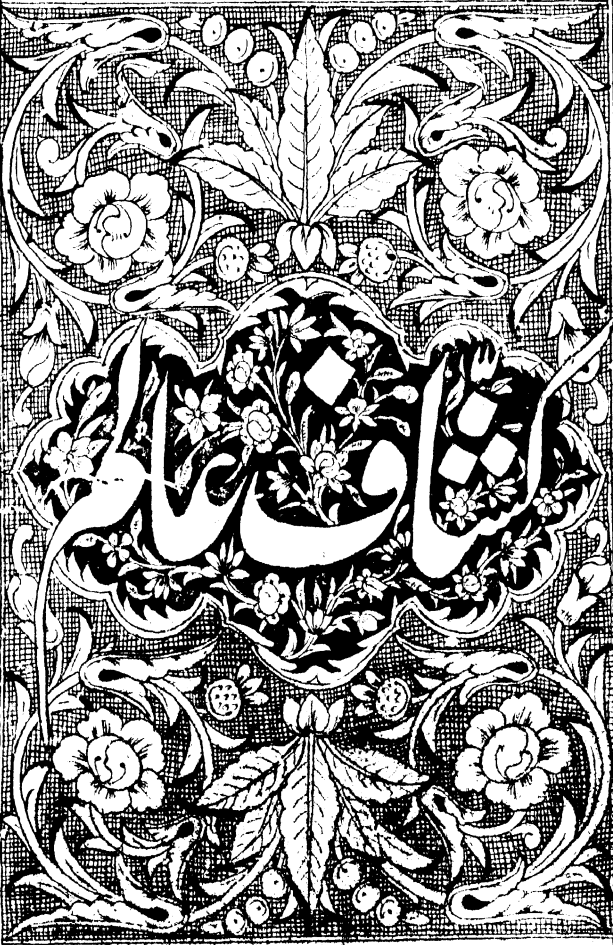


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228615

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



در کتب مطبوعه نظامی مطبعه

بسم الله الرحمن الرحيم

ارباب عقل و فکر و اصحاب فهم و نظر را باید که تا ملی در قدرت خالق نمایند که چگونه بسط ارض را از
 کتمان محض در وجود آورده و ولایات متنوعه و جزایر متفرقه آسرید با آنکه یکی جماعات بر گره آرزو بر ستند
 باین اشیان هوایی بدخل نیست هر جماعتی را طریقی مختص و اوضاع خاص بخشید با اعظم شائسته اوضح برمانه می
 متوزره برگزیدگان درگاه خالق جهان و صلوة مشکاکاره برپندیدگان بارگاه یزدان با و بعد از آن چنین گوید
 حکیم الهی ساکن کهنه مضاف داده معروف حکیم الهی میخواست که مقالاتی متضمن علوم ریاضیه و الهیه
 تالیف نماید لیکن از قلت فرصت معذره نمودند تا تالیف کتاب مذکور بر دست وقت گذارنده رساله عجایب
 در فن جغرافیا باب چهارم از کتب معتبره انگریزی استباص نموده و نیز اشکال و نقشها ملحق ساخته برید
 و در مقاله و یک خاتمه مدون کرده مسمی کتبشان عالم ساخت التماس از نه پسین آنست که تعصب را
 گذارنده از روی انصاف نامل نمایند که تا حال چنین رساله در فن جغرافیا تالیف نگشته همی رساله که
 طول و عرض و تقسام بصوبجات اشیای قابل تجارت و کیفیت آبادی و حال باشندگان هر ولایت
 که در شمار چه قدر هستند و چه مذربست چه شکل چه مزاج و مهارت در که ام صنعت و میل بر که اشغال میدارند
 و کیفیت آب هوایی و حال زمین که در خیز و جید است یا این زر و کم حاصل و شرایط و تخصیص شیاد و بلاد و حال
 و پهنای نامی و طریق پادشاهی و خلاصه تاریخ هر ولایت برناظر همین در وضع میکند خطاب بر سیکل این رساله را

مطالعه ساخت در گنجی شسته سیر تمام کره ارض مافیه نمود و از حال جزوی و کلی پرولایت مطلق گشته
 نمی آرد در مایه ای آتشی صنعت الهی او قدرش در ریافت مهت در همه در بیان شکل ارض تقسیم
 ارض نزدیکه ما شکل زمین است زیرا که زمین بسیط است و بر بسیط استدر می باشد و قطرش نزدیک
 بطولش مهت نزدیکه و شصت میل است و دو میل برابر یک کرده می باشد و محیطش است و
 دو هزار و سیصد و شصت شش هزار و نه و یک میل و نزدیکه و شصت شش هزار و نه و یک میل و نزدیکه
 ایشان ب حرکت سر بیج بر بخور خود متحرک است و نصف زمین که مقابل شمس می باشد پنج هزار و نه و یک
 نصف دیگر که مقابل شمس نباشد پنج شصت است و اگر جسمی از اجزای لطیف ساخته بساعت هر چه
 تمامتر ب حرکت مستدیره متحرک سازند شکل شلجی پذیرد پس هر گاه که آب از لظافت شلجی شود
 اگر کره خاک ب جهت سعادت نشود باید که مواضع خط استوا غرق آب ماند و حال آنکه اکثر بلاد آنجا
 غرق گشته اند ابر تقدیر ثبوت حرکت ارض بر محورش اعتدال ب شلجیت کره خاک
 ضرور است چنانچه حکیم نوطن نسبت قطر استوائی زمین با محورش نسبت دو صد و سی
 باد و صد است و همنه یافته و قطر زمین هفت هزار و نه صد هفتاد و یک است و این نیز ب این معنی
 استخراج کرده و دیگران هفت هزار و نه صد و شصت و چهار میل انگریزی چنانکه
 متفق علیه جمهور است و دائره محیط زمین است و پنجم از است و شمس میل
 انگریزی است و سطح است و نه کرده و شصت و سه صد و یک هفت هزار و شصت
 و چهار میل لیکن کما تقرائن منطقه زمین را است و چهار هزار و نه صد و
 چهل و هشت میل میگیرند با تفاسق متاخرین یک درجه عرضی بین مساوی
 شصت میل جغده ایقبوی است که سی کرده باشد و درجه طولی در مواضع
 خط استوا مساوی دو جبه عرض است زیرا که هر دو از دوائر عظام اند لیکن
 هر قدر که عرض موضع زیاده می شود درجه طولی کوتاهی پذیرد و حتی که
 زیر اقطاب درجه طولی نباشد چنانکه ازین لوح واضح می شود

حساب درازی یکین جبه طول یکی جبه عرضی سیلها و جزوهای میل از خسته میل

میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل
۱۳ میل ۵۲ جزو	۲۱ میل ۱۷ جزو	۴۱	۲۱ میل ۶۸ جزو	۲۴	۵۱ میل ۲۳ جزو	۳۱	۵۷ میل ۹۷ جزو	۱۶	۵۹ میل ۹۹ جزو
۱۲ میل ۵۱ جزو	۲۷ میل ۲۴ جزو	۴۲	۳۰ میل ۹۳ جزو	۲۵	۵۰ میل ۶۱ جزو	۳۲	۵۷ میل ۶۷ جزو	۱۷	۵۹ میل ۹۲ جزو
۱۱ میل ۴۸ جزو	۲۶ میل ۳۰ جزو	۴۳	۳۰ میل ۱۵ جزو	۴۶	۵۰ میل ۲۲ جزو	۳۳	۵۷ میل ۳۱ جزو	۱۸	۵۹ میل ۹۲ جزو
۱۰ میل ۴۴ جزو	۲۵ میل ۳۶ جزو	۴۴	۳۹ میل ۳۶ جزو	۴۹	۴۹ میل ۷۴ جزو	۳۴	۵۴ میل ۹۳ جزو	۱۹	۵۹ میل ۸۵ جزو
۹ میل ۳۷ جزو	۲۴ میل ۴۰ جزو	۴۵	۳۸ میل ۵۷ جزو	۵۰	۴۹ میل ۱۵ جزو	۳۵	۵۴ میل ۷۳ جزو	۲۰	۵۹ میل ۴۷ جزو
۸ میل ۳۵ جزو	۲۳ میل ۴۵ جزو	۴۶	۳۷ میل ۷۶ جزو	۵۱	۴۸ میل ۵۴ جزو	۳۶	۵۴ میل ۳۸ جزو	۲۱	۵۹ میل ۶۷ جزو
۷ میل ۳۱ جزو	۲۲ میل ۴۸ جزو	۴۷	۳۶ میل ۹۴ جزو	۵۲	۴۷ میل ۹۲ جزو	۳۷	۵۵ میل ۵۱ جزو	۲۲	۵۹ میل ۷۵ جزو
۶ میل ۳۷ جزو	۲۱ میل ۵۰ جزو	۴۸	۳۴ میل ۱۱ جزو	۵۳	۴۷ میل ۲۱ جزو	۳۸	۵۵ میل ۶۳ جزو	۲۳	۵۹ میل ۴۲ جزو
۵ میل ۳۲ جزو	۲۰ میل ۵۲ جزو	۴۹	۳۵ میل ۲۷ جزو	۵۴	۴۶ میل ۴۳ جزو	۳۹	۵۴ میل ۲۳ جزو	۲۴	۵۹ میل ۲۶ جزو
۴ میل ۱۸ جزو	۱۹ میل ۵۳ جزو	۵۰	۳۴ میل ۴۱ جزو	۵۵	۴۵ میل ۹۶ جزو	۴۰	۵۴ میل ۸۱ جزو	۲۵	۵۹ میل ۹ جزو
۳ میل ۱۳ جزو	۱۸ میل ۵۴ جزو	۵۱	۳۳ میل ۵۳ جزو	۵۶	۴۵ میل ۲۱ جزو	۴۱	۵۲ میل ۹۳ جزو	۲۶	۵۹ میل ۸۹ جزو
۳ میل ۹ جزو	۱۷ میل ۵۴ جزو	۵۲	۳۲ میل ۶۸ جزو	۵۷	۴۴ میل ۵۹ جزو	۴۲	۵۲ میل ۹۳ جزو	۲۷	۵۸ میل ۴۹ جزو
۱ میل ۵۰ جزو	۱۶ میل ۵۴ جزو	۵۳	۳۱ میل ۷۹ جزو	۵۸	۴۳ میل ۸۸ جزو	۴۳	۵۲ میل ۶۶ جزو	۲۸	۵۸ میل ۴۶ جزو
۱ میل ۵ جزو	۱۵ میل ۵۴ جزو	۵۴	۳۰ میل ۹۰ جزو	۵۹	۴۳ میل ۱۴ جزو	۴۴	۵۲ میل ۵۲ جزو	۲۹	۵۸ میل ۲۲ جزو
* *	۱۴ میل ۵۲ جزو	۵۵	۲۹ میل ۹ جزو	۶۰	۴۲ میل ۳۳ جزو	۴۵	۵۱ میل ۹۶ جزو	۳۰	۵۷ میل ۹۵ جزو

مخفی نماند که زمین مستدیر است مثل بیخ و در وسط زمین میان مشرق و غرب ارضه عظیمه در عرض کرده اند آنرا
خط استوا گویند و گردش کرده آب محیط است که آنرا بحر عظیم و بحر محیط گویند و بحر آنرا چهار قسم کرده اند
اول قسمی که در غرب آن اترک و اقیانوس غربی و بحر مغرب است دوم قسمی که در مشرق است آنرا
پاسفیک بحر انگلیس و بحر مشرق خوانند سوم قسمی که در جنوب است آنرا بحر جنوب بحر هند نامند چهارم
قسمی که در شمال است آنرا بحر قطب و بحر شمالی و بحر منجمد خوانند زیرا که اکثر از سرساخته است همیشه در آن
احاطه آب سطح کره زمین دو قسم شده برای سهولت فهم یکی را فوقانی که ما بر آن هستیم و مقابل آنرا
شمتانی خیال باید کرد و جزیره برطانیه که مسکن انگریز است در بحر مغرب واقع است لهذا انگریزان سطحی را
که ما بر آن هستیم در جانب شرقی برطانیه واقع شده بر شرقی گویند و وسط دیگر زمین که مقابل سطح است
و در جانب غربی برطانیه واقع شده بر غربی نامند و بر شرقی را چهار قسم کرده اند اول قسمی که در مشرق
و شمال است آنرا ایشیه گویند دوم قسمی که در مغرب شمال است آنرا افریقا و اروپا و قفقاز نامند
سوم قسمی که در مغرب جنوب است آنرا افریقا خوانند چهارم قسمی که در جنوب مشرق است آنرا استرالیا
گویند و بر غربی را دو قسم کرده اند اول قسمی که در شمال خط استوا است آنرا اترک شمالی گویند دوم قسمی که
جنوب خط استوا است آنرا اترک جنوبی نامند و بر غربی فقط در جنوب شمال است لهذا منقسم چهار قسم
نشده هر گاه که معلوم شده که سطح کره زمین از احاطه آب دو قسم شد یکی بر شرقی که ما بر آن هستیم نسبت به جزیره
برطانیه در شرق است دوم بر غربی که در مقابل سطح مسکن است و نسبت به جزیره برطانیه در غرب است
کافی بنده اشکل ایند حکیم الهند رساله متضمن بر دو مقاله خود مقاله اول در بیان ملکهای برتر
متضمن بر چهار باب اول در بیان ملکهای ایشیه متضمن بر یازده فصل باب دوم در بیان
ملکهای فنک متضمن بر شانزده فصل باب سوم در بیان ملکهای افریقا متضمن بر هشتاد و یک فصل
چهارم در بیان ملکهای استرالیا متضمن بر دو فصل مقاله دوم در بیان ملکهای بر غربی
متضمن بر دو باب اول در بیان ملکهای اترک شمالی متضمن بر چهار فصل باب دوم
در بیان ملکهای اترک جنوبی متضمن بر هشت فصل حاکمه در تقسیم ارض بانواع دیگر و بیان استخوانات
حکیم الهند بنده است قلعه زمینی را که از هر چهار طرف نجا آید باشد جزیره گویند مثل جزیره سمرقند
و جزیره برطانیه و قطر زمینی را که از سه طرف نجا آید و یک طرف آن در سطح زمین است گویند مثل جزیره

عرب جزیره‌های املاک و قطعه‌هایی را که شکل سینه کوشه باشد روی یک سینه از آن در میان بحر محیط برآمده باشد
 را سینه و در آن جزیره‌ای که یک مثل کثیر طون و کثیر زرد و قطعه‌هایی را که دراز و کم عرض در میان دو استلیم
 واقع شده یکی را با دیگری پیوسته میکنند خاکسار یا با نام قریب کثیر و عمیق را که از هر چهار
 طرف محاط زمین باشد بحیره گویند مثل بحیره چین و بحیره خزرو آب را که از بحر محیط مثل شامی برآمده باشد
 خلیج گویند مثل خلیج عرب خلیج فارس و آبی را که از جای برآمده و تمام است دراز روان شده در بحر
 یا خلیج پیوسته باشد نیز گویند مثل نهر گنگ و نهر فرات و آبی را که عمق نداشته باشد و تمام است اندک
 روان شده محاط زمین باشد نیز گویند **مقاله اول در بیان ملکهای برتر شرقی مشتمل بر چهار باب**
باب اول در بیان ملکهای ایشیه متضمن بر باره **فصل اول در بیان احوال ایشیه**
ایشیه لفظ عربی است در اصل ایشیه بود و اگر زبان ایشیه کردند باید دانست که ایشیه عبارتست
 از کلان تر حصه زمین که در مشرق و شمال است شمالی ایشیه نیز گنگ شرقی بحر باسنک جنوبش بحر هند
 و استطل مغربش از فریق طول ایشیه از مشرق تا مغرب سه هزار و شصتصد کوه و عرض از جزئیات شمال
 در هزار و شصت صد کوه جنوب و وسع در ایشیه است شمال روس و روم داخل فرنگ است
 کلان خلیجهای و بحیرهای ایشیه خلیج عرب و خلیج فارس و خلیج بنگاله بر سه خلیج در جنوب بحر هند متصل
 میشوند و بحیره و شترنم و بحیره چین و بحیره هند که بر حد فارس و روس تا تار است و کلان ترین جبال ایشیه
 بنام است که شمال تمام هند و سمان واقع است و بر تمام زمین برابرش کوهی نیست و بحار مشهور ایشیه
 کیانگ و بوئنگ که هر دو از تبت برآمده در تمام چین جاری شده متصل بحیرانگ اهل میشوند و آمو و تهنچی
 و گنگ و سنده که در تمام هند و سمان جاری شده در بحر الهند میریزند و نیل که تمام مصر از وسیع است
 و فرات که از روم عرب گذشته در خلیج فارس می افتد ایشیه لعل الماس و باقوتند
 و مردارید و طلا و فقره که همه ایشیه اند کوه برتر و کثیر در ایشیه پیدا میشود و بیان ایشیه خاص ایشیه
 چای خطائی و عطاریات و جوز جو باد و ارچینی و قزقل و الاجی و بان بر این همه ایشیه از ملکهای دیگر
 می برند **فصل دوم در بیان ولایت چین** در چین تا تار شرقی یعنی خطا و تبت نیز داخل است
 طول چین از ده درجه شرقی لکن تا پنجاه درجه شرقی که چهل درجه باشد و عرض شمالی از بیست درجه
 شمالی خط استوا تا پنجاه درجه شمالی که نسی درجه باشد و بحیرات و جبال طلال چین از جزئیات شمال بگیرند و

تمی ماند و بعض جنسیان بر پستش خالق مینمایند و در بعضی طریق بنمود جالسیت مکرست با زوات نمی کنند
 و مردگان او فن بسیارند بله اهل چین و سوسی هستند با دشا چون خستیا مطلق میدارد چونکه عایا
 مثل عیال خود میداند بنده از دست و ظلم کمتر میشود و اهل چین در هر امر با بند رسم و دستور آسانی خود
 اگر چه دقیقه سی بسیاری کند لیکن باز رشوت ستانی و ظلم و بدعت را آنها بسیارست و از کلان نهرهای چین
 کیانگک و هوانگک است که تمام چین ازینها بسیارست و دیگر نهرهای بسیار هستند و بسیار مالها نیز برای
 آسانی تاجران کنده اند از آنجا که است که کیانگک ابا هوانگک پیوسته می کند آنرا سی و هزار مدم در هر صوم
 چهل سال کنده بودند بسیار آن تانار شرفی که فارسبان خطا کونید ملکی است و وسیع شمال چین و آفرین
 پادشاه چین امید است نسبت و ستمش مانده کان کم هستند قریب شصت لکن خود عهد بود و شهرت
 این ملک زین است که نسکن اصل مغل و ترک است و منوله چنگیز خان و تیمور که در عهد خود با ما می آشنودند
 در تواریخ فارسی است که خطا ولایتست وسیع باغات و تجانه های عظیم در آن است می آرد و تنهای ازین
 سیمن و زمین در غایت بزرگی تا پنجاه کروز یا ده بران عرض مناسب طول در تجانهها نصب اند و نسکن
 فونم تا ما است که در جلالت خصومت و خونریزی است بهار دارند و گوشت جمیع حیوانات میخورند لیکن گو
 ماده میخورند و مقیده بحلال و حرام نیستند و نولها خان حاکم خطا قریب تحکماه سلاطین سابق شهر که در بیان
 است بهار دار بنا کرده تحکماه خویش نمود از آنوقت آن شهر تحکماه خطا است احوال چنگیز خان
 در پانصد و نه بحری متوله شد قدری خون شرده در ششت و دشت و در شصت و سه جایین پر گوشت تا
 نمود چین بود عابدی از مغل نزدش رفت گفت خبر نیادیم نام تو چنگیز خان را ازین پس تو خود را نمود چین بخوان
 قانونی موافق ای خود وضع کرد در نسبت هر شهری که از جنگ فتح کنی در آنجا قتل عام سازید و غنیمت را برای
 اطاعت نویسد که مطیع شوید تا بجان امان باید نمود چین منشی که نامه اطاعت حسدیه مستر تعظیم و
 تکرم نوشته بود قتل کرد و گفت چنان می نویسد که یاغی در سر کشی افزون شود همانا یاغی انفاق
 میدارد و سباه نمود چین هشتصد هزار سوار بود سوا می سپاده با و در شهرهای ترک و فارس مثل خوارزم
 و تخم قنده و بختشان و گنچ و بخارا و هرات و قزوین و طوس و نازندران و دیگر بسیار شهرها قتل عام کرد
 و کسی نماند مگر هفت خوست که در هند آید و از راه نکاله بدیاریت خود رود و بشتان که کوفته نغذاء نمود
 نیافت چنگیز خان بعد قتل خوارزم مسجد جامع بخارا آمد پرسید که سرای سلطان است گفت که خانه پیران

از سپید آمده بر سینه نشست و گفت گاه در صحنه است شکم سپیان پارسا از کتب نقد مسائل دین
 محمدی از صند و قهار آورده آخور سپیان ساختند و او را قاصد مصاحف در قافله درات انداختند و فشار چهار پان
 پست علما دادند بعد از آن چنگی خان در میدان گاه رفت و زبان معاصی مسلمانان کشود گفت از تبه اکتفا علی عظیم
 صادر شده من غضب استم که خدا بر شما ستاده است آنچه در این پیشکش کنید هر کس هر چه در است حواله کرد
 بعد از آن گفت که مردم خوار ز من شاه پنهان نکنید ظاهر شد که مردم خوار ز من شاه در جانی نمی هستند غضب
 شده حکم نمود تا در بخارا قتل عام کردند و منفسی آنجا زنده نگذاشتند بقیه که بک برف و کوهستانی شبیه
 است نسبت و ستمش باشند کان بسیار کم هستند زاده از ده ملک نباشند و در تات شهر است که لاسه نام
 قابل گفت شهر و آب است و شهر تات از آن جهت است که حاکمش لاسه گرو به است که گاهی نمی میرد که یار
 عثمانی در سنه پنجاه و دو صد هجری از ساسانی که از تبت آمده بودند احوال تبت در دست کرده می نویسد که
 لاسه تبت حکما تبت است در آنجا مردم چین و خطا آمد و رفت میدارند و اکثر مردم کشمیر که مسلمان هستند در آن
 آباد اند لهذا بانگ نماز میشود و راجه که هند است متعرض نمی شود و کوفت و غسل آنجا فراوان است
 غله از آن و خطاب اجهای تبت لاسه است و باشند کان آنجا را اعتقاد است که لاسه نمی میرد و در حوش
 و جسم دیگر انتقال میکند لهذا در وزن من لاسه از طفلانیکه آنروز زید پاشده اند طفلی که بخت طبع و علامات
 خاص بر آید گویند که گروح لاسه درین حلول کرده است آن طفل را برای سلطنت میکینند و پیر ستمش کنند و
 توان تبت چند لاسه هستند لیکن لاسه تبت کلان از همه بزرگ است و در تبت بسیار از مرد و زن پارسا
 اختیار میسازند برین شهر طاکه تاز سیت مجربند اجناس تبت قابل تجارت سوگامه و نمک لاهوری و شکر
 است که در کشمیر از آن شمال می بند فصل سوم در میان ملک که همکار به انگلیست نهایت از خیز
 غریب هندوستان شمالیش چین جنوب مشرقش بحر چین واقع است که آنجا با فرط پیدا میشود و کندم
 دروغن و پنبه نهایت غنای دیگر میوجات و حیوانات آنجا مثل هندوستان است و در ملک برهما سدن طلا
 و نقره و جواهرات است و بازار بسیار میشود و اهل برهما من را کنده دروغن بر می آرند و ملک پنج قسم
 پنج صوبه است علی او در م طار شکان سوم پگو چهارم آرا کان پنجم کاسی است او از دست عم
 دار سلطنت برهما بود که برای چند روز آخر تو را در سلطنت شده اکنون با زاریست و شش سال در
 برهما سابق در سلطنت است و زنگون که بلب دریا است و پگو از کلان شهر نامی برهما است و ملک

قریب بمقتدا ملک هم هستند **سندکان** برهماکندم رنگت مل سفید نمی میانند قد و حیثت چالاکان زری و شکر
 اشترار میباشند و تمیز ذات نمی کنند و زنان را در پرده میدارند اگر چه نکاح با یکزن میسازند و مردگان را دفن میکنند
 و پادشاه بر پهن است یا مطلق میدارد و از خود یعنی پادشاهان دیگر را معدوم می پندارد که دام عهده و منصب
 برای کسی بود و ثنی نباشد موقوف بر رضای پادشاه است و تماشای در جلوس و می باشند و اهل برهما در هر
 هستند اگر چه با لاهی برتند لیکن میگویند که او نیز نیست **سندکان** بار بر پیش منند و در اصواب میدهند و گفته اند
 در ملک هم بسیارند و اکثر مطلقا و نه نسبت ستند زبان اهل برهما با دیگر زبان نسبتی ندارد و نیز طریق نوشت
 ایشان با که هم نوشت مشابه نیست و تراجم برهما قابل ملاحظه است که ملک برهما از قدیم در عمل پادشاهان
 قدیم خود مانده مگر قریب یکصد سال گذشته که سلطان پیگور که از ماکت با علمیده بود بر پادشاه برهما غالب
 پس خود در تخت نشین برهماخت هنوز پیش بران تسلط نگشته بود که الومیران می شخصی گنام چند پسر
 کار از مرده را فرجهم کرده پس پادشاه پیگور از ملک و خارج کرده پادشاه آجاشد و در مدت چند روز ملک
 نیز در عمل خود آورد اکنون پادشاهی که در ملک برهماخت نشین است **پس نیزه الومیر است فصل چهارم**
در بیان ماکنن ملک است وسیع در شرق و شمال ملک برهما در قس سابق در عمل چین بود تقسیم است
 بخش صوبه اول **ماکنن** دوم **کومچین** سوم **کینا** و **سببا** و **یه** چهارم **سینا** و **میر** پنجم **لاوس**
ششم **لاگه** و **آب** هوشیش معتدل و خوشگوار است و زمینش بسیار زرخیز و آبادان باشند کان بخار و
 و ده لک هستند و در ماکنن سیویای بی شمار نهایت لذت که در جای دیگر نباشد پیدا میشود و فصل انجا چنان
 خوش قدر و تیز رفتار میباشد که در جای دیگر نیست و نام در سلطنتش **یاکن** است که در سابق معروف
 بگوشو بود باشند کاش جهل هزار هستند **بیان ملک سیام** ملک است زرخیز متصل غرب جنوب
 کوشین در برهما قبل تسلط پادشاهی برهما سابق در ملکهای شرقی سیام بسیار نامور بود لیکن اهل برهما
 اکثر ملک سیام اسخر کردند اکنون اندک ملک است که باقیست طولش سه صد و پنجاه کرده و عرضش صد
 کرده و باشند کاش هشتاد لک هستند و نام در سلطنتش نیز سیام است که با فاصله بیست و پنج کرده
 از دریای شور برکناره رود **مشام** و در آن ملک یک لک مردم اند و اهل سیام ز رفت و
 و کجوب می بافند و سیاه فام و در از قامت هستند و غذای ایشان برنج و یابی است مرد بسیار
 آرام طلبند مشقتی که مردان را باید زنان می سازند **بیان ملک شام** که شرقی بنام است

جانب غرب و شمال ملک سیام و تنوع و نام تنگخانه شام غرگانه است از آنک نام سپ و خرم مطلق
 بنده باشند کان آنجا از شکل سپ خرمی ترسند و از دریای آنجا طلابه جبار اصل میشود حاصل
 به تخم در میان ایران ملکوت وسیع طولش از جنوب تا شمال یکبار و دو میل و عرضش
 از شرق تا غرب بنصده و نصدت میل باشند که نشانی داده از یک که هرستند صد غربیش غریب
 است قبش تا شمال آن روم جزیره پیش نه آید به هوای ایران مختلف است طرف شمالیش کوستان
 و تنوع و آبادی بسیار کم و برودت بکثرت و در میانش ریگستان و مبدانی وسیع آبادی بسیار کم لیکن
 هوای آنجا مستدل و ستمت جزویش مبدانی مختصر است و زمین از زمین دیگر ایام که ماکرمی بیشتر نیو
 که از تحمل برودت اهل ایران سفید رنگ قومی اینسکل و جسم و دراز ما میباشند اکثر مایل پیش
 رشتت و ظریف الطبع و صاحب درک و در معاملات رست و تند مزاج و که نیکش اند و حاصل ایران
 غله و شراب روغن و میوهجات با فراط است خصوصاً نارنگی و خرما و خربزه و انگور و بادام و سنبل
 و روغن قیسام ذوبیه و پارچه بریشمی مؤلف حدائق الاقالیم می نویسد از فرزندان ایران حکومت
 که مملکتش که علوفه خوار ایران در وقت پادشاهی شاه جهان فرمان دای هند سی هزار سوار بود و محصول
 تمام ولایت ایران دو کرو در سبب پنج لک و پسه که پنجم خراج هندوستان است و طولش از سفید
 تا بروج یکصد و شصت فرسنگ عرضش از خلاص تا خورستان صد فرسنگ نام السلطنت ایران
 اصفهان است که در تمام ایران شهری برابرش معنویت دارد و مردم آنجا بسیار کم است و کونیت
 متعفن نشود و زلزله و صاعقه و بیماری کمتر باشد و صغهان در قدیم ایام در الیهود نام داشت از جهت
 که چون بنی اسرائیل از بخت نصر گریختند پاره از خاک بیت المقدس گرفته گرد عالم میگشتند و خاک صغهان
 را برابر خاک بیت المقدس یافته آنجا شهری بنا کردند موسوم به الیهود از اینجا دریافت میشود که باشند کان
 ایران از مردان عرب آمیز نبشی دارند و نیز شکل ایرانیان برین شاهد است و قزوین شهر است قدیم باغات
 آنجا در سال یازده از یکبار آب نیمخورد مردم قزوین و خرابی مثل اند چنانکه شاعری گوید *بخطم شاه باد*
 که دارد چار صفت ز چار شهره تا بود ممتاز دایم بر سر بر سروری اند از صفایان عالی ز قزوین رئیس
 همزمان در حرسان مطرب ز برتر مرد شکر بی بیان آسمانی ملکهای ایران ملکهای
 غربی و شمالی ایران آذربایجان گیلان خراسان و آن مازندران از مردان ملکهای شرقی و شمالی خراسان

ترکستان سیستان هرات ... نمان گهای شرقی جنوبی نکران کرمان گروستان فارس خوزستان
 ملکهای غربی و جنوبی خوزستان عراق عجم در کتاب انگریزی است کلان شهرهای ایران اصفهان خوزستان
 و تبریز و مشهد از صفهان شهرست پای تحت ایران و بسیار کمان بودیش بسیار موافق است دور
 دوازده کرده باشند گاش قریب شش لک هستند راه بسبب رنگ و کشمکش فراوان دارد و قزوین
 نیز شهر کلانست قدیم در عراق عجم آنجا باد هم و انگور و خرزبه بسیار میشود و باغها رنگه آنجا در تمام سال
 یکبار آب میخورند و تبریز در آنجا میباشند مساجد و کاروان سراها بسیار میآید و در کارخانه پارچه بافی از
 ابریشم در سیستان جاریست و بستند نش پنج لک پنجاه هزار اند و شیراز نیز کلان شهرست در فارس
 و آباد و شراب شیراز مشهور است آنجا مقبره حافظ و سعدیست و پادشاه ایران ختیا مطلق میآید و در عا
 از جو رو بدعت محال بسیار بحلیف میکند اکثر اهل ایران مسلمان کمتر اش برست هستند در تاریخ است
 که سابق سلطنت ایران در خل حکومت اعصره بود پس در خاندان کخیبر و آمد بعد غلبه بسکند شده بعد از
 در خاندان آرسس مانده بعد شش ساسانیان پادشاهی کردند و نیز در گرد پادشاه آخر است در عهد خلافت
 عثمانی خلیفه سوم ملک ایران در قبضه اهل اسلام درآمد و بعد از علی بن ابی طالب در سلطه چنگیز خان
 پس علی تمور و بعدش سلطنت خاندان اسمعیل صفوی بعد از آن سلطه فغانی پس از آن علی شاه
فصل ششم در بیان تانار غربی که مشهور است تانار ملکی است بسیار وسیع
 شمال فارس واقع مقر چند ریاست مستقل است و منقسم چهار صوبه کلان بخارا بلخ خراسان خوارزم
 و نیز چند خطه غیر مشهور دیگر در تانار مشهور میشود و شهرهای مشهور تانار خجوند و شیخون است که هر دو بحلی
 اراک میباشند و کلان شهرهای تانار سمرقند و بخارا و بلخ است و مردم تانار بسیار زحمت کش و خاندان بدوش
 میباشند و گروهی مثل شکر بازانان فرزندان موشی و دیگر هر چه میآید از جا بجا خیزنده گشتکار میباشند
 و از سر خوزستان تا بحر الکابل درین میدان وسیع منزههای ایشان یافته میشود و هر جا که جای خوش
 و سرسبزی باشد خیمه زده میباشند هر گاه علف برای ایشان مانند جای دیگر میرونه و تمام اهل تانار
 نه به حج میآیند و هر گروه تانار اهل خود میباشند در تاریخ است که اول در تانار از ایونانی بوده
 بعد از آن علی و می پس چنگیز خانی که او در سال یک هزار و دو صد شانزده عیسوی بر تانار مسلط گشته
 بعد از تیموری که در سال یک هزار و سه صد و شصت و نه عیسوی خود را در بلخ ملقب صاحبقران کرده

سمرقند را پای تخت نمود در تواریخ فارسی است ماورازرا که مرکز گستران که
 شرقی آن سمرقند و غربی خوارزم شمالی تاشکند و جنوبی بلخ از اقزونی غلات و بسیاری میوه جا و کثرت
 مزایای و موشی تریج بر دیگر ولایات مرکز استان میدارد و آنجا قحط نمی شود و باشند کاشان از ایاد اهل فر
 شیخ و سپاهی باشند و در نهایت ایاد و آنجا خون واقع نام در ملکش سمرقند است که معظم ترین
 ایاد در گستان است وجه تسمیه آنکه نمر نامی از سلاطین یمن آنرا ویران کرده لهذا مرقند ششمار دارد
 کشت جنوب سمرقند فاصله کتبت سنگ واقع طرقتش در نهایت خدمت و سبزی است لهذا آنرا
 قبه آنحضرا گویند طلوع شمس شهر است از گستان دیهات بسیار دارد و زمان روان آنجا موسی بریدن
 و از غربت آنجا است که زمان آنجا را بعد میا شمرت بکارت عود می نماید خروج سر ناسر ماورازرا که مرکز تمام
 بلخ و بخت آن یک کرد و دست لک و پید خانیست که سنی لک رو به هند و استان بسیار است
 ایادی خوارزم ولایت عظیم و آبادان سابق پادشاهی برگزیده ترک غصب کرده فرمود که جای
 که از آبادی بسیار در پیشه فرمان بران آنکره را در جای که حال خوارزم نام دارد بردند آنکره نقد است
 عظیمت قامت کردید بعد از مدتی ملک را حوال ایشان پرسید و شخصی برای دریافت فرستاد
 آن شخص آنجا رفت دید که خانه ها از چوب کاه ساخته اوقات بکوشش مای میگذرانند در زبان ترک
 خوا بکنی گوشت و زرم یعنی همیشه لهذا آنجا خوارزم ششمار یافت باشند کان خوارزم شکر می آوردند
 می باشند هوای خوارزم نهایت سرد است وقت صبح از خوف که خست اعضا بیرون نتوان رفت
 اطراش بسیار است تخم خر بیره را در قلم شتر خاکه قسمی از گیاه است شکاف کرده میگذرانند و در
 آنجا میکارند بغیر محبت آباشی و قلبه انی خر بیره در نهایت تازگی و شیرینی حاصل میشود خشک
 بولایت دیگر میرند حاصل منقسم در میان ملک روس باید دانست که ولایات جنوبی روس
 در آسیای شمالی روس از ترک است لهذا اول روس پیشه و دوم از ترکستانی روس می نامند
 و کوه یوزکال میان آسیای روس و ترکستانی روس کوه آلفس جنوب آسیای روس واقع و در پیشه
 پانزده هزاره که طرف شمال جاری شده در بحر شمالی پیوسته انداز آنجا که آنگاه به شمال دلینت بسیار کلان
 هستند در این شبهه ملکی است وسیع محیط کناره شمال شبهه طولش از شرق تا غرب بی یکبار کرده است
 در جنوب از شمال قریب چهار صد کرده است و سکانش کم هستند از سبزی و چمن کف یاده باشند

و غایت طول یوم در جزیره سل با نژده و نیم ساعت است شمال روس در موسم که ما تا چند ماه آفتاب
غروب نمی شود در وین بجای صوبه منقسم است کاشان استرخان از زمین سیمیه
از زمین سابق بدست فارس میان بود از چند سال در محل روس آمد و سیمیه پادشاه صوبه کلانست
در صوبه استرخان شهر استرخان دار السلطنه روس است و درین سی هزار و بیستم اند و در بلاد جنوبی روس
اسباب معاش پیدا میشوند و در بلاد متصله روداتل تجارت پریشانی در چیزهای گوناگونی ساخته
بسیار است شمال روس زشتت سرماز رعای بسیار کم میشود و سوامی خوب و بوستین از قسم سمور و نجاش
چیزی دیگر انچامنی شود و در روس بسیار است آب بعضی غیر رنگین و بعضی غیر شیرین است و نیز میوه آنها
بسیار واقع که سوامی قومی از گیاه کنه چیزهای دیگر انچامنی روید اند انچه طول میدانی سه صد کرده است
باشند کان و سر برهنه برهنان کثیره اند که در زبان و عادت مذمب خلاف اند طرف شمال قوم
سموید و استیگان و گوریکان می باشند که همه بت پرست و ششی اصفت اند و سانش بر سه قوم سوامی
نیست و مثل کشکاری ندارند که ماه قامت بد شکل اند و نسبت به است ملک بسیار کم در شمال مشرق
قومی است مشهور جنجلی که نسبتاً توام مذکور در بالا و خوب صورت و در روس حرفت فی الحقیقه بسیار
اند و در کسطنطیله که بزیره ناست قومی است آما و مثل قوم سموید و ششی صنعت و پدید و جنوب روس
ایشیه چهار قوم هستند قراق قلماق چرکس گرجی خانده بدوش هستند و در نیمه با میانه
و هر جا که برای اموشی خود چراگاه خوب می بینند بجا میباشند و قلماق زرع است مطلق نمیکند و نان
در کار می نموزند و غذای ایشان ماهی و گوشت و مرغ و شیر و کهن پنیر است و قوم چرکس عالی است
شجاع و در خون محاربتشقی کامل میدارند اگر میان ایشان حاکی نماند امام می بود بر نیه علی می رسد لیکن
ایشان کوهستانی و با یکدیگر عداوت میدارند و از عدم اتفاق از دست اوام دیگر میباشند که حستان
حکاک خوب است میان بحیره آنود و بحیره نترز واقع در آنکه گوشتش تغلیظ نام دارد باشند کان آن خوشتر است
و خوب صورت اند پادشاه روس شایده در کشتانی روس یکی است و در هر دو جا آنکه در میان است
روسیان مختلف است باشند کان صوبه کاشان و صوبه استرخان اکثر عیسوی اند و بعضی
یونانی و آرمینی و در صوبه سیمیه و طرف شمال همه بت پرست اند و باقی اهل اسلام پیروان سه گروه
فصل هشتم در بیان روم شیمیه بینی اولایب روم که در شیمیه او دیگر ولایات روم

در عرب نیست و محاصل **سپان** و **شتران** تیره و چنانچه سپک بی شهسوت و نام کلان شهرهای عزم
نگردیدند و حده و مختار بسیار شهسور اند و مشفق که بر جنبه فایز اوق سابق در مکه مدارس کتب خانها بسیار
بودند اکنون آنچه به همان سر اکتی شدند و کتب آنها ضائع شد و در تاریخ عرب چنان ظاهر میشود که ملک عرب کدوا
سلطنت کلان گاهی اهل شده بعد از آن عهد محمد بعد از آن عهد خلفا که بعد از آن علم شهر بود و در آنجا که
بعضی از اهل هند را یقه محمد می میدارند و حکیم البند احوال بالاجن و حدیه محمد علی ^ع و سلمه مو اوق کتب است
مینویسد تا مسلمان زیارت پیغمبر خود چشم دل نماید در تاریخ است که مدینه سابق شیرین نام درشت محمد صلی الله علیه
آنرا مدینه خواند کت تا آنکه زمان بسیار دارد و هویش در غایت گرمی است مشهورات در آنجا بوی زیاد میدهد
پیغمبر غنچه کرده بود و آمد عن محمد شصت سال بود هر گاه چهل ساله شد با خدیجه بیوه نکاح کرده تبریز
سفر فرزند و سیزده سال از مکه ماند پس از آن در مدینه آمده ده سال بسر کرد در آن ده سال پنجاه شش سر
بر دشمن فرستاد و بخت و نصبت بار با مخالفان دین غزا کرد و در نه نوزده نفس خویش نتا تله نمود و حلیه محمد کندم
رنگ آن رخ گشاده پیتی فی باریک بر و خیمان سیاه بلند رنگی گردن روشن گشادگی میان دندانها هر دو دست
باریک گشته است درشت قدم در بدنش مویها نبود مگر خطی از موی سینه تا ناف رسیده میان شکل کعب
شکلش مثل پهلوان در طولش سبت و چهار درجه و عرضش سبت در عه و ارتفاعش سبت و هفت درجه
در دوازده اش جانب مشرق است و حجر نمود که اسلام آن بزرگترین شرف باشد بر در خانه موضوع است
حکیم البند وقایع سالی هفتم از یازده سال که متضمن عروج محمد است می نویسد و وقایع سال هفتم
از هجرت درین سال محمد بسلاطین و محضرها نوشت اصحاب گفتند که ملوک نامه بی مهر اعتبار میکنند
پس آنکستری ساخته از نقره در آن سول الله نقش کردند و بر نامهها ساختند آن انگشتری در عهد
عثمان بن اصفیاه اقتاد جمله هفت نامه بود یکی بخبریز و نیز پادشاه ایران و دوم به نجاشی و الی حبشه سوم
به یزید بن ابی سفيان و چهارم به سلطان اشکنان و پنجم به جارت صاحبش ام ششم بقره حاکم بامیه هفتم
بفرمان و امی بجزین و هشتم و نهم محمد بالای نام خود دید بر پشت و نامه را پاره کرد و بالای بنین نوشت
که شخصی را که دعوی نبوت میکند بر من نزد من آید و الی بنین دو کس مدینه فرستاد و یکسان محمد و علی را
گفتند که جوایش موقوف بر فرد است درین غنا خضر و زین را شمشیر پیش قتل کرد و نامه بوالی بنین
رسید که بجزیم تعرض نرسند و الی بنین ایمان آورد و ابی بنی ایمان آوردند و باقی بنین

جسته میان ورد و هر قل ملک دم از زمین وال ملک میان نیاید و دو حاکم میکنند یکی از کبیرک و نیز اشغال طلا و ستری
و خواجه سمرانی و در ارگوشی ارسال ثمت و هارثه الی شام ماده حرثیه هر قل منع کرد و جوده والی یامره در جواب نوشت
که بعضی از دیار خود بمن کنان را ایمان ارم محمد گفت که اگر عوززه خرابر زمین افتاده باشد و از من سوسه ندیم و والی
بخرن ایمان آورد و قلم سال ایاز دهم محمد اول سال ببار شد و صحت یافت باز ببار شد و مرض
سزاند گشت محمد با صاحب گفت که ادوات قلم ببارید تا هیتی نویسم که شما بد من مگر آنستوید فاروق گفت که
را مرض فرجست ارد قرآن میان با سندنست علی گفت قات و قلم باید داد درین گفتبکه او از بلندند رسول
بهوش آمد و گفت که نشاید پیش پیغمبر نزاع کنید از نزد ما بر خیزید این اختلاف اول است **فصل دوم**
در بیان هندوستان هندوستان ملکی است بسیار کلان با ایست وسیع و از جهت قدت
و کثرت آبادی و افزونی محاصل و ادب شهور عالم است بحساب سیال طول هندوستان از جنوب تا شمال و از
میل است از جنوب شرق تا غرب مکه یاز و با انصدیل غربی هندوستان ملک عرب فارس شرقی ملک هما
و چین شمال غربی و در کستان جنوبش بحر الهند و کلان نهر پانش گنگ است که در مشرق هندوستان از مقصد
گروه آمده در خلیج بنگال می افتد و در ایامی حسن و گناه گهره و سانیو که در تربت و شام است هر که رنگ می آمیزند
و در غرب هندوستان دریای سنده است که نیلاب کوبند از پنج نهر مخلوط است لهذا ملکهای اطراف این پنج
نهر را پنجاب نامند و در جنوب سنده نهر پند و گو و آوری و کشنا که هر سه بطرف مشرق رفته در خلیج بنگال
پیوسته اند و از جبال مشهوره هندوستان همالاست که در تمام جهان مشهور است زیرا که در یک کوه و در بلند
نمیرسد و این کوه بامین هندوستان و تربت واقع است و در دکن کوه گنات که مشرقا و غربا بمجاوری در
شور است ایشیای هندوستان قابل تجارت نخل و پنبه افیون و ملل و شیم و برنج و شکر شمال و با وزیر
و جوهر چنانچه قسام کما سن و انواع یا قوت فصل هندوستان در تمام عالم نامور است در ملکهای
جنوب هندوستان در رسم که مگر می با فراط میشود و دیگر ملکهایش قریب عدال هستند باشند هندوستان
ده که در آن بنگاله نکت کرد و در پنجاه لک هندو دو کرد و در پنجاه لک مسلمان و انگریز و یهود و غیره اهل هندوستان
ادب میباشند لیکن استی و صفای مال ندارند و دوستی میان ایشان بی غرض نباشد و در صناعات
چابک است و همچو سایر هستند مگر از صنعت جبرائیل و قوف ندارند مگر علم جبرائیل در ایشان وجود
در حله صناعات نامور عالم میشوند در این اکبرست که در فراتهای هندوستان بفران زبان

سخن به بنیدبان اختلاف که از قبل کی یکدیگر با زدارد بشمار است و بجهت دریافت نشود و و از ده کوه است
 دلی بشکال فلکان مادر از گنجرات تنه گانه تر است که نامگ بسنده کابل کشمیر لبو چستان سابق
 هندوستان اصل راجه با بود اول پادشاهی هندوستان در خاندان کرشن بود که ایی تخش ملک
 اوده بود و آخرین راجهای سید پرتاب چند معاصر نوشتیران تادل بود یعنی ایران در هندوستان
 ملوک الطوائف شد و نیز معلوم میشود که راجهای هندوستان خراج را بر پادشاهان ایران بودند و در
 اوصد تجری محمود غزنوی دوازده بار بر هندوستان یورش نموده فلکان و لاهور و دلی و قنوج را
 تصرف خود آورد و شهر شوشت و نگر نوشت و شهر او دیگر شهرها که در آن تجان نامی بودند خراب ساخت
 و هندو برای محافظت بت و منات جنگ کرده زیاد از پنجاه هزار کشته شدند بعد عمر بغرنوی پیغام رسانید
 که عوض مشت کرد و رده پیوسته ما را در غزنوی گفت که بت فروش نیستیم آن بت را از آزاره و نیم کرد
 گویند از شکست جوهر گران بهادرتیمت زیاد از هشت کرد و رده بر آمد و تا یکصد و پنجاه مال سلطنت
 هندوستان در خاندان غزنوی ماند بعد از آن تا چهار صد سال در خاندان مختلفه ماند از جمله اول این
 غلام ترکی که مبتدای شهباب لدین غوری شده بود تسلط اسلام بسیار کرد و حکام هندو را قتل و خارج
 از ریاست کرده ملکههای ایشان را تصرف خود آورد و در سال بانصد و شصت هجری امیر تیمور یورش
 هندوستان کرده در دلی آمد و دوک دم قتل نموده دلی را ویران ساخته بر گشت و بعد یکصد و ست
 و هفت سال ازین عاونه با بر پادشاه از نسل تیمور بر جمیع حکام دلی غالب آمد و اکبر نیزه اش که بنیاد
 عادل و عاقل بود و تمام اهل هند از هندو و مسلمان تا حال تعریفش میگویند قندهار و فلکان و کابل و کشمیر
 و گجرات و مالوه و سنده و آنجیز و بنگاله را تصرف خود آورد و بعد از آن جهانگیر و شاه جهان و عالمگیر
 پادشاهی بارونق و ختمت کردند بعد عالمگیر سلطنت هندوستان بی رونق شده در عهد سلطنت شاه
 نادر شاه پادشاه ایران در هندوستان آمد سلطنت نعل را تباها کرد و باز در عهد محمد شاه از عدم اتفاق
 امرای دلی بلکه حسب طلب یکی از وزرای محمد شاه در دلی آمد هجده کرد و پنجاه لک و سیصد سواهی چاه
 و دیگر سبکبان بهار گرفته و در ملکههای کنار دریای سنده شل کابل و قندهار عمل نموده بر گشت و در سنده
 یکبار و یکصد هجری قوم انگریزان پادشاه خود اجازت گرفته برای تجارت در هند آمدند و بیشتر قوم فرج و گنج
 در آنس در هندوستان بودند اکنون که سنده کهن رود و صد و شصت و سه هجری است جمله ملکههای هندوستان

در عمل انگریز است در آنکه ملکها انگریز فرما نرد و استند و در بعضی ملکها مثل ناهنور و گلکنده و ساکی از طرف
 انگریز میباشد لیکن در کابل و قندهار که در عمل فعالیت عمل انگریز نشد و مخفی نماند که هندوستان متضمن
 است و شش شش است در کابل و قندهار هر یکی از بعضی منیکار و میان ملکهای اطراف گنگ و در شرق و به جهت
 بر کنار گنگ آباد است بنگلی از ملکیت وسیع مولف بهشت اقلیدر گوید که هوشین نهایت اعتدال دارد و حاصلش
 برنج و سبزی و فوفل و مثلصل دراز و ابریشم است انچه آنخاس در کتوله و گنهل و کیکله بسیار و خوش مزه پیدا میشود
 و سگانش شاجی را خوب است و اندک تاج خان افغان حاکم بنگاله از امر و اشراف شاه جهت مامور عالی طلبی
 فرستاده بود که بست و بهشت در عرض طول و یک نیم در عرض دشت هر گاه در شش گرفتگی همه نهبان شدی
 طولش چهار صد گز و عرضش دو صد گز و بست هفت سر کار یک هزار و یکصد و نود و محال بدخله چهار
 گز و در پنجاه یک و نیم گلکنده نیز است مشرق بنگاله مامل جنوب نهایت آبادان عمارات عالی قلعه استوار
 دارد و در اینصفت انگریزان است که فرما نرد و امی هندوستان هستند حکیم الهند نوشتن قومی که از
 طرف بادشاه و کبکینی در هندوستان متعین است در ضمن دارالملکنت هندوستان مناسب دانسته
 لهذا دریافت فوج متعینه هندوستان از کتب معتبره انگریزی انموده در قوم ساخت باید دانست که فوج
 از گلکنده یعنی انگریزان نوک و بادشاه انگلنده است و فوج مردم هندوستان نوک کبکینی است و قسین فوج در مقام
 است که ان مقام احاطه نوک کبکینی بنگال و هم مشد راسع مبنی حکیم الهند فوج متعینه در مقام التفسیل و یکجا

جمع	۲	۱۰	۵	۱۷	۹	۷۲	۱	۱۵
رساله سواران گوران ولایت	۲	۱۰	۵	۱۷	۹	۷۲	۱	۱۵
رساله ترکسواران هندوستانی	۱	۸	۴	۹	۵	۵۲	۱	۲
رساله سواران هندوستانی بغیر وردی و قوما	۱	۳	۱	۵	۵	۲۶	۱	۲
حسب رساله با بر سه قسم مردم	۱	۸	۴	۹	۵	۵۲	۱	۲
پیشنمای پیاده گوران ولایت	۱	۳	۱	۵	۵	۲۶	۱	۲
پیشنمای پیاده هندوستانی	۱	۳	۱	۵	۵	۲۶	۱	۲
پیشن جنگی قدیم که اکنون نصف نخواه در خانزاید	۱	۳	۱	۵	۵	۲۶	۱	۲
پیشنمای نظامت هندوستانی	۱	۳	۱	۵	۵	۲۶	۱	۲

۱۹۷	۳۵	۶۲	۹۸
۲۳۱	۴۱	۷۴	۱۱۶
۵	۱	۱	۳
۴	۱	۱	۲
۱۱۰	۳	۴	۷

جمع پلشن های هر چهار قسم مذکور
 جمع رساله باو پلشن با بالکل
 بزنگه پاک کرده هرگز که یک بپند و ستانی و سه بزنگه پاک شده
 پلشن های تو باند از هند و ستاد هر پلشن که پیش کل می دوز
 جمع پلشن های تو باند از ولایتی و هند و ستانی

آنقدر نسبه ملکیت نیز خیز مشرق بنگاله مائل جنوب رحداق الاقالیم می نویسد که در موضع پر تو تم تجانه است
 عظیم نام آن است بختا تهاست که بوده او تا زمانه سلگان آنجا وقت کتخدانی عروس را شده روز وقف حد
 بنگاله تها می سازند اگر چه روز رفیع بکارت شود خوشی بنیامند و الا تکدل میشود و نیز درین ولایت
 برادر خرد زن برادر کمان ازان خود میداند و برادر کلان اعاری نیست طولش کمید و بست کرده و عرش
 صد کرده پنج سر کار دو صد و سی محال مدخلش و کرد بست و پنج کک و پیر بهار ملکیت و کشتابان
 گرمستان قریب اعتدال دارد و از کثرت دریا و انبار سر سبز و شاداب می باشد زیرش از برانش ماه
 کشف برک تفتان اینس نازک و خوش مزه و کم چرم شود و گشیل بسیار بزرگ که دو کس نیز بر دارند پیدا میشود
 گیسو معبد میشود آنجا است طولش کمید و بست کرده و عرضش صد کرده مدخلش یک کرد و پنج یک
 رویه که همتاس است که است بر کوه نسیم که بران دشوار در کمال سعادت و استحکام فردسی گوید که از منبه
 راجه رتبت بن سنگلی صاحب گنجا و شش ابر نیست مؤلف حدائق الاقالیم گوید که اکثر زبان که در قلعه کشتا
 سه روز کار اند چون قلعه رتبتاس او دیدند گفته که این قلعه چنگ نتوان گرفت مگر بفرستند بهار نام
 شهر است که از وصال دله احکایت میکنند حکیم الهند گوید شاید از همین جهت نامش بهار است معنی بهار
 در زبان هندی صال است بغایت خوش آب هو است سه منزل از عظیم آباد سمت جنوب واقع چروخی
 و نازیل آنجا بسیار پیدا میشود مؤلف حدائق الاقالیم گوید که سه مده در ملک بهار بسیار پسندید کمترین
 راضی تالانجی سنگها حفر کنند با ارتفاع یک قدم و از بران و عرض پنج و شش است استحکام بسیار کمال
 آب نرکوه و صحاری جمع شود و در وقت بر مع کاراید عظیم آباد و عظیم که از کلان شهر های بهار است
 کجرات ملکی است حسن خیز مؤلف هفت قسیم گوید که در لطافت آب هوا و کیفیت آبادی و بزرگی
 شهر های هند رجانی دارد بازارش وسیع دکا کیشش با کمال تطف و زینت ساخته مسافت خانها

بیشتر از کیمیل مسکانش از انانگ و کور حسین و دو تنند و بعضی زیادت خوبصوت میباشد خصوصاً جمال و ناز نسوان
 آنجا که قلم از بیان عاجز است احمد آباد شهر است با ذکره احمد شاه کارگران چاکه است و اهل هنر کثرتاً صنعت بسیار
 گزین هنرهایش نرنبده و پیشینی و سرستی بیشتر کشتکار و باجر است اینها کبری نویسد که از طبقه نابر و دهنه
 که صد کرده باشد از اینها که بالیده و شیرین برد و برخی در خامی شیرینی آرد و تخم گزیده انکو بریان و گل دیوه
 بسیار جزیره در مستان تالستان نشاط افزید هر بار دو ماه فراوان شود از انبوهی درخت بشکارت عشرت نمود
 کارگران اینجا تقلید قماشهای ایران توران فرنگ نمایند و انواع سلاح خوبتر میسازند طولش سه صد و شصت
 عرضش صد و شصت کرده و سرکار و یکصد و بیشتاد محال سیزده بند در قشش سه کرد و پنجاه گنگ و سه عرض
 کجرات لایستی است کچه طولش دو صد پنجاه کرده عرضش صد کرده تازی آنولایت تقیبت پنجاه روزه و پنجاه
 کرده میشد و باشند کما کچه دراز با لاد در از رتس و گندم گنگ قوی سیکل و لاد و سیانند اله آباد که در قیام
 پراگ میکند یک است آب هوایش معتدل طولش یکصد و شصت کرده عرضش یکصد و شصت کرده و شصت کرده
 سرکاره خلش یک در پنجاه گنگ و سه است قلعه اله آباد از این شهر است در میان گنگ گنج مثلث شکل
 واقع مولف حدائق الاقالیم گوید که نقش قلعه اله آباد در مجلس راجه نول ای دیدم هر قوم بود که زیاده بود
 کرد و رویه در قمرش صرف شد و طبقه چهارم را که از عمارت پنهان شده بود از سوسن ذخیره بنیرم آگاه گشته
 کرد و چیزی مثل توب ز چرم خام تور تو نشاندیده در طولی فریب هفت در عه بر آمد متوجه شد در اقامت از ناسر
 جوانان شبکات عرض حال کرد و فرمود که اختراع توب ز بند و ستان است پس در آن در سابق از پوست حیوان
 میساختند و سه چهار بار بر سر کردند حکیم الهند میگوید که استخراج شمشیر از بندیان است عجیب نیست که تو
 نیز بندیان اختراع کرده باشند و حکیم الهند نیز سلاحی عجیب استخراج کرده که از یکبار بر کردن هزار بار ضربت
 و به ضرب صف پنجاه کس نیست بشود و انشاء الله عنقریب ظاهر خواهد شد و حال مفصل التسلح و دیگر استخراج
 حکیم الهند در خاتمه کتاب مرقوم خواهد شد **کالجفر قلعه** است بغایت متین بر کوه از این شهر است که از مطلع کتب
 پادشاه ایران بر این شهر است متوسط مولف حدائق الاقالیم گوید که در قسم در شهر پارسیده شهری دیدم منظر اکثر
 عمارات از سنگ است انانگ آنجا اکثر در حسن ملاحظت بنی نظیر چیزی که از جمله چهار قسم انانگ و از زمین فرود
 و از سوم چهارم افزون باشد آنجا پیدا میشود و بنا بر سن شهر است بقاصله می چهار کرده از انانگ
 سمت مشرق واقع ممکن دوران خورشید لقا و معدن حسن روح افزا علی حزمین شاهزاده ایران گفته از انانگ

نزوم عبد عالم است اینجا هر بر من سچر لچون بر ام استخانه حکیم الهند که یونسون جمیل نوجوان نجاسد و قاسم
لطیف اعضا به شکل زکس چشم کل جبار خشنده برن سر اینا باز حسن ناث باشند گانگ که خارج از ران
است تا کجا نویسد دیگر از کلان شهرهای آباد غازی پور است که بر ساحل شمالی گنگ اتع کلاب نجاسیه
پیدا میشود دیگر جو نیز که معدن فضلاست اووه ملکیت خوش آب هوای مستان تابستانش سرد
اقسام غله نجار زلفت و اکثر میوه های روی مین با فراط خوب پیدا میشود و نیز اووه شهرست کانت
دریای گها که آنجا کاه اجرام چند طول ملک و ده از سر کار گور کنبو پرتا قنوج یکصد کرده و عرض شمالی
کوه تا سه نوز تا ربع الی با صد و پانزده کرده پنج سر کار کهنو و پیراچ و خیر آباد و گور کنبو و اووه در
یک دروسی ملک و سیه لکهنو شهرست بر ساحل جنوبی دریای گومتی هند و اوله و کمان انجامه و
الکون باشند کان کهنو صنعت کمان فراموش کرده اند وزیر الماک صفا الله و امام باره و مسجد
و بعد بر ساحل دریای گومتی بنا کرده که مثل آن در جانی میگردانند گور کنبو شهرست شمال دریای
گها که او قریح دروغ مرغ نجار و رشت شمال آن کوهست هماله که در آن نیز کوه نهایت بلند
و دراز و مثل کوهی دیگر در بلندی بر زمین نیست شمال کور کنبو بر کوه در این شهرست غیاال بسیار آباد
و در زخم باشند کان انجاسفید رنگ دراز بالا و قوی بسکل میباشد اینجا خاک شونی دریای اطلال
میشود کجا و نوبت و کشمیر نیز همین کوه است در این در امین الیری مینویسد که نخست از رشت نام داشت
از تعلیم سوم در از رشت صنعت پنج کرده پناصد و چیل کرده بعض جاصدوسی کرده آب هوایش دیک است
هشت سر کار خاش هفت گور و پنجاه ملک و بده در امین الیرست که کجا نون از سر کار های دلی است
لیکن اصح است که کجا نون ملکیت علییه بر کوه نگارید واقع اینجا در رشت که از ریک شونی قرضه
اطلا حاصل میشود در روزن خانه های باشند کان اینجا زبوران خانه های میسازند و در وقت گرفتن غسل نقد
که از قدیم مقررت حرکتی نمیسازند اگر کسی در آن طبع کند ناخوش شده او صحرا میگردند بعد از آن مالک
جمعی همراه گرفته دنبال زبوران میدود و آنوقت با زور وزن آمده جا میگردند باشند کان اینجا تصویر
راجه ادر ظاہر و باطن برنش میکنند زنان اینجا خوش پوش هستند لیکن اکثر زرد رنگ مینی است و بدو
ربی شهر اند که آباد ملکیت در وسط هند و مستان واقع سابق اگره نام دمی بود و کندر کندی
خود ساخت و شهر با دل گده مشهور ساخت اکثر شاه وسط هند و مستان تصویر نموده اکثر آباد نام نهادند

سنگین نخرج سسی و پنج لک و پندربع صد چهار سال تعمیر نمود اکنون در محل نگرین است کلاب عطر آن شهر بنا
 پسندیده بود و جمالی که قسمی از خزانه است بسیار شیرین پیدا شود و هوایش بسیار دلگشا و روح افزاست طو
 یلصد و هفتاد کرده عرضتر صد کرده چهارده سر کارند خلش چهار که در درخجاه لک و پندربع صد اثنان لاقا
 گوید گو الیاء شهریت مختصر شهر بناه سنگین دارد احوال جا جا ریخته و کانهای آهمن در اجاست
 طلاب با سمن اینجا در غایت لطافت از زونی باشد باشند کان آنجا خوش و نعمت بردازی مشهور
 میر محرابین باشند گو الیاء که صلش از مردم است و با تمام نهایت رفقت میدارد تفنکی حساست که بغیر
 باروت گلک لصد ای خفیف برمی آید چهار صنعت از خزانه تفنک هو ایند کرده گلک بران نهاده حرکت مید
 از صد هوسد و گلک از تفنک میچند کارگر میشود و در خمی کند و از کلان شه با ای اگره قنوج است که در لطف
 تخکاه در جهای عظیم بند و ستان بود و شهره پیره آنجا که قسمی است از شیرینی نهایت لطیف خوش مزه
 میشود الیه یغمانی گوید که رقم بسیارند این که بقا صله کرده از شهر در شمال و مغرب واقع رفته تا
 عجیب حسن میرون از توصیف مشاهده کرده هر روز سه چهار کهری روز مانده و دختران نوزخه با مین
 سیزده و بست سال در نهایت حسن و جمال در دیدانی فراخ و دلگشا مجتمع شده تا شب بنجمه با و خنده
 بازی با یکدیگر بسر برده بیکانهای خود م صحبت میسازند و کانه پور که بر ساحل جنوبی گنگ است بیان
 ملکهای اطراف هستند ۴ که غرب هند و ستان است و هشت ملک کنار سنده واقع لاهور
 ملکی است آج هوایش نهایت سازگار کشکارتین بسیار خوب بیشتر از آب چاه سبز میشود و بسیار
 بسیار گزنده و شل عاقی باشد از ریگشی طلا و نقره و مس و رومی حبت و برنج و نیشه بر می آید
 در این شهر در دستلج و بنیاه و در اوی و چناب و بکنت سنده لاهور شهر است بر ساحل دریای
 آبادیش خلف رام چند که هر روز نام دهنست نسبت میکنند در بزرگی و انبوهی مردم کم همتا و بود
 و انواع آتش بر اکثر شهرهای هند و حجابی دارد انگور و خرزهره و برن با فراط است و شهر لاهور با مین
 شاه جهان آباد و پیشا و واقع پانزده منزل سمت مغرب لاهور پیشا و مسافت ارد و پانزده منزل
 سمت شرق دلی است طولش از آب شنج تا دریای سنده صد و هشتاد کرده عرضش هشتاد و هشتاد
 پنج سر کار و دست و سسی محال مدخلش و کرد درخجاه لک و پندربع صد استان عهده
 تابستان بسیار گرم دارد باران کمتر بار و چسب و شطرنج نیکو میسازند بهنگر دشتی است از خ در

تابستان محمود نزد پسر سال در یابی سنده از خوب بشمال گراید آبادی ساحل شمالی از خراب می کند
 طولش چهار صد کرده عرضش کعبه است و پنج کرده سه کاره خلش هشتاد و یک و پیدای چشمه در یکی است
 رگستان بسیار دارد و معدن الماس آنجا است آنجا از دور بر آید و جو و باجر او و میوه فراوان شود در ششم
 حصه جگم دهند نقد کم و اوچ دارد فصل ربیع ناقص شود در مستان باعثه ان تابستان گرم باشد از این جهت
 دالی آنجا بود که بر اثر زیت در ای سنده از کشته طولش کعبه و شصت کرده عرضش کعبه و پنجاه کعبه است
 سه کاره کعبه و هشت محال مدخلش یک کرد پنجاه کعبه مالک و ملکیت آب هوای معتدل دارد در
 تاریخ جهان کعبه است که بارش آنجا چهار ماه شود در قلب سه شبهه احتیاج بالا نیش افتد زمین آنجا نسبت دیگر
 جا های هند وستان بلند است و کشت فصلین نیکو میشود و انکور و بار میرسد یکی است آن کتاب به جوت با
 دیگر وقت بود نشد در سده اولین شیرین تر و بسیار لطیف میباشد درین ملک فیل بسیار است و هشتاد سال
 اکثر دهقان جاهل حرفه هستند طولش در سست و چهل کرده عرضش در سست و سی کرده ۱۰۰ از ده سه کاره
 و نه محال مدخلش یک کرد و هفت کعبه و پیدای سنده در آنجا کوشش همیشه است جامع جمیع شبهه
 خاصه و درید که از بنادر می آرنه سوم حصه از کشتا برز میگیرند کان آهن و نیکه او ان محصول در بنگل
 و میوه فراوان انانسان نهایت خوب میشود و شش کرده می همیشه کان سنگ در واقع دراز و کوتاه برای عمارت
 می ترشند خوش ساکنان آنجا برنج و مایه است طولش در صد و پنجاه کرده عرضش صد کرده چهار سه کاره
 پنجاه و هفت محال پنج بند است مدخلش یک کرد و سست کعبه و پیدای پار عثمانی در حدائق الاقالیم نوب
 که از اتفاقات عجیب در عهد محمد فرخ میر پادشاه در صوبه سنده مقدره هصد هزار جریب نریای هند و بنات
 از آسمان بارید بر عبد کبیر جلیل و قایم نگاری آن صوبه است این رباعی در واقع نوشت ابیات
 فرخ سیران پادشاه بابرکات و چرخ از اوب و شده شیرین حرکات و در سال هزار و یکصد
 است چهار و باران بارید ریزه قند و نبات و رقم آن ریزهای قند و نبات بسیار دیده صاف
 و براق مثل شاله بودند قوامش آنقدر سخت بود که در باون می گویند ابو افضل سال آغاز خروج مسلمانان
 در ولایت هند مینویسد بر همین پنج نام وزیر را چه سنده ه بعد فوت راجه بجایش نشست در زمان
 عمر خطا مغیره ابی اغاص با لشکر بسیار از راه بحرین در هند آمد سپاه سنده برای جنگ ایستاد
 مغیره در نورد گاه فرود در خلافت عثمان برای تیر و هوش احوال هند را گاه خودی را فرستادند

فرستاده چنان آگاهی رسانید که اگر تک بسیار رود و آذوق نرسد و کم کاری نگذند علی غرض در خلافت خود لشکری
فرستاد مختی سرحد دلی را بنام کرده از آن گهی فوت خلیفه بازگشتند. حج چون سال کارمانی کرده فوت شد
دایم پسر خرد حج برسد در ریاست نشست حج حاج چون عمارت یافت علاءالدین محمد قاسم را که ابن عم
دامادش بود بسند فرستاد محمد قاسم چند بار مابهر آوین شهرهای شکر نمود و در روز پنجشنبه در هم رمضان بود
و پنججری دایم در جنگ نقد زدی که سپرد محمد قاسم دختران دایم را با دیگر نقایس نزد حج فرستاد و چون
حجاج فوت کرده بود و نزد ولید بن عبدالملک که خلیفه بود بردند او بر یکی از آنها عاشق شده در شبستان
خواست طلبید آن حیل اندوزان پیش خلیفه ظاهر کردند که محمد قاسم دست تصرف برانگشاده خلیفه از
نزدیکی برین نمود و در چشم آمده فرمان فرستاد که محمد قاسم را در پوست خام کرده بدرگاه فرستند هنگامیکه
محمد قاسم نخواست که بر برای او چند والی قیوج دست بر می نماید منشور خلیفه سید از فرمان پذیر می آید
چون مدارا حکمادت آوردند خلیفه بدان دختران نمود گفتند شکر خدا که قاتل پسر خود را بدین حال دیدیم و گام
دل بر گرفتیم باجلیه اول کسیکه از مسلمانان هند را ایجا کرد علاءالدین محمد قاسم بود که در نزد دهنه جبری
بر سنده دست یافت کشیمه از لاهور نمود و هفت گره جانب شمال مسافت میدارد در نظر نامه گوید
کشیمه ولایت قریب حاق وسط قلبه چهارم بر اینوش صدار می از جبل کشیده در این کبری مینویس
اگر یک بان همیشه بهار با قلعه آسمان پایه خوشند سزاوار ایشان را می سامعه افروز هوا ساز کار جنگلهای
روح اقرانقشه و گل شرح در گرس خود در صحرا صحرای شمار گلهای از اندازه بیرون بهار و خزان بس
شکر در مار و کزدم آنجا نمودند کس فرس او ان غنی کشیمه می گوید **حسین** بیابانجا که است خال
نمال است کشیمه در صحبت و شکر جمال است در موضع **توت** در دوازده هزار انگلیز عفران در
زاست طولش کمید و است گره عرضش است پنج گره چهل در شش خال در شش نچایه لک رویه
کابل نیکست در لطافت آب هوا و خزان بسیار بی همتاست گوناگون سیوه نشاط افزایه لیکن خیزه
بش ایسکی نبود ز رعیت نیکو بنالدهر چهار سوگر یوه بلند واقع ز رود آمدن غنیم بسین شوار در سینه کپه از
دو صد جبری تیمور شاه فغان بر صوبه کابل و فغان در فرمان او بود **چرخ** می آرد ظلامت و فقره از خود
و راه تا کشد بر چهره نقش سکه تیمور شاه و حال نیز که هزار دو صد و شصت و سه جبری است کابل و فغان
در تصرف فغان است طولش صد و پنجاه گره است عرضش صد گره هشتاد و سه جبری است کابل و فغان

مدخلش پنجاه ملک و پیه قند نماز قلعه دارد که در راست گرم شود بعد سه چهار سال ریزش ازین ط
 آرد گل و مسوه فراوان کند مگر سفید بعد دستها رنگانی برید خرنه خوب فراوان شود کان آهین در
 کوه واقع و غربی قند مار گرم سیر ملکیت شرفش سینه و در کسار آنجا برف پیوسته بد طولش سه صد و
 عرضش دو دست و شصت مازده چهار محال هشت هزار و یکصد و چهار تو مانعینی دیوات میدارد و خلش
 پنجاه ملک و پیه میان ملکهای جنوب هندوستان که عبارت از ملکهای است که جنوب هند
 واقع هستند باید دانست که ملکهای جنوب هند وستان آلفه زرخیز هستند که جای دیگر نباشد سواهی ملکها
 از ترکیه جنوبی بهر اقلیت وسیع میان دو کوه جنوبی آب هوانیک میدارد در موضع تیراگده کان
 الماس واقع گشتکار گزیده شود در دما فراوان در صحرایش فیلیان بسیار میباشد ستارگده بزرگ
 از حصار نامی آنجا است اینچنین بزرگ شهر است که سکنین چهارست طولش دو دست کرده شش
 یکصد و شصت کرده دوازده سر کار دو صد محال مدخلش چهار در رو پیه خاندیس ملکیت نزد بسیار
 آبادان هوشش دلگشا تا استان گرمستان معتدل بیشتر گشتکار جواری و شالی است برخی جاسه با شالی
 بر میدهد و بر آن بسیار نازک و خوش مزه باشد در تابستان گرد خیزد و در بارش گل شود بهتر باشد
 و پور تا پهنی از جهتهای اعود و فصل بسیار دارد کلان ترین شهر یالش بر یانچور است طولش هفتاد
 و پنج کرده مدخلش پنجاه کرده پنج سر کار دوازده محال مدخلش یک کرده پنجاه ملک و پیه هر سطح
 ملکیت معروف با درنگ باد و دولت با و سابق بدینگونه شهرت بدست شکانش نساجی را خوب
 دانسته اند کاغذ آنجا با نام مثل خط باشد هوشش معتدل چهار ماه ریزش بر شود میوای آنجا نهان
 خوبی دارد باشند کان ترسب اکثر حسین خوب شکل و نیکو ساختن و دلمند میباشد و خت این
 و فصل بار سید مد و غله همیشه از ان انواع قند جوهر نغیب آنجامی آرنه طولش یکصد پنجاه کرده
 عرضش صد کرده هشت سر کار شصت و محال مدخلش دو کرده پیه ملکیت و لایحیت متضمن شالی
 کثیره نهایت آبادان نام دار ملکش کلگنده است که از کثرت باغات و خوبی عمارات و لطافت آب
 و هوا بر دیگر ولایات هند رجحانی دارد شکانش حسین و طبع پیشند و درین صوبه کان الماس واقع
 است از ان الماسی بر می آید که در آب تاب صفائی رنگ مقداره الماسهای جامی دیگر فرقیست
 طول و عرض مدخلش معلوم نشد دیگر ملکهای جنوب هندوستان که رنگ و پیه و پور و پیه و گوا

و بعد که نهایتاً بادوزخیز هستند و طول عرض مدانش معلوم نیست در بحر هند جزایر نوسوبند
 بسیار کلان آبادان هستند از جمله جزیره سمراندیش که بانش می آید بسیار نامی است و دیگر جزایر
 نالدیش و گندیش و پلنگبار و در جنوب هند و ستان یک سیع جزیره نام داشت که نامش ملاکم است
 سه طرفش بحر است و چین محیط است مردم آنجا پست قد و سیاه نام موسی سردار میباشند
 و همه تجارت پیشه اند و در بعض جزایر بحر هند کوهها دارند و بدغا بازی و خوشخواری مشهور اند
فصل مایزو و هم در میان جزایر هندیه میان جزایر جاقلان جزایر چند بسیار کلان آبادان
 را در بحر انکابل که بحر باشنگ گویند برکنار چین واقع که در سفرون جزایر بسیار صعوبت است
 مردم جاقلان در صنعتها مهارتی کامل دارند و در ادب قاعده مشابیه اهل چین و مثل چینیان از آن
 دیگر منتظر هستند و دوسته فقط از اهل چین دارند هوای جاقلان بسیار موفق و فرحت افزاست
 و زمین آنجا بیارزخیز مگر کاه کاه زلزله می آید طلائی ایجاد تمام عالم نامدار است و باین خوبی در کاه
 جانی شود اهل جاقلان همه بت پرستانند و بت پرستی ایشان با هند و مشابیه است و در در تجرید مشابیه
 اهل تبت اند و حکومت ایشان متعلق با پادشاه جاقلان لحاظ مگر گوان یعنی مرشدان بسیار
 سیدار در میان جزیره سمراندیش که زنگش ستان و اهل هند سنگه نشین گویند و در بحر هند
 جنوب کزنگ بفاصله است و چهار کرده واقع است سابق در میان جزیره سمراندیش که کزنگ نشینی
 تسلط واقع شده یکی را دیگر متصل ساخته بود اکنون اکثر جا از هم بخته و از احاطه بحر محیط بود
 جزیره مذکور نهایت معتدل و صحت بخش فرح افزاست و زمینش خید و زرخیز و بازرش
 قریقل و جوز بو یا با فراط و خوب پیدا میشود و فیصل و مروارید و لعل و یاقوت آنجا بسیار نادر است
 و شهرهای نامی این جزیره گوگینو و جافنا پین و دیگر کلانی است سابق جزیره سینان در عمل برنگیز
 بود بعد از آن در عمل فرج آمده اکنون در حکومت پادشاه انگلند باشند کانش همه بت پرستانند
 بگونه هستند پادشاهی قسمی از چهار قسام نه نان که در حسن جمال و جمله صفات و جمال بی مثال
 میباشد در چین جزیره پیدا میشود حکیم الهند او صاف پادشاه است از هندیان آنقدر خفیه که تا کجا نوب
 چنانچه قصد رفتن آن سین را چه که مشهور که سرکارا بچهره است در او زینت و شستن بر چهار و رفتن
 در این جزیره و از حسن تدبیر و شفقت کثیر آوردن آن نازنین را و عاشق شدن علاءالدین پادشاه

و ملی از اجتماع حسرتی جانش خود متن بود و او خصمندان شدن راجه رتن بین از استماع این خبر و کارزار کردن
 علاءالدین و قید کردن راجه را از پیمان ضیافت حواله کردن رماکی راجه بر آمدن پند ماوت و جز تخمین
 پد ماوت و فرستادن لشکر در محفظها و ظاهر کردن سوار سی پد ماوت و تلقین نمودن سرداران لشکر را
 که هر گاه در دلی رسید بجلا و الدین پیغام فرستند که چون مدتی در تحت رتن سین مانده ام تا وقتیکه
 رتن سین طلاق نمید پس سلطان را خواستن خلاف شریعت است لهذا رتن سین را نزد من فرستند
 تا از واجازت گرفته نزد سلطان آیم و فرستادن سلطان رتن سین را در سواری پند ماوت و بر آمدن
 سر زمان جنگی از محفظها و کارزار کردن مردمان راجه بشکر بادشاهی و روانه شدن رتن سین در اجیر و
 کشتن سلطان و کشته شدن راجه در جنگ یکی از راههای جوار دوستی شدن پد ماوت باکاش
 راجه در سمن و ستان نهایت استهوار دارد در حدائق الاقالیم است که سرانندیب چند جامه کن
 و سیم و کما س دارد و خوش شنبه و فرسنگ است و از آنجا که سرانندیب بر خط استو است لهذا
 هشت فصل آنجا میشود و در بر سب و در خریف و دو زمستان و دو تابستان و اشجار و نباتات
 سیوه دهد بیان جزا سر مانده که جزا رنگو بار سیکویند خرد و کلان هفده جزا در شرق و جنوب
 متصل یکدیگر بستند طالب صفهائی که در بعضی این جزا رفته بود و حال آنها در کتاب خود می نویسد
 صورت اهل این جزا بر مردم نیگود و چین برابر است همه گندم رنگ گوسنج و دراز قد و قوی خلقت
 و جسم کثیر النشاط میباشد و غیر از رنگو با ریکی رخت دیگر ندارند با وجود زخامت بدن عفتی آنها
 ایشان بسیار خرد میشود و چون بجهت شکار در آبا دیهای ایشان عبور افتاد دختران و پسران غیر
 شمایل حسین بسیار بنظر آنها میباشند و اینها همگی کاهی مگور میباشد خانه بزرگان دوسه طبقه میباشد
 و سقف هر طبقه از بنس می باشد طبقه زیرین برای مرغ و قاز و گوسفند سازند و طبقه وسط
 برای مردان و طبقه سوم برای زنانند بایشان اسلام است زنان ایشان در پرده می باشند
 با غیر هر یک حکم نمی سازند چون آبا دیهای این جزا رزم استو است لهذا در بر سب و در خریف و دو زمستان
 و دو تابستان میشود و آنناس بسیار لطیف و لیمو بر چند قسام و خوش مزه و قاز و مرغ و بیان و خوش
 خوب میشود و از جمل نهایت افراط دارد کلان و نازک منفر میباشد از ملاحظه لطافت هواد و دکتائی
 فضا و آنها را باغات رنجونی زندگی و آزادی آنهمه دل خستیا بسکونت آن سه زمین می کشد

میان جزایر متفرقه است شبیه دیگر کلان جزایر است و تقریباً بیست و چهار جزیره که در آنجا سکونت میکنند
 بلکه که جزایر دیگر هستند از جمله هفت جزایر معاطره یکی جزیره متصل جزیره نامی بلکه و دیگری جزیره
 جاوه بسیار کلانست درین جزیره انگریز و چه حکومت میدارند اجناس گرم در آنجا بسیار
 پیدا میشود و حاصل سیاه و تجارت کافور آنجا خوب میشود زمین آن جزایر زرخیز است لیکن مواضع
 و شهرها بسیار کم است در جزیره شنگاپور که شمال سمطره است اکثر زمین از عرصه قلیل با در کرده اند چونکه میان
 تجارت است لهذا آبادیش در ترقی است بجز جزیره کلانست مگر غیر معروف است از خوف پندنگ
 و شنی مزاج آنجا گوئی تجارت نمی سازند آنجا قسمی از بوزن میشود که از قد آدم کلانست منظر بسیار
 اندر عمل بادشاه اسپین و در شهر نام شهر است کلان در یکی از آن جزایر واقع است که آنجا با قراطی خود
 بسیار کلان جزیره است و غیر مشهور در آنجا قسم درخت پیدا میشوند از هر لابل از آنجا می آرند
 بلکه چند جزیره دیگر هستند در عمل هیچ از آنجا را می بینند و باند از اسپینش با زیر شل و فصل جوز بو
 که برای تجارت می برند بسیار نامدار شده اند **باب دوم در بیان فرنگ متضمن جزایر**
فصل اول در بیان احوال فرنگ مشرق و غرب که بیانش که شدت غیرش بحر اوقیانوس
 که پاره غنی سمند است و جنوبش افریقه که بیانش می آید و شمال بحر طلمات که پاره شمالی از سمند است
 چنانکه ازین نقشه فرنگ واضح میشود طول فرنگ از مشرق تا مغرب یک هزار و پانصد و چهل کرده است
 و عرض از شمال تا جنوب یک هزار و دو صد کرده فرنگ از جمیع حصه های عالم بسیار خرد است طلاء و فقر و
 کمتر پیدا میشود و نیز از شدت برودت اکثر اقسام نباتات نمی روید و آب هوای آنجا برای حاصلات
 خوب نیست لیکن برای آنچه مردم آنجا بسیار موفق در طاعت بخش روح افزا است لهذا مردمان آنجا
 اکثر شجاع و طاقت اور و جلاک و صاحب شعور و در صفت و هنر ما هر میباشند مگرهای فرنگستان
 از خود دیزک نشانده اند و منقسم در چهار مرتبه در مرتبه اول **فرانس روس** و نظریه
 پروشیه در مرتبه دوم اند **لوس انوئیدن** و روس در مرتبه سوم و **پرتگال**
سویطریز و **نارک** و بعضی خطهای ایمان در مرتبه چهارم در یکستهای ملک
 ایمان که تهمید ایمانی گویند در یکستهای اطالیه و دو ملک دیگر که **پولند** که در عمل
 پادشاه روس است دوم **نارومی** که در عمل شاه انوئیدن است اگر تناع در میان یکستهای

بیشتر در زمین شوین سنگ کوه و جنگل و حیل بسیار دارد و در سوئد آن است و سه خط این جزیره و در جانب
 آن دو دره در جنوب نشش در وسط و نام دار سلطنت شوین **اسطالک** همو است در آن شصت
 و پنجاه مردم هستند و شیبای شوین قابل تجارت نقره و مس و چسند آهن در آل و صنع و پوستین و
 و چربی و شکر و زردم سوین مضبوط و محنت کشن با ذوق چالاک و صاحب تجارت هستند با در شاه
 اینجا پان قانون است و پنجاه هزار سوار و پیاده نوکر سیدار دوم آنجا مذهب عیسوی میدارند در سیدار
 ناروی ناروی ملک است دراز و کم عرض و کوهستانی و شمالی یورپ طولش چهار صد و پنجاه کرده عرض
 یکصد است کرده مردم در آن کم هستند تخمیناً دو لک نفر هستند بود ناروی سابق در عمل ذخائر ک بود اکنون
 در عمل سوین است نام دار الحکومتش برجن است اشیای ناروی قابل تجارت چوب مس آهن است
 که در اکثر ملکهای یورپ زنجامیر و دود مذهب باشند کان ناروی سنجی است بعضی پیر و پوژ ایسانی و
 در شمال ناروی در دویم که مانا دو ماه آفتاب غروب نمی شود پس دو ماه یکروز از اجابت زیرا که از طلوع آفتاب
 تا غروب آن یکروز محسوب میگردود در جنوب آن درازترین روز با مجده ساعت میشود و مردم ناروی
 مضبوط و صاحب تجارت گشاده پیشانی میباشد بیان **الیکند** خطه است در نهایت شمال واقع
 و جانب شمالش مکی دیگر نیست جانب شرقی آن در عمل روس شمالی و جنوبی در عمل سوین است ملک
 بکن بسیار بار دست و زینش ناقص کوه و جنگل و غنای بسیار دارد هر سال تابستانه برف در آنجا میماند
 جنگلهای آنجا درخت صنوبر بسیار است قسمی از آنها که آنرا زین دیر گویند فراوان است مردمان آنجا
 آسورا در کا می میکنند بر سطح برف بسیار میدود و در یکروز قریب صد کرده طی میکند و از نقصان آب
 و هوای آنجا قاتم باشند کان آنجا و نیم دست میباشد و بد صورت و سیاه رنگ تنگ زبان هستند
 و زیاده از شصت هزار هستند و آبادی متفرق دارند نام کلان شهر نایشلید و طارنی است **فصل**
دوم در بیان ملک اسپینیه اسپینیه یک جزیره نامی کلان زرخیز است طولش صد و پنجاه
 عرضش دوهصد و پنجاه کرده نام دار سلطنتش میاژر است در آن یک لک و پنجاه مردم باشند
 و باشند کان اسپین یک کوه در پنج لک است و در وسط آن کوهستان است و نهر نایشل کم آب
 باشند کاشش تنگ و کامل جهان دیده و تجربه کاراند و صوبجاتیک برب در یابی شور واقع با و آن
 و برای ارتقا تجارت موافق نسبت صوبجات سطح شهر با و بات بسیار دارند جوای اسپین

در موسم گرما بسیار گرم شود و عادات باشند که آن آنجا است که از شدت گرمی بعد تناول چاشت در نصف
 روز میخوابند و کار نادر شب میکنند و مردم آنجا از کاهلی اوقات بعسرت میکنند و از خالی بجای میباشند
 و شراب نیز خندان را رغبت علم میکنند و در اسپین شراب میونمای هر قسم و شنبه و ششم بسیار پدید میشود
 طرف جنوبی اسپین در حکومت شاه انگلند است و در اسپین حکومت پادشاهی است و از چند روز مردم
 آنجا در بار عام تجویز کرده اند لیکن آنرا توغیر عظیم هنوز بند و بست نرفته و اهل اسپین تابع کلیسای اروپا
 و مقصد علم و صنایع است و دیگر آنجا نمی تواند ماند و شایسته اسپین مقتدا هزار سوار و پیاده نوکر دارد و بسیار
 آن طرف مشهور دریا که بسیار دانت حال در عمل و نماند **فصل سوم در بیان فرنگستان**
 روم روم حکایت وسیع طولش صد کرده و عرضش دو صد و بیجاه کرده و در عمل پادشاه فرنگستان
 روم و اسپین است در افریقه تنگ مصر زیر حکومت میدار و وزیر چند جزائر در بحر یونان در عمل شاه روم
 هستند و در زمان خلف روم بسیار مشهور بود در تاریخ روم است محاربه فارس بسیار با یونان و یونان
 است که در غلبه نمودن و میان و بنیاد شهر قسطنطنینه و شیخ اهل اسلام استنبول اهل فرنگ است
 روم از گستان گویند که قبلا از ترک و تاتار از جنگ جدال با هم تنگ شده در ملک روم آمده بران
 گشت لهذا ترکستان مشهور گردید و آب هوای روم فرست افزای معتدل است لیکن گاه در بخارا
 میشود که خلق را بملک بینماید و مردم خوش بیدار و مضبوط لیکن کاهل و جاهل هستند و در عمل
 و شرب اعتدال نگاه میدارند و در سلطنت و قسطنطنینه است و سواهی آن در روم بسیار شهر
 آباد است بنوعی زیرا که از جو رحال عایا از دیوات برآمده در شهر با آباد شده و شیمیای روم قابل تجارت
 ابریشم و پنبه و خاک و روغن و صابون و قلعین است و در میان روم محمدیست مگر کزیک که فارسین
 گویند ثبت برست و عیسوی مذمبند سابق کریگان نهایت ذلیل و خوار از دست رومیان بود
 زیرا که یونانیان ثبت برست ندر و میان مذمب محمدی دارند لهذا از راه تصنیف هم با کریگان
 انواع ظلم و قسام امانت پسان خند و از سی سال کریگان شجاعت و بیادری کرده خود را از امانت
 اهل ترک را گردید و حکم پادشاه روم قانون است بشرطیکه خلاف قرآن نباشد **فصل چهارم**
 در بیان ندر ترک شرقی نزدیک آلمان غربی شمال آن بر طایفه خویش فرس مشتمل در ملک
 که سابق علیحد بود و ندر یکی بالنده روم بلجک باشد ملک مختصر است جانب شمال بلجک واقع و نهایت آباد است

در چنین ملک خود نقد رکبت مردم است که در جایی دیگر نخواهد بود و زمین بالند که سطح سمند است و ارض منده
 بلند است و در عرض نیکو و در طول آن نقد که پرکنات آبادی ساحل سمند را محافظت داشته در ارتفاع بلند
 بسته اند و هر وقت در محافظت آن بند می باشند استوارانند آذرفت مردم و جناس آن راه آنها
 آنجا است بر آنکه از ملکهای دیگر در آن ملک شاه را سببیت و در باغ همیشه سردی بسیار باشد مردم آنجا که
 مشهور است به سبب لبس و شمای را بسیار صاف میدارند و درین امر بسیار کوشش مینمایند و آباد
 و محنت کش هستند و جمیع تجارت پیشه چنانکه همه جهان بالند مشهور هستند و نام این سلطنت بالند است
 است در آن دو ملک دم هستند باشند بزرگتر از ده از پنجاه و دو ملک هستند و پادشاه آنجا اختیار
 نمیدارد ملک ایشان منقسم است به هفت حصه مردم هر بخش بر سال میری و شمشیر برای ریاست خود
 میکنند و این هفت میر جمع شده در شهر از سلطنت کمرشیر نام است بمشورت یکدیگر کار و بار ملک
 میسازند و تا وقتیکه به میان هر یک حکم متفق نمیشوند آن حکم جاری نمی شود و سوامی آن هفت امیر سردار است
 که در مجلس با هفت امیری نشینند و دخل در کار و بار نمی کنند سابق کمی از اجاده نشین این ملک از تصرف
 پادشاه اسپین بر آورده و این هفت امیر را هر سال مردمان تغییر میکنند لیکن آن سردار که پادشاه بالند
 است بدستور میباید و پادشاهی بزرگتر موردی نیست اگر پسر نباشد دختر تحت نشینند بطرح مشرق
 و شمال و غیره در واقع طوش سفید و بچکره عرضش پنجاه کرده آب هوا معتدل و چراگاه سرسبز می دارد
 و غله آنجا با فراوانی میشود و نام دار آن حکومتش بر سلسله است که در آن بیستاد هزار مردم هستند باغچه گان
 بچشم انبجان و فلنگ می مند اهل بچشم در رنگ سازی شیشه و طراز جالدار کتانی و در بافیدن پارچه های
 مشهور هستند و تصویر بچشم نامدار میباشند باشند گان بالند میر و کانونین هستند و اهل بچشم تابع مردم
 پادشاه بزرگند و در جزیره در بحر هند در حکومت خود میدارند از جمله جاوه بسیار کلان است و در
 جزیره در سینه العرب در ساحل هندوستان در غربا فریقه کوچیهای تجارت میدارد و در میان
 ملک بزرگان آن بزرگان ملک است کم عرض بر ساحل اقیانوس جانب غنی اسپین واقع طوش
 یکصد و پنجاه کرده و عرضش فقط پنجاه کرده نام دار سلطنتش است باشند گان بزرگان در سب
 چهل ملک هستند آب هوایش بهتر و خوشگوار کمائل حرارت و هوای غری که از طرف دریای بزرگ
 فرد میکند و زمین بزرگان کمتر کوهستانی است میوهای شیرین آنجا هر قسم خوب میشود و اهل بزرگان

و سوسوی و عامل و معاخذ و در امور تجارت بسیار مثل اهل شین تاج کلیسانی رومی و متصحب و دیوانی
 آنجا محضی است و از چند سال بریشان است و پادشاه بجز کمال چهل هزار سوار و پیاده نوکر میبرد و در وقت
 لشکر در یابی ملک بزرگ ازل در حکومت خود میدیدند لیکن اهل بزرگن یکسینه زاده بزرگ کمال را برای سلطنت
 آنجا اختیار کرده از شاه بزرگ کمال بی تعلق کردیدند **فصل ششم در بیان سوسوی طغر زلفه** ملک است
 خرد آید هوایش نهایت ساز کار طرش یکصد کرده عرضه شش سنج که در شمال اطلالیه اقم سابق چهارده
 ضلع میدیدند اکنون بست در وضع میدارد و ضلع مثل برکنه میباشد و نام دار کلو متش برین است
 سابق در عمل پادشاه آلیان بود اکنون حکام آنجا برای حرمت ملک متفق اند و سوسوی طغر زلفه قابل سیر
 در بعض جا که پهای بلند واقع که از قلعه های آنها چسار برای آب می افتد و در بعض مقام نام مسکنها زمین از
 برف پوشیده میماند اکثر جا آبادی و ناکستان است و قسام غله پیدا میشوند و آب هوایش معتدل و خوشگوار است
 مگر در زمستان برف بسیار می افتد و بعضی کج در برف همیشه میماند و تمام عاباسی آنجا در وقت نازار سپاه است
 و امرای آنجا سپاه را بر کرایه میفرستند و بعد دو سال طلب میدارند و عوض آن فوجی دیگر تعیین می کنند و طریق
 مردمان سپاه آنجا است که تخواب میزند خود ماه بماه یکبار اندک توقف و خلافت شود و بر فوراز و جدا می نتوند
 و در داداری و دلاوری چنان ثابت اند که اگر هر دو طرف مردم سوسوی طغر زلفه باشد هنگام نرم مخالفان میگویند
 و از یکدیگر زخمی شده و قتل می رسند اهل سوسوی طغر زلفه ساده دل و شجاع و نالک طن میباشند و در خرچ معتدل
 را نگاه میدارند و زمان آنجا با عصمت و عزت و نظام خانه موصوف اند و باشند سوسوی طغر زلفه هفتده لک
 و پنجاه هزار اند و مسیحی مذہب بعضی پیر و کلیسای رومی و بعضی تاج کالوین که پیشوا می آیدین عیسوی و پنجاه
 طریق انگریز است **فصل هفتم در بیان ملک نمازک** ملک است خرد و بار و جانب شمالی آنجا است
 از شرق تا غرب پر چهل و پنج کرده تا با نمرده کرده و از جنوب تا شمال یکصد و پنجاه کرده میباشد و آنجا بسیار در ظاهر
 آنجا بکثرت پیدا میشود لیکن سردی بسیار است ملک نمازک عبارت از یک جزیره نماوش جزیره است جزیره
 در عمل پادشاه آنکند است باقی شش جزیره زلفه و قوزن و لاکند و کاک طر و ککند و فرد در عمل پادشاه
 و نمازک است مردم نمازک دلاور و صاحب ات میباشند گویند بکن که در جزیره زلفه اقم دار سلطنت
 و نمازک است و باشند کان نمازک سیزده لک هستند و عیسوی مذہب پیر و نوتر و پادشاه و نمازک در اختیار
 کلی است سوسوی هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و از طرف دریای خور گرین کند که در شمال امر که شمالی است

در عمل باو شاه در نماز است و در همه جزا از سینه الغرب نیز در عمل است **فصل هشتم در بیان ملک**
 جزیر منی که الیمان گویند طولش صد و سی و پنج کوه عرضش صد و هفتاد و پنج کوه در سی
 فرنگستان واقع و مشتمل بر بیست ریاست است که یکی برای محافظت ملک بایکدیگر متحد و متفق اند اکثر اقامت
 الیمانی گویند ازین بیست ریاستها چهار باو شاه میدارند بواریه سنگسوزنی بنام کوه زطیرنگ و چهار باو شاه
 نمیدارند و بلع حاکمان خود هستند بویک فرنگ قوهش بر من و بجزیرک بواریه طرف جنوب الیمان واقع
 و اطالیه و سونو نیز از آن لغوی است و نام دار السلطنت بواریه منوذج است و مثل قوهش شهرهای دیگر در الیمان است
 عمارت بلند در ایهامی وسیع دارد و در هر کویچه آنها جاری و برکناره دریا نیز واقع باشند کاف منوذج شکل
 هستند و در ملک بواریه سی و پنج ملک سنگسوزنی در نواریج فرنگستانی بسیار مشهور است و نام دار السلطنت
 در زون است مردم آنجا شصت هزار هستند و باشندگان سنگسوزنی دوازده ملک مشهور است الیمان واقع نام دار السلطنت
 نیز مشهور است و در آن پانزده هزار مردمند و در منوذج سیزده ملک زطیرک جنگ الیمان واقع و از دیگر ملکها الیمان
 خرد است باشند آن چهارده ملک هستند و دار السلطنت آن بنام سلطه کاره مشهور است و در آن بیست
 مردمند که بافلاس و کثیر مشهور اند بظن یک ضلع خرد است که باین دریای ارین و سرحد و زطیرک
 واقع و داخل در قعه الیمانی است در آن شتران غله و میوه با فراط پیدا میشود مایه و بهریم نیز بسیار و نام شهر
 کلاش نیز باین است و آب هوای الیمان معتدل و خوشگوار است لیکن مائل به سردی و در هر زمین الیمان
 غله با فراط پیدا میشود و چراگاه آنجا سرسبز میباشد و باشندگان الیمان ساده دل و جوانمرد و مشتاق صاحب علم
 میباشدند و صفای نیک جسم و نور چهره بسیار دارند و یک کرور است و یک ملک است و بیست هزار هستند
 و بهر مایه مشهور الیمان و انوب برین و یمن و نیز زوانب و اکثر **فصل نهم در بیان ملک طالیه طالیه**
 ملک پاست که خلیفه پادشاهان دین عیسویت طولش صد و سی و پنج کوه عرضش کسید و دو کوه است سابق
 دار السلطنت و م بود اکنون دار الحکومت پاست آن هوایش معتدل و خوشگوار است هسام شراب دروغن
 چلبای و کندم و شالی و شهسور شیم و شکر و پنجه در آنجا خوب پیدا میشود نام دار السلطنت طالیه و م منوذج
 کبری است و مردم طالیه عاقل و مودب و بیکد است و اکثر در لذات جسمانی مستغرق میباشدند مصد و مطرب
 مشهور هستند و رسم آنجا است که زنان آنجا و شوهر میسازند یکی شوهر صلی که تسکهن فرود رایت او است
 شوهری که برای شطه خاطر و حصول فریادها سازند و اهل و عیال تنق نشوهر اول دارد و اطالیه پاد

ریاست میدارند حال آنکه بنده منور و مسایب ای در جنوه که در عمل پادشاه جزیره سار در نیمه است و بنس و سبک کرد
 در روز پادشاه تظریه چنانکه بیان شد می آید و پادشاه مؤذنه که نیز شمال است و لگا و پسر نو و کنسکی زردم که
 در وسط است بنام بیس جزیره سفالیه که در جنوب واقع جمله در حکومت بایاست که خلیفه دین عیسوی است باشند کمان
 اطالیه یک کرد و در شصت چهار لک هستند و کوه آلبین شمال طالیه جنوب سونوپلر زکند واقع و نام طان در باسک
 اطالیه بود او طبر است سابق ازین بایانست خلفای العباد پادشاهان فرنگ است اندک پادشاهی میداد و براج و خراج
 از برای قیام دین عیسوی از پادشاهان فرنگ میکردند سلاطین فرنگ وقت مردان با سید خجالت خودی قطاعی از
 ملک خود به پایامیدادند لهذا بسیار ملک بر تصرف پایامده بود و پادشاهان که عبارت از فقها و مشرکان دین عیسوی
 است در تمام فرنگ مشهور ساخته که با پادشاه است اگر پادشاهی را که خلاف مرضی بایاست اطاعت کند
 از دعای پادشاه چشم خواهد رفت لهذا اگر که ام پادشاه حکم بایستبول میکرد او را در برخی معرفت پادشاهان در ملک
 مشهور عیاشیست پادشاه از خوف عاقبت رسوای خلق اطاعت بایامیکرد و اگر ترسیده لاف مضای بایا
 سینمردمان فرمان آن پادشاه نمی پذیرفتند و نیز بای حکم کرده بود که کسی سوای کتب نقد و مسائل دین عیسوی
 کتابکشت تواریخ مطالبه کند و شخصی که خلاف حکم بایستکرد او را در تنس می انداختند غرض که مردم فرنگ مثل
 مشران چهار بست بایا بودند و همه سلاطین فرنگ ز دست پادشاهان آزار تا آنکه در سنه یک هزار و پانصد و سیست و هفت
 عیسوی پنجمین هشتم پادشاه انگریز که در مقام است ای ممتاز عصر خویش بود ما امر ای ملک خود گفت که پادشاهان
 شرح غیر از حکم رانی خویش ننویسد اگر شاهان اتفاقا که زمین یاد ماها که آبهای اجداد شما سپرد پادشاهان کرده اند کن
 از ایشان گرفته بشود هم مردم بطرح حصول زمین و مال بپادشاه متفق گشته عهد بستند پادشاه ناکله نام خلیفه
 از خطبه گفتند و حکم نمودند که تا دیگر مردم شهر بر پادشاهان تاخت کرده مال و اسباب ایشان ضبط نمودند
 اگر چهار انداختند و تصاویر عیسوی و مردم فرنگ است زرد و جوهر کند به سر کار پادشاه سانسیدند و اکثر پادشاهان که
 متابعت حکم پادشاه کرده در دادن اسرار توقف نمودند کسان پادشاه خانه ایشان ضبط کرده مفلس و در
 بر چهار نشاندند نزد پادشاه فرستادند بعد از آن پادشاه زمین و مال ضبطی پادشاهان سه حصه کرده یکی برای
 خود و دیگری برای امر او سپاهیان خویش گرفت و سوای پادشاهان که نیستند و حکم نمود تا بخیل که صلحش در
 زبان یونانی و توریت که در زبان عربی است در انگریزی ترجمه کردند از حسن تدبیر آن پادشاه رونق انگیز
 روز افزون گشت هر گاه بای این قضایا شنیده بی نهایت رنجید و بدست محمدی از پادشاهان خود مکتوبی نوشتند

لعنه باد نصیحت ستاد پادشاه آن کاغذ را زیر پاهای امیر و معتد را در لیس ساخته پیش پادشاه رسانید
 چون بار بر خود چید و بدید که پادشاهان فرنگ مد نوشت که پادشاه انگریز که زنده و ازین مهربانی که پیشتر
 همراه ما با او غرگندید و الا از غم و ناله پادشاه انگریز از آتش آسمان خواهد بارید بعضی پادشاهان مثل شهبان
 با پادشاهان شد در دریا چهارم نخته جنگ کردند و حریف میدان نشدند و یک پادشاهان نامشروع کار کردند
 تر از سلطنت انگریز دیده و بلحاظ اینکه بموجب گفته پادشاهان آسمان بنباریدند و از اطاعت پادشاهان آورده پادشاهان
 را از ملکهای خویش بیستوار انگریز نفلس کرده برانند و آن پادشاهان نیز که در ترقی پادشاهان از پادشاه
 انگریز رزم کرده بودند از ترقی انگریز بنباریدند آن ترقی بی اتفاق شده بدینج که های که اجداد ایشان پادشاهان
 کزین در تصرف خود آورده اکنون کار پادشاهان از ترقی و نفوس نویسی و عاز از یاد عمر و جاه خبری بود که دست
 به دست سابق در غل در ملکهای تک نفی خوانند که در لیکن در ملک صلی خود که عبارت از روم قدیم است پادشاهی بود
 میکنند اکثر دوله از هم خستادم عیش صرف میسازد زیرا که بر او کشتی نمیکند **فصل دهم در بیان**
ملک پروس که در شمال و شرقی ساحل جنوبی بحیره بالطک واقع است طولش از شرق تا غرب صد
 و پنجاه کوه و دوازده کوه و عرضش از جنوب تا شمال دوازده کوه نام دار السلطنتش برین در سلطنت
 خطهای آلمان که بر ساحل دریای مین هستند اخل اند نه بر پروس بسیار عمیق است دیگر ناهای بسیار دار
 و از واقع شدن بر ساحل دریای بالطک برای ارباب تجارت بسیار مفید است اهل پروس نیز در حرفت و صنعت
 بسیار ترقی میدارند لیکن در علم زراعت ما بریتند لهذا از محاصل زمین بسیار استفاده نمیکنند و در آن
 مضبوط و لا و میباشند و یک کوه در چهار کوه هستند پادشاهی آنجا از پشتههای آید و اکثر اهل پروس نیز
 عیسوی هستند و بعضی پروتستان **فصل یازدهم در بیان ملک اسپرین** که در جنوب بسیار وسیع
 و زرخیز طولش صد و نود و کوه عرضش دوازده و شصت کوه منقسم چهار صوبه اسپرین خاص و پروس
 و یاز وید و گالیشیه اسپرین خاص شمال ایتلیه و روم واقع است و نام دار السلطنت آن آینه است و
 بنگرتی ملکی محده بود که در عمل پادشاه اسپرین آمده طولش دوازده کوه و عرضش صد و پنجاه کوه
 باشند کان بنگرتی جو از دو شجاع و محنت کش و متکبر و کینه در میانند و بنا بر روی در ملک ایتلیه بر حسیب
 در مین واقع است گالیشیه شمال بنگرتی است در ملک اسپرین با وجود وسعت و زرخیزی از معدود
 و حاصلات از جهت اختلاف زبان دین مذهب عدم تنظیم بسیار است لهذا در

از کنگرگان چنانکه با بزم مرتبه نهد از وجوه یورش غنایان همیشه ویران میماند و ترمیب باشندگان نظریه
 اتمام نام تمام طلبای آنجا بطریق آبابی خود تحصیل علوم کنند و ایشان ترقی بهتر داشتند و به
 عیسویان و بزم ماکل علم موسیقی هستند از اینا چه کسی این فن استاد کامل شدند و در حکومت پادشاه
 انظاریه و کرد و روستا و لک و م اند **فصل** دوازدهم در بیان ملک روم ملکیت
 بسیار وسیع طولش هفت صد و پنجاه کرده عرضش با صد کرده منقسم چهار صوبه کلان اول روم و دوم
 قیطنند سوم قیطنند چهارم بولندنند جمایه سمت شمالی همیشه داخل روم است قیطنند که با بن خلیجها
 رقیبه واقع است سابق در عن سویه آن بود اکنون در عمل روم سه صوبه جانب شمال و دو صوبه شمالی است شرق
 و جنوبی دریای آرنال و غربی روم و نام آنرا سلطنت روم بطریق مشرق است که بسیار کلان در کناره خلیج
 قیطنند واقع مردم قریب لک در آن شهر هستند کانات باشند کانیس از نخته یا می چوبست و عمارت
 بسیار کم و کلانترین دریایای روم آنجا است که آمل نیز گویند از کناره روم با صد کرده جاری شده در بحر
 خزر میریزد آب هوای روم مختلف است بعضی جاسردی با فراط است و بعضی جاسعدی و در ملک روم
 میدان و جنگل دریا بسیار واقع در زمین خطهای شمالی است رعت بسیار کم در خطهای وسط
 و جنوبی زراعت خوب میشود و اشیای روم قابل تجارت پنبه بریشم و چرم و چربی و شیشه
 و شکر و موم است در میان بسیار خوش مزاج و دلیر و خوش قد و صاف رنگ میباشند سابق جهان
 بود اکنون در علم ادب قی می دارند و در روم فن نگارنی سه کرد و در صنعت لک دم هستند و در روم
 اشیای پنجاه لک پادشاه روم اختیار کلی دارد و خویش زیاد از ده لک در شمار است و در وقت جنگ
 آنقدر فوج از توران و قفقاز و گرجی و تاراج جمع شود که در حسابش بید و نیوای آن چهار مانیز دارد و بند
 روسیان عیسویست و بطریق یونانی و کلیسائی نیز هستند میان بولندنند کلی است پناطوش
 کرده و عرضش نیز صد کرده جانب شمال و شرقی بولندنند با حد رومس پوسته است و جنوبی تا کیرستان
 و انظاریه و غربی با حد رومشیه و ایلیان اتصال دارد و بولندنند و میدان و جمیل بسیار و چراگاه خوش
 دارد و آب هوایش معتدل است نغم دارا حکومتش از روم است اجناس بولندنند قابل تجارت چرم و سن
 و پنبه و موم و نیک که زمین را کنده بر می آرند و باشندگان بولندنند خوب صورت و خوش قد و متوسط
 و رحمت کش و بجزی میباشند لیکن زرد دست و از همسران غرور بسیار دارند و بر مردم خیر است

ظلم می نمایند و شمارست و هشت ملک هستند از جمله سبت سه ملک متولد رومی کلیسائی و پنج ملک یهودی
 اکنون چون در عمل اوس است و سابق چونند منقسم چهارده ضلع بود و هر ضلع امیری فرمان بردار
 او پادشاهی بودند در خاندانی خاص نبود چه هرگاه پادشاه آنجا فات می یافت پادشاهان هر ملک
 سوامی پس کلان دیگر شاهزادگان را میفرستادند امرای آنجا یکی را تجویز کرده بر تخت می نشاندند
 و دیگر شاهزادگان مرجهت بدیاری خویش میکردند و سپاه آنجا یک ملک منقادیه را برپاده و سوار بود
فصل سیزدهم در بیان ملک فرانس فرانس از جمله بلکست وسیع و بسیار آباد و در
 اسیس جنب بود و غربی آندیان و شرقی انگلند واقع و کاشش دو کرد و تود و چهار ملک است
 طولش دو صد و هشتاد کرده عرضش دو صد و پنجاه کرده و آب هوایش فرحت افزا و معتدل است
 و زایشش جید و زرخیز شراب آنجا بسیار لطیف و بار چو ابریشمی نهایت نفیس نام ۱۷ ارسلطنت
 فرانس نایز است که در کثرت آبادی بر اکثر شهرهای فرانک رجحانی دارد مردان فرانس حسین از انگلشتر
 در قاریشان خوشتر و درخت ایشان چسبان تر و زیبا تر از درخت انگلشتر اکثر حلقه طلای زیاد در
 میدانند و زنان فرانس اگر چه کشیده قامت و کرد اندام تر از انگلشتر هستند لیکن مطلقا حسن خوبی
 زبان انگلشتر میدانند و جلد کود تیز رو و شاد و بصوت و حاضر جواب اند کلان دریایای فرانس چون
 سین رین هستند و ناهای نیز ماه اطاند که برای آمد و رفت کشتیاکنده شده و اهل فرانس در بسیار
 و شجاعت شهر و بسیار لاف زن و مائل حرف و صنعت رقص و تماشای ایشد و اکثر مسیحی اند
 و بعضی بر طریق رومی کلیسائی هستند سابق پادشاه فرانس اختیار مطلق میداشت لیکن از عهد فیلیپ
 بطور انگلند دیوان خاص و دیوان عام حجب استن رعایا مقرر شده قوانین عدالت ایشان بسیار
 مفصل و درست میباشد و غیره دیگر ممالک و جزایر در تحت حکومت فرانس اند از جمله ناز و بنگو
 و گادالوب که در غرب آلمن است و پانزدهمی جزیری که در هندوستان قریب بندر س بر ساحل
 بحر هند واقع است و جزیره بوزون که در بحر هند است اهل فرانس بغایت شیرین زبان و هموار
 متواضع میباشد و در جواب مخاطب لفظ بی دند را با لفظی که مرادف صاحب است استعمال
 مینمایند بلکه آنرا جزو لفظ نه و آرمی دهند و نشان دادن راه بغریب و دلالت او بر ضرورت ابل آنجا
 می کشد و آنرا موجب نهای حق میدانند و با ایشان مطلبه ابرکار و تفصیل توان گفت طالب صفا

گوید که باقر فرانس از خفای منزل و طعام محتاطا سخت کردم نبرنجیدند و بخندان روی و بنشانی و بر آن
 نوز و صبح پنج من بود بیان زده تسلی دادند و کثیره النشاط و دلیر طوی اند و بسیار زحمت کشیدند
 زیرا که در کوی بازی و امثال آن آنقدر زحمت تحمل کردی و سردی و تاب مقابل زینان دیده شد
 که غیر ایشان در وقت ضرورت نمیتواند که در خلاف نگاشد که از صفات مذکوره نهایت بوی هستند
 در بیان فضائل و در فواید بسیار است که از این فرانس مبادرت بر کارهای بی آلات و فواید
 ادوات میمانند و از کارها در این راه بدست آورده در بی چاره و تدبیر نمی آیند در میان فرانس و انگلند
 بحری از دریای شور واقع است نسبت فرانس با انگلند مثل نسبت توران با ایرانش از سلفه بیان
 پادشاه انگلند و پادشاه فرانس جدلی می آید **فصل چهارم در بیان ایرلند** ایرلند
 جزیره است متصل جانب غربی انگلند طولش در صد و هشتاد میل عرضش یکصد و شصت میل
 منقسم بحار صوبه شرقی کثیره منقسم بیازده ضلع صوبه شمالی کثیره منقسم بنه ضلع صوبه غربی
 گدازک منقسم شش ضلع صوبه جنوبی کثیره منقسم پنج ضلع آب هوای آن خوشگوار و زینت
 زرخیزند ریایش برای ارباب تجارت بسیار مفید است با پادشاه علیحده میدهند اکنون در
 تحت پادشاه انگلند است در احوال آن شهر خوب است که برب نشود در واقع آنجا نائب
 پادشاه انگلند میباشد محیطش دوازده میل است خانههای بعضی از سنگ آسیده که بغیر آنکه یک
 جیده اند و اکثر از خشت که طرف بیرون خلهای باریک از آهک و خشت نمودار است اندرون سفید
 و تندیس کرده اند اکثر چهار طبقه درجه برای خوردن طعام و حاضری بالاخانه اول برایشین زنان
 و مجلسیاب و دوم برای زخت خواب صاحبان خانه سوم که سقفش از تخمهای سنگ نازک است
 در طول و نیم در عرض میباشد مثل کبیر بل میسازند برای نشین چاکران زن و مرد و نهادن غلامین
 است سواد در بلن بسیار سطح و با صفا و دلگشا است و باغات موزون که اکابر شهر در سوم است
 آنجا بسیار میزند و هر دوز برای آفتاب هوای آید آنجا بسیار است و در وسط و بلن بود خانههای
 غلطان میکند و در ویل از سنگ مرمر ساخته اند و اکثر مردم ایرلند که آیرش گویند مقلد زوفا کل
 یعنی پیران ملت پوپ اند و قلیلی بر طریق انگلش که خارجی و فیلسوفی گفته میشوند و از بی اعتدال
 انگلش و تصدیک سکاٹ برکنار اند و بصفت جلاوت و تهور و کثرت خرج و جهانی و کثادگی دل

بر آنکند در اشکات تقوی میماند اگر چه در زمانت در زمانت عقل چون انگشت سینه است لیکن در زمان
 و روز و دهمی زیاده از زبان زمان آبرش اگر چه بحسن سلیقه زمان انگشت آن دادا حسن چشم است
 سر غیر سینه و زبون زمان اشکات در حسن قامت و زرد اندامی یعنی برتند لیکن نمودن با چه نشان
 حسین و سفید رنگ تر از آن به دوست و گرمی حنای و چرم و خرد با حسن آبرین قابل
 تجارت پارچه های کهن است که از نیت آبریند با یازم
 قدر هنرهای آبریند شستن بپاک و از طرفی فصل پارچه
 انگار ز نسبت تسلل جانب نسو لبش ولایتی است اشکات کند که آنها در جبال بسیار میدارند و شهر
 بکنند آنکه که در تواریخ قدما بسیار نامدار است منقسم سی و سه ضلع طولش دو صد و هفتاد و سه میل عرضش
 یکصد و سی میل سابق پادشاه انجا علی حده بود اکنون در عمل پادشاه انگلند است نام کلان ترین
 شهرش در تبریز است باشند گلش بست لک هستند پیریز کار و دیانت دار می باشند و اشکات
 منقسم بدو ناحیه شمالی که فراز کوهیند و جنوبی که شیب نامند و هر سه ولایت انگلند و اشکات و آبریند
 را بر طایفه کوهیند طول انگلند صد و شصت میل و عرضش دو صد و سی میل و یک میل برابر
 نصف کره است منقسم بچهل ضلع غربی انگلند و آبریند است طولش یکصد و چهل میل عرضش
 پنجاه میل منقسم بدوازده ضلع که جمله پنجاه و دو ضلع باشند مدخلش هفت کرد و در هفتاد و پنج لک
 و برای مصادرت خاص پادشاه یک کرد است لک باقی برای حفاظت ملک اجزای توابع سلطنت
 ضلعهای جنوبی انگلند بسیار زرخیز است در انگلند بارش تمام سال میشود و هر روز دوسه گرمی
 میبارد لهذا هوای گرم و زمین سه سه میماند و در زمستان برف می افتد و آب قوی بیکل بازا
 می شود و در انگلند هر جا که شهر است سه شهر متصل یکدیگر است و با وجود پیدایش گادان قلعه را
 از اسپان نمایند نام دار سلطنت انگلند کنن است که جنوب انگلند بر ساحل دریای طامش
 در ضلع شرقی واقع عرض دریای مذکور برابر لک است اسیات رتند و در نام دار شاه است
 که بلدان جهان از وی مباحی است ۴ سیر می باشد دوم سنگنای شجاریه که مرکز است دولت الازده
 سوم خوانی بره روزی ده خاک ۴ کز بره خورد تره بر خاک ۴ پهرت نام کنن بر گارند ۴

فزون از بسند و چارست دور دینند انبار مشهوره انگلند کی بطاقتش دوم سوزن سوم تندی چهارم
 پنجم فرسی ششم برنت و چند جزائر متصله که در پیش برطانیه که باشند کانش که انگلند
 هستند در عمل با پادشاه انگلند است و بعضی ملکهها از شهرش حصه های علامه در حکومت اوست در شهر
 مثل هندوستان و ملاکه که جزیره است اندیب و دیگر جزائر بحر هند و در آن نطقه کینت خون و کینت
 و جزیره است هندوستان کاشکر و قلعه گنئی در آن نطقه شمالی کانادا و کبزاور و توریونوک و توریونوک
 و توفیقند هند و جزیره کینت هند الغرب و در توریونوک قلعه جبل طارق که برکنار اسپین است
 و جزیره مالطه که در بحیره مدیترانه در جزیره و نازک در اسپنرک است و جزیره تونانند و در هند
 و دیگر جزائر که تفصیل برین در محل خود ما خواهد آمد باشند کانادا انگلند طین و مغز دار و شکر هم
 اکل شرب میباشند و یک کرور و سیزده لک هستند و باشند کان اسکاتلست لک و آیرلند
 شصت هشت لک مردم جزائر متصله انگلند یک لک و مردم شکر با پشاهی و چهارات جنگ
 و تجارت همه لک پس یکی مردم برطانیه دو کرور و پنج لک هستند و اگر نرخ اشیا
 ضروری انگلند اجناسیکه از زانی آن برزده و زر لازم است در حال اعتدال بدین منوال
 است نان خمیری دوسیری بیکر و پیه دو عد و گوشت بیکر و پیه و سیر شراب جو که مستعمل جانمی است
 نیم سیر بدو آن در انگلند بسیار قحط میباشد و غذای دماقین و غرابا موقوف بر آلودست که قسمی از ترکار
 است لهذا در سالی که آلودتف میشود دماقین و غرابا بسیار تکلیف میکنند اکثر گشتکار انگلند کدم
 وجود شکر است بیان اهمیت آنست یعنی میوه هئوس یعنی خانی یعنی میوه خانه که
 میوه و جگه ترها خاصه گرم سیر در آن پیدا میکنند و میوه سرد سیر نیز در آن بهتر و پیش از وقت
 حاصل میشود خانه چون کپیرل یک خه سازند که طرف پشت آن دیوار پنجه بر طرف دیوار چوب
 همیشه دارد و سقف نیز از شیشه و چوب بند نیست در زیر زمین آن سردابه است که از گلخن و دود گش
 معبر ترش است آن آتش زمین را گرم کند و تا بکفتاب هم با عانت نشینند و جدا افتد و چون بر
 دراله دیوار بسیار سرد نیست در مای آنرا و کرده هوا بقدر ضرورت در آن گذارند و الا بلند دارند تا برین
 آخانه از کثرت برد محفوظ ماند و هوای گرم سیر پیدا کند و میوه گرم سیر که در آن کاشته اند بسیار آید
 و کرفصائل و زردا مل کانش که طالب صفهانی در سیر طالبی التفصیل نوشته است بعضی از آن

با خیال نقل کرده میشود و ذکر فایده این می ازان کثرت آبر و عزت نفس است بخلاف اهل چین که با وجود
 کثرت این ارقام اطفال بجز در طن بجز سی بی تا مل از سر جان بر میخیزند دوم صفت قدر شناسی مکانی
 اندک که باعث آبر و عمت بار قوم گشته بخلاف دیگران که با وجود نباتات کمال خیال باطل اینک مثل
 این دیگران نیز هستند تعظیمش نمی سازند لهذا بی قدری اهل بزرگت قلت آبروی قوم پیدا می
 سوم خوف ایشان در شکن قانون و دستاورد ماندن که در این نصلت در قومی
 باشد هرگز از مرتبه خود نازل نشوند چهارم رغبت عقلای اهل این عام و شهر از مضرت عا
 که باعث آبروی ملک است پنجم میل ایشان با استخراج آلات که موجب سهولیت کار باشد در زمان
 توقف من شخصی از کرانی زغال استخراج و یکدانی کرده که اگر بارچه کاغذی در جوف آن سوزانند گرمی
 آنقدر ماند که گوشت یک پخته شود ششم شایسته مزاج و مغز داری ایشان به فتم کثرت دعوت
 نپسندیدن تنها خوری پلیت خورده همان به که به تنها خورند خاک بران خورده که تنها خورند
 هفتم کثرت اقبال ایشان طرز چه دید را برکنه که باعث استغناء اهل حرفه باشد بیایان اهل
 با تشکرش که عدم اعتقاد ملت معاد میل ایشان بطرف فلک دوم غور ایشان از ملاحظه اوقات
 و موافقت بخت از یکصد سال سوم کثرت آرام طلبی و روز و شب ایشان منقسم است بدو قسم یکی وقت
 کار و کسب باشد دوم وقت فراغ و صحبت زنان در وقت اول سائل از خجالت اینکه اگر وقت شغل
 او را بشغف خود صرف کند قلم در معاشل و خواهد شد و در زمانی بشترم اینکه وقت بازی و دخل طلب
 است اظهار مدعای می تواند که منفعل شده اظهار نماید اطنا ب نتواند کرد اگر مطلقاً منفعل نشود او را از
 است است دور و در مرتبه دیگر در خانه راه نخواهند داد چهارم زود برنجی و نان کی طبع و عدم برداش
 سخن مخالف مزاج حکیم الهی که بود البته این صفت بسیار زیستند زیرا که در موافقت غیر بعض اوقات
 نوبت تنهایی کران میسر شده و هر کسی که این صفتها دارد او را باد و ستان نیز در شمشیری و دیگر دشمن
 او باشند پنجم جو غرضی و قیو کرمی برای اندک نفع خود اگر چه ضرر بسیار دیگری رسد حکایت
 گویند که چون کازو هر ط کوزر میسر رسد است که در جزو اوقات ملک و خل نماید در ان با نبار و در
 کوزر شکله حازت خو است و او بیع کرده و عذر نوشته که اگر چه نوائق صلاح وقت است لیکن مخالف
 عهد گنبدی است کازو هر ط در جواب نوشته که اگر در خود غرضی گنبدی فغانی باشد سخن شمار بر صواب است

و هر گاه که بر خلافی ظاهر است که گفتن از قابوی وقت خطاست شکر بخنم و خزان ایشان بایاران
 و جفت نان باشوهران قبل از مزاجت نزد حکیم الهند است که این طریق را طالب صفهانی از راه
 تصدق شت نامت کرده و الا متقاضی عقل همین است که میان هر مرد و زن که الفت نهایت شود
 نکاح باید کرد چنانکه در فرهنگ است بخلاف دیگر دلیلات که نکاح بی موافقت مرد و زن مینمایند بنفتم
 رسوم خود را بی عیب **مگر چه خلاف آن بوده باشد حکایت شخصی از روز جمعی**
 چهار بازار خوابیدن مرید **رود و فراغ برینند خوابیدن خود بین خاطر نشان مینمود و گفتم آرام**
 بنا بر عادت در هر دو یکسان است لیکن شمع در طریق من است نه در شمار زیرا که در این جهت میان طایفه
 میباشد و اول شمار نشویند و پوشیدن علاوه بر آن اگر در وقت فرار شود من توانم که نجات
 چگونه توانید که نجات گفت برینند خواهیم که نجات گفتم شرم است برینند که نجات گفت اگر حسب اتفاق
 کشف پرده من نبود چرا موجب نشویند من باشد این سخن او محض برای جواب من بود قاعده
 کلیه نکاح است که از لطف با زنی آید اگر چه خلاف حق باشد هشتم کثرت صرف اوقات ایشان بر
 پوشیدن و موسی آرستن و حجامت غیر شاعری گوید **ترک باطل که بیدل در نه اسباب است**
 آنچه مادر کار داریم اکثرش در کازیت بیان زمان **انگلش زنان انگلش در چسپانی لباس**
 درستی قامت صفای رنگ شیرینی کلام حسن شکل خوبی چشم لب سادگی مزاج و شوخی طبع
 و نازکی او شیرینی حرکات لطافت موی سر و بار یکی مکر سر آمد حسینان جهان دیکتای خوبان
 هستند طالب صفهانی که در گذشته بود اکثر اوقات با زنان حسین گرامی خاندان عالی مرتبه صحبت
 داشته غزلهای شعر حسن ایشان در کتاب خود نوشته هر کسی را که اتفاق مطالعه کتاب طالب صفهانی
 خواهد افتاد البته از غزلها و دیگر واقعات که در آن کتاب مرقوم است بسیار مخطوط خواهد شد **و که**
نوعی از تصویر که گزیند و زیند در انگلند تصاویر صحنیک بر سحانی که زبان انگلش گزیند
 معنی اش نماینده افعال هر کس باشد بسیاری کشند و در کابنها و راهها برای فروختن و تماشای زیند
 این کار برای اظهار عیوب تحریف و زراعی پادشاهی موضوع است از آنجمله **۳ قطعه تصویر دیدم**
 که کلیات افعال و ترقی و آخر کار هر قسم انگلش و اسکاٹ و ایرلش واضح کند و در هر یکی از آن
۳ قطعه اگر چه است تصویر است لیکن صورت یک شخص باشد که از تبدیل جامه و حالات برادری

دیگر گشته از آنجمله مرد اسکاٹ وقتیکه ملک خود را گذاشته برای ترقی آرا و باطن میکند بسیار خواهد
 خراب است چون در اسکاٹ گنڈا شش بسیار است لهذا در راه بستونهای امینال مانند درخت ایک
 میرد پشت خود را بخار در برای دور فصل خطوط مردم از یک قریه دیگر قریه می برد بعد چند ترقی
 دیگر در لندن رسیده خانسان کسی شود و از غایت خدمتکاری از رضا جوئی محل اعتماد او گشته نری
 حاصل کند پس همان از صاحب در اقرض بود می داده تمویز میشود بعد از آن چند درجه دیگر ترقی
 کرده نزد میوه زنی ماله از آن بگشس رسیده آنقدر خوش آمد که بد که او را بکلج آورده نام و غایان
 پیدا کند پس برای ادب اندویری مستوفیان و اهل دفا تر افتاده در دل ایشان جا کند و سببی در تنگی
 خاصه اسکاٹ است همارت کاخ امور ملک بهم رسانیده بعد طی چند مدارج دیگر بر کرسی وزارت
 پادشاه انگلستان شدند و وزیر مستقل آن ملک شود و آیرش بعد چند ترقی در سپاه پادشاه انگلند
 چاکر شده اجتماع و تهور و طی چند مراتب سرداری نوده بر تبه جتلی رسد و در مجلس خیمه
 تیر و تلخ کسی گفته قرار بجنگ پستول که نوعی از جنگ است میدهد و آخر کار بکلوله پستول انگل گشته شود
 و صورت فرق انگلش را کادرنی کنند و جاؤ بول خوانند یعنی چنانکه گاونر بسیار بخورد و زود بد و فضل
 می اندازد ایشان نیز همت بر اکل و شرب مصروف میدارند و فضول بسیار سازند و هر کسیکه منع از اکل
 کند او را شاخ میزنند و رفتار ایشان مثل گاو تر درشت بی خرم و جسم است و در طریق دیگر نیز برای
 اظهار عیوب زرا جار است یکی اخبار که احوال هر کسی طبع نوده مشهور سازند و دوم نقل که در ایشان
 بزاری و تماشا نقل فعال هر شخص بنمایند و کسی قدرت منع ازین طریق خواهد دست باشد خواه دروغ
 میدارد و ذکر طریق پادشاهی از برطانیه پادشاهی انگل نیز تعلق به جزو دار و نا هر سه جزو
 بر امری متفق نمی شوند آن امر جاری نمی شود جزو اول پادشاه است که اختیار در جمله امور دارد
 حتی که گنڈا گشتنی را از قتل باز تواند داشت زیرا که وزیر عدالت فتوای قتل در نظر پادشاه میکند و نه
 اگر پادشاه خواهد عاف کند و الا آن امضای حکم قضات که اکثریت مینماید جزو دوم مجلس
 میر است که دیوان خاص کویند از آنجمله وزیر محکم هستند نخستین وزیر خزانه که تحصیل مال از افراد
 پادشاه است که مجلس رعایا است و بیانش می آید و خرج آن بمصارف مختلفه بعبده اوست و در پادشاه
 بود کالت پادشاه می نشیند و کسی را بطای خدمت کسی را بطای خطاب و کسی را بطای منصب

کسی بطای خودت گستر ایستای مال شریک رای خود میکنند چون اجرامی امور در کار پادشاهت
 مشروط بر کثرت قائلان بر ما نمانست بدین حیل خود را از شر بدعیان خود یعنی وزیران بپسند و
 منصب از افراد پادشاهت که متوسل وزیر امیدوارند منصبند محافظت بینمایند چون پادشاه امر
 بغیر فتوای پادشاهت اقدام کار نمی سازند بر حکام پادشاهی نیز که مخالف رای او بپسند از بهانه
 عدم رضای پادشاهت غلبه نماید و عزال و منصب امر این بر بدین بهانه تواند حکیم الهند و حقیقت با تمام
 مستقل وزیر پادشاهت است دوم وزیر که سوا الحجاب بلیجان و امور خارج انگلند از ملکهای بیگ
 باد تعلق دارد در این وزیر کمتر از وزیر خزان و بزرگتر از دیگر است پنج وزیر دیگر هر روز بخدمت
 پادشاه حاضر شده عرض امور متعلقه خود مینمایند و حکام بدستخواب رسانیده نقت کارهای آید
 بمشورت پادشاه درست کرده بوزیر خزانه میدهند که در مجلس پادشاهت برده بعد مطار حضرت
 حاصل نماید و دیگر وزیر عدالت و وزیر شریعت اگر چه در ظاهر مرتبه زیاده از دیگر وزیرانند لیکن
 در امور ملکی دخل نمیدهند طریق است رضای دیوان خاص و قسب که کار عمده و کلان
 در پیش آید جمله میران در دیار خود جمع شوند و در باب نیکی و بدی کار مذکور با یکدیگر مباحثه می کنند
 و هر چه در دل هر کس می آید میگوید و یک امیر برای این کار مقرر است که با هر یک امیر می پرسد
 که تو ازین کار رضی هستی یا نه اگر رضی است میگوید که رضی هستم و اگر رضی نیست میگوید که
 رضی نیستم و امیر پرسنده نام هر یک امیر جدا جدا در کتابی با جواب می نویسد و چون از پرسیدن
 و نوشتن فارغ شد آن کتاب امی بیند اگر نامهای امیران رضی شده زیاده از امرای ناراضی شده
 در کتاب می آید با کاروران مجلس حکم اجراء در پس پنج امیر معظم برای این کار مقرر اند که
 بخواه پادشاه رفته عرض میدارند که برای اجرای فلان کار مجلس امیران رضی گشت جمیع
 سوم که بخت یار کلی در امور پادشاهی میدارد پادشاهت است که بفارسی عمده الرعایا و مجلس
 رعایا گویند مجلس عمده الرعایا که انگلش پادشاهت گویند عبارت است از ششصد
 و پنجاه و هفتاد و کلای استین عقل صاحب بیک رعایای امیر که پنجاه و هفتاد و هفتاد سال
 از طرف خود برای شستن درین مجلس و نگاه داشتن آبروی سلطنت خود بزرگترین تفصیل از کلان
 چهارصد و هفتاد و نود و کل و از پادشاهت و چهار و از شکا کت چهل و پنج و از وزیران یکصد و کل

و طبق صلاح پرسیدن رضا گرفتند در مجلس عمدة الرعا یا بر همان پنج است که در مجلس امیران معظم
 مذکور شد بالجملة و کلامی دیگر وقت ماه رنمازلت پانزدهم که مسکنی رسیده است به است جمع شده
 نقشه خرج سال بدو وسطه و زراعت شده می بیند اگر پسند عقل است بر همان وضع و الا بعد
 اصلاح مساوی برگردن رعایای اندازند صلح و جنگ جمله کارهای جدید مهتوف بر پسند و رضا
 همین فرقه است هر چه در ظاهر پادشاه و امرا و سایر عظامی از نکاتش طریق آبادی ملک و نگونی باشند
 رسد از پانزدهم تا هر زمانه اگر پانزدهم پسند که در از اجازت بر زنده میگردید بعد از آن وقت
 پادشاه و امرا در آن کار است و بدو وسطه نشان تمام شود و خرج اگر فضولی باشد در مال جیب آیند
 چه اگر وقتیکه کارهای عمده قد پیش نیست در از زانی ترحم شایع و قانوقهای جزوی که خوب
 خواهد عام است سخن گویند جمله قوانین ریاست ملک و شکر و تجارت و عدالت ساخته پانزدهم
 است حتی که مدد و گنجه کاران نیز ساخته پانزدهم است و تعلق به بیعت ندارد و مجلس
 پانزدهم بوزیری تعلق دارد که او را وزیر عظم دوزیر خزانة گویند و ذکرش گذشت و که
 او را بر کثرتان کینگی یکپستی جماعتی کثیر از تجار کثرتان آنکند هستند که در آغاز کار هر یکی از
 ز خود در چهارچند کس از قوم خود برای تجارت بنده داده از پادشاه انگریز فرمان گرفتند که سواد
 سادیکه انگریز تجارت بنده و ستان کنند و برای حصول همین فرمان چند لک روپیة سالانه پادشاه
 انگریز را میدهند و نیز اجازت یافتند که در بنده و ستان هر جا که توانند قلعات سازند و سپاه بر
 حفاظت نگاه دارند و هر قدر که ملک بنده از جنگ صلح بدست آید موقوف آن خراج بخزانة پادشاه
 رسانند پس در عتاقم فتوحات و محاصل ملک بنده نیز که با اتفاق رود او بهره شریک شد و چون
 بعضی از شرکا حصه خود بدگری میفرود شدند و برخی بی گناه شدند و ارش می آید و از سایر
 تصاریف زمان تغییر و تبدیل مراد وضع کینگی اکثر و میدهد و جماعت نو بروی کار می آیند اما
 در حال آن چند کس مختار کار که در کثرتان عبارت از ایشان و عددها بنابست و چهار است نقد
 تغییر یکبارگی رو میدهد و از نسبت چهار عدد کم نمی شود و مدت عمر آن کار بر در کثرتان پدیدار ماند و بی
 و انجبات تصوری عظیم عزل نکرد و بعد مرگ و تشخیص از جماعت کینگی بشورای دیگران قرار می
 بنا برین کینگی میسخت جماعت را بجز یافتن حصه منفعت که بعضی وقت فصل سالیانه پیشکش

پادشاه بعد از آنکه از اخبارات هند موقوف بشود و مشورت تعین دوازده نفر مدخلی در کار نیست بلکه اکثری
 از آنها آنقدر فرومایه اند که بلاقات نواب خویش یعنی دوازده نفر آن رسیدن نمی تانند از جمله این بست
 و چهار یکی را چتر پینجی یعنی کسی نشین گویند این چتر پینج مدت یکسال رئیس بست است و دیگر
 مدار کار با تا آخر کار سال بزمه است دیگران را بجز مشورت دادن و دخلی نه آغاز سال نوم
 پیر پینی مشورت بست چهار بر دیگر قرار می یابد بیشتر از این بست و چهار بسبب عدم
 قابلیت تمام عمر آن منصب رسیده اند و بعضی بسبب کثرت لیاقت شش هفت و نهم بر آن
 کار پرداخته و یکده و کس چنان هستند که تا چهار پنج سال متواتر آن کار بر ایشان قرار یافته بکلمه
 حاضرین بست چهار هر روز غیر یکشنبه در آنجا می بنویسند که عمارتی عالی شاهانه مخصوص این
 دوازده نفر در دفاتر ایشان و محافظت احوال تجارت در شهر مطلی ساخته شده و دایره دیوار بر او
 آن بقدر یک مایل است جمع آیند و در سه رانجام و پنج نایبان خویش یعنی گوزران هند غور
 و در کارهای ایشان رای زده امری قرار دهند و دیگران امر حضور لارڈی که از طرف پادشاه
 بر ایشان حاکم است ظاهر کرده اجازت اجزای آن خواهند اگر او همضا گردان امر جاری می شود
 و الا موقوف ماند چون دوازده نفر آن همه از جنس تجار و رعایای آن گنجانند و قمع و عظمت ایشان
 و نظر آن لارڈ که از امرای پادشاهی است نیست بنابراین مدار کارهای هند به بر دست او است
 و این امر بعد چند سال بعد و ضوح متعاقب نایبان کمپنی در هند بقرض نفسانی و خوف بدنام
 کردن ایشان قوم انگلش را در ولایات اطراف تجوز دیوان عام و حکم پادشاه معین شده
 مع هذا نایبان کمپنی بقوت اهل کاری و بیانه عدم فرصت در طلب نصرت بر کارهای مخالف
 پسندناز بلند اقدام می نمایند چون خبر درگشتن پیرس از کار بیخ می کنند و شوروی دوران
 کرده گاهی رد میکنند بلب چهارم در بیان افریقه متضمن بهشت حاصل
فصل اول در بیان افریقه افریقه از کلان حصه های عالم است شمالی افریقه
 نوزد و مشرقی ایشیه عربی اقیانوس و جنوبی بحر هند و افریقه از شرق تا غرب دو کار
 و یکصد کرده است و از جنوب شمال و در هر دو پنجاه کرده و اکثر مواضع افریقه قریب از زیر
 بسته است از حیث آنقدر گرمی باشد که بردشت نتوان کرد زمین سوائل و اطراف نهر

سه حاصل از خرماست و سیوه های آنجا تنها است خوب لذیذ پیدا می شود و با ماست نجیب و مرغیب
 و در افریقه چند صحرای کثافت است که آب بطلق ندارد در کیستان با فراط است اگر هوای تند و زرد قافلهها
 در یک پنهان شوند از آنجا طول یک صحرای کثیر و چهار صد و پنجاه میل است و عرض چهار صد میل
 باشند کان افریقه حبشی و ثب پرست اند و با مردمان متصل بحیره روم و بحیره قلمزم هملاستانی
 دارند آنکس که بپسند کان هر دو بحیره مردم عرب فارس و شام هستند که در آنجا آمده آباد شده اند
 دریا های افریقه یکی نیل است که در شمال افریقه واقع و از جبال قمر برآمده و تا دوی هزار میل در نوبه مصر
 جاری شده و بحیره روم پیوسته است و از سیلانی و طغیان نیل در ارضی شیب کشکاری از آب
 میشود و دیگر که در وسط افریقه جاری است و باقی دریا های افریقه سنکال و آرنج و کانسیبه
 و زیز و عظیم جبال اطلس و جبل قیاقوس است که آنرا حامل لاله من میگویند سلسله این کوه محاذ
 بحیره روم واقع است دیگر جبل قمر که سلسله آن از بحر قیاقوس تا خلیج عرب موازی است و در جنوب
 مغرب افریقه کنت و زو یعنی سر سبز واقع و جنوب کینپ که بوی بپسینی خوب میدهد و شرق کینپ
 و این هر سه کینپ در افریقه بسیار شتهار دارند و جناس افریقه قابل تجارت طلا و صمغ و غیره اند
 و درهما و غلام و کینز جانب شمال افریقه بزرگ متصل بحیره قلمزم است و مصر و نوبه و نسیه و جنوب
 آن کینپ نیند و مغرب ساحل کینزیه و در وسط و شرق و غرب بسکن حبشیلان است که فرقه های
 ایشان جدا جدا هستند از آنجا بعضی مثل حیوان مطلق اند از تادیب تعلیم صلا بهره ندارند و بعضی کم
 و بیش طریق حکومت و پیشه های اند و از نبودن خلیج و دریا که قابل آمد و رفت و باعث آسانی
 مغرب همیشه حال وسط افریقه دریافت نشد بعض مسافران زحمت کش برای انکشاف حال در افریقه
 رفته بودند مگر از مخالفت آب هوای گرم آنجا و یاز دست مردم وحشی صفت آنکس زنده نگرفتند
 سایر ایشان حال آنجا معلوم شده و جانب شرقی و غربی و جنوبی از سواحل افریقه در عمل پادشاه
 آنکسند و هر گنگه است و جای کوه های تجارت میدارند کما بوضوح فی النقطه الا فریقه فصل
 دوم در بیان کینز و ولایتی است در غایت نزهت در جنوب غرب واقع بقفس فی انبیا
 یمن بود که از نهایت حسن و جمال و راحت سلیمان آباد شاه سیستان در نواح خود آوردند و کلان ترین
 شهرهای یمن منتهاست که بحسب لطافت آب هوای آنست آباد می آید و نزهت کوه و صحراست

از هیچ شهر برای یمن است بزرگ است و واقع شده در همدان در سالهای آنجا در بیس و دو و خریف و در شتای
 دو و تابستان میشود و آنجا در نباتات در سال دو بار میوه و گل میدهد و مانند سرت است یمن که از آن
 خوب باو بندری نیست آنجا در آن نام ولایتی است از یمن در زخیر و آنجا در ان عقیق و زجاج و تیغ یمن
 بسیار شهر است آنجا در مکه است از صفات یمن در میان عمان و عدن در آن ناحیه شمش
 بسیار است و آن جانور است مثل نصف بدن انسان در طول که یک دست و یک پا و یک چشم دارد
 دوست او بر سینه بود و پیران تازی تکلم کند او را صد کرده میخورند از شخصی نقل است که گفت غلامم
 از صحرائی آنجا شناسی زنده آورد چون مرادید گریست و گفت بخدا که ما را فریاد درس بغلامم گفتم که او را
 بکار غلامم گفت بگلام او فریفته نشو قبول نگردم او را را که دم آن بیک باز پیش من چون باد گریخت
فصل سوم در بیان ملک بزرگ بر بر علی است و وسیع شمال از فرقیه بر جنوب بحیره روم
 واقع در سوی ملک مصر تمام حاشیه غربی شمالی از فرقیه در بر داخل است و ملک مصر مجرای حاشیه شرقی
 شمالی از فرقیه است و در زمانه قدیم بزرگوار کلاه سلطنت استقل بعد از آن بر بر یکی صو بیجات متبر بود
 شده بعد مغلوب شدن فرقه و اندال وحشی صفت که دید اکنون در حکومت مسلمان است و بر شش
 صوبه کلان دارد اول هر آکو طوش دو صد و پنجاه گروه عرضش دو صد و چهل گروه نام دار السلطنت
 نیز هر آکو است پادشاه و مردم آنجا مسلمان هستند دوم فاش طوش دو صد گروه عرضش یکصد
 و پنجاه گروه نام دار السلطنت خود شهر پادشاه و مردم آنجا نیز مسلمان هستند سوم ^{طوش} طوش
 طوش یکصد و ده گروه عرضش هشتاد و پنج گروه دار السلطنت نیز طوش نام دارد پادشاه و مردم
 آنجا مسلمان چهارم طوشی که در فارسی طربس گویند طوش صد و پنجاه گروه عرضش یکصد
 و بیست گروه بنام دار السلطنت شهر پادشاه و مردم آنجا مسلمان پنجم طوش دو صد گروه
 عرضش یکصد و پنجاه گروه دار السلطنت طوشی میثا شهر است بزرگ پادشاه و مردم آنجا مسلمان
 ششم طوش دو صد و چهل گروه عرضش یکصد و پنجاه گروه پایه تخت نیز از طوش نام دارد
 پادشاه و مردم آنجا مسلمان هستند هفتم صوبه بر بر شرقی احد و دو با هم متصل است و لیکن
 پادشاه هر صوبه جداست و حکومت پادشاهان صو بیجات بزرگ بر یک طریق است یعنی پادشاه هر صوبه
 کلی دارد و حکمش منزله قانون است و اهل بر بر نهایت غضبناک و قوی است و در نر بالا و جاهل

در بی اعتماد و سنگداری می بینند علی الخصوص در بندگان البحرین بسیار ظالم اند و در شتهای اطیار ساخته
 بر بیانات عیسای تانست برده مردان در تکمیل گرفتاری می سازند بعضی اخواجه سرا کرده بر اهل
 محلات شاهی نمایند و از ضمن محرمیت کینه دوانسوتن بچاره باران میکند از باران با سلاطین رنگ
 از چنین حرکات ناشایسته کرده اند پادشاه البحرین را انهمانیه تدا بنامند کان البحرین
 ازین تندی امارت بکین مردم البحرین تا بیک دروسل از بجزکت باز مانده باز چنین شیوه قدر
 آستبار کردند اجناس بزرگ قابل تجارت ضعیف و بادام و صابرونک است اهل بربرند هب محرمی
 میدارند یک کرد و رونودک تنه فصل چهارم در میان ملک مصر طولش سه صد
 گروه عرضش یکصد و بیست و پنج گروه شمال و جنوب دریای نیل آبادان و گردش جبال واقع
 و ملک مصر این شهر است که در زمان پیشین از امبدا ای علوم و هنر باید استند شهر قدیم دعوات
 و تصویر و یکای مصر که تا حال اقی است بینه از شاه صفای و اندازه آنها سحر می شود
 منقسم است در سه حصه کلان یکی را مصر بزرگ دوم را مصر پست سوم را مصر اوسط گویند مصر بزرگ
 جنوب واقع و مصر پست بجز شمال و اوسط در میان هر دو کلان شهرهای مصر گردانند و سنگداری و کینه
 و زوزنه و دنیا طه ای مصر بسیار گرم است و انکوار و زمینش بسیار زرخیز زیرا که طغیان نیل هر سال
 باعث سیرابی و سبزگی است و انکوار میگرد و باران در مصر نمی بارد و اگر در سالی بار دقظ افتد زیرا که
 جنوب از تری زمین که از طغیان نیل میشود رطوبت حاصل کرده و اگر باران بر افتد رطوبت
 دو چند شود و خوب فاسد گردد و اجناس مصر قابل تجارت برنج و قهوه و غلام و کینه در کتب قدیم است
 که درخت بلسان فقط در موضعی از مصر میشود و اکنون ناپید است و از ثنقات مسوج شد که در خارج کلان
 از مضافات بنگاله مردم کوهی روغن بلسان درنی کرده برای فروخت می آرند و گویند که روغن
 بلسان است شاید آن درخت در آن نواح پیدا میشود و در مصر اکثر مسلمان هستند و بعضی
 مذمت پیش تجارت میدارند و از طرف پادشاه روم حاکی در مصر بمباند آنرا پاشا گویند
 کند خرفا بل و جابل و چرگین و کاذب و از تمام صفات انسانی دور هستند و زمان بهر در
 مردم انی در راستی قامت و خوبی چشم در آن واداد حسن شکل سر آمد نسوان روزگاری باشند
 و در مرغ مصر اول عهد فراغند و دوم تسلط تحت نصر سوم غلبه فارسیان چهارم شیوع حکمت

یونان پنجم دست برد بسیار ششم فتح مسلمانان **فصل پنجم در بیان آب کوزبه در اسپینیه**
و گیتی که حبش عبارت از آنهاست کوزبه کیست سی ما بر میوز بر جینه و اناخ
هوایش در غایت گرمی است آنجا طبا بسیار از خاک حاصل میشود و ابق در آن ملکش نقله بود اکنون
سناست اهل کوزبه چند فرقه اند و دین عیسوی دارند بسیار بیسان نشان جنگ نمی باشد ملک
بسیار بد و خراب است و باشندگان سسنگدل و غا باز و مثل حیوانات هستند بسیار از آن ملک اسپینیه
را جینه ملکی است کلان و قدیم متصل بحمه قلمر جنبه ملک کوزبه واقع نام دارد السلطنتش گفته اند
باشندگان آنجا دین عیسوی قبول کرده بودند مگر بالفعل از حکام نجیل دور افتاده اند و اهل اسپینیه
جا بل و سه می و وحشی هستند در میان ایشان دستور کرده است که بر دزد عوت باید که کورگوشته
خام بخورند و در سفر بوقت شدت جوع گوشت جانور زنده میخورند بر زخم مرهم بناده جانور محرم
را میدهند و میان ایشان در شکار معروف میباشند زیرا که در نهار در آن ملک بسیار عیب و عورت
و زبان اهل اسپینیه مخلوط عربی است با دشمنای آنجا شخصی است مکر از جنات شریعت سرزنش
بیان ملک گیتیه گیتیه ملکی است غربی از فرقیه ساحل بحر اوقیانوس جائیکه بجزند کور طرف
غربی میل کرده واقع است طولش نهصد کرده عرضش یکصد و سی کرده و مردم آنجا بت پرست
این ملک از برده فروشی بسیار مشهور است برای باز داشتن کان این ملک را ازین که حرام
و نیز برای تعلیم و تربیت ایشان انگریزان و اهل مرکیه در گیتی دو شهر آباد کرده اند نام شهر نگر نیر
سیر الیون و نام شهر امرکیه کیتیری است **فصل ششم در بیان ملک کفاریه** ملکی است
پهانش بی هتاست طولش سه صد و بود کرده عرضش سه صد و سی کرده آنجا ملک الطریف است
حکام مردم آنجا بت پرست هستند سابق در تصرف هند نیز بود اکنون در عمل انگریز است و در آبادی
وزیرت و لطافت آب و هوای تمام ملکهای از فرقیه ترجیح میدارند در آنجا حکومت گناریه کیت است
که راس المبارک نیز کوزینه و کیت در ملکها بسیار اند و کیت امید در انتهای جنوب نقیه واقع است
آنرا قوم کوچ که باشندگان برنگال اند آباد کرده بودند اکنون در عمل شاه انگلند است در آنجا
مردم است که این کیت را از جهت کیت امید کوزینه که سابق پادشاه برنگال چهارمی جانب باغریه
بوشتهای بسیار هر گاه که چهار نژد کیت رسید آب هوای آنجا دافز بود و لهذا مردمان چهار

عرصه بسیار روشن بودند از غنی آب و شدت جو ادمیه چهارم بر گردید زنده بر گاه که چهار دور تر
 از تجارت کتیب در تاج که آب آن بود و نظر آمد کیتان چهارم چند خواست که روی چهارم بر گردید
 جانب کتیب و دلیکن مرد و بهر ای او قبول نکردند تا چارنا امید شده جانب پرتغال مردان شد
 و نام آن کتیب نامید نهاد هر که در بادشاه پرتغال رسید حال پریشانیها و بنظر آمدن کتیب فصل
 سال که بادشاه آمدن کیتان مردمان به انا خیریت و بدست آمدن راه کتیب خوشتر گشته نام
 آن کتیب یکپ امید نهاد و حال همین نام آنتبار دارد و ولعم کلان شهر کتیب امید کتون است شده
 آن است هزار اند و از پندر روز که نرزان در شمال کتیب کتون غمهر سے جدید آبا و کرده اند آبا و
 آن بسیار موافق است مرکزینش از نبودن در یاد نهر زرخیز نیست شراب نجابهت میشد و نباتات
 عجیب غریب بسیار طالب معنای که در سینه مکنز او و صد و بیست و هجرتی از کتیب کتون فتنه بود
 حال ایجاد سبب عالمی می نویسد بیان خوبی بسیار کتیب بوته گلاب بسیار است خود در دوزخ
 میشود و دل بسیار بزرگ امید هر کس چند نیمه بنظر در آید یکی قسم مشهور که فتنه اش که میند دوم بجای
 از دهم سفید سوم بجای سفید هم در چهارم تمام سرخ عنابی پنجم کاسه اش نفسش که شمشاد فتنه
 بوته نرگس هر گل آنقدر مالیده میشود که در بعضی صد شاخ و بیشتر بر آید و بر شاخ گل تووه تووه
 میباشد نوعی از گل در ایجاد دیده که اصل آن چون نرگس بسیار است و برک شمشیر برک آن در آن
 گل بر آرد و ساده و هزاره و چند رنگ می باشد لیکن در بو و لطافت و حسن و جمال بسیار عمده تر و بهتر
 از نرگس و نبات مطبوخ و ولید تر است آن گلکشت آنرا بسیار است خوانند در بوم نرگس غرت و قیمت دارد
 نوعی از گل که ایشان بر اوف لاله خوانند ساده و هزاره و چند رنگ یک سرخ و سفید و گلابی
 و زرد و سفید و نیم رنگ و سبز رنگ و بعضی ^{نظا} گلابی بسیار نازک شمشیر بیاسن در دلیکن
 بسیار طایف تر از آن دیده شده که قابل تعریف است و حال آنکه کتیب است که در صغاری آن ملک
 خود رود و بونو پدید آید و بنفشه نیز بسیار خود در درختی سوزون در جنگل آن ملک بنظر رسید
 که سبب آن قامت و عزابت خلقت در استاها نشانند برک آن شمشیر برک و نیز تر و
 ریح تر از است هر دو طرف برک چون اطلس سفید و نخل است و فیکه بر تو آفتاب بر آن آفتاب
 که در تحت با شاخ برک معنوع از ششم و فقره ناب معلوم خود از نخب اهل نرگس او را

سگ و مرغی یعنی درخت، لقمه گویند باجمله شرح قوت سنبلاتی ایست. سرزمین زیاده از حوصله این مختصر است که گرامش گرم و نه سرد باشد سردی که کوشه اش توده ریختن دور در بر نماند چنانچه که از در زخم کافور کوه آب آن تراوش کند جاریست در عمر خود بهتر از آن آب بخوردن نماید گویند در تابستان سردی از زمستان میشود گوشت آن ملک زگاو و گوسفند و گنبد و در سینه با بصره که گوسفند دیده شد که از گرانی عزاوه زیر دینه داشته اند کفر شصت سیر گوشت دارد از غایت چربی در کوشه آنجا مرغی آنجا مرغی و انواع ماهی بسیار خوش مزه میشود از قسام میوه زهره و کلای بسیار بالیده و سیب و گشنیز و انار و خیار بره و شیرینی کونله سلک و بادام و گردوی تازه و انگور که از آبی نکا پختند بودند بخوردن اند میگفتند که در تابستان خربزه و تربوز و هر میوه گرم سیر و در سیر میشود انگور قسم اعلی آنقدر و خوردار که بر آن از رعیت در مزرعه یا کارند و شراب آنرا تمام فرنگ برند چند نرسختی است موضعی است موسوم به کسطنطین انگور آنجا بسیار شیرین و شراب آن قوی تر و شیرین تر از شرابها میباشد در تمام فرنگ نامدار و قیمتی است سبزها چند قسم کلام زردک و شلغم بسیار بالیده و درین نه چای آن بر غایت خورده شود بخوردن آمده لیکن کندم و برج خوب بیست مسکه تازه با شکل تمام بدست بز می آید و نریخ میشیا بسیار گرانست چنانچه تخم مرغ بنهشت عدد دیگر و پیدمان یک سیر می آید و پیدمان چهار عدد گوشت فی بر پید و نیم سیر و شتر مرغ درین نواح بسیار دیده شد

فصل ششم در بیان ملکهای غیر شهرها و فرقیه بلاد آنجا خریدن طوشش کهنار و دوه صد و پنجاه کرده و عرضش یکصد و بیست و پنج کرده پای تخت آن ملک شهر دار است و پادشاه و مردم آن ملک همه بت پرست هستند

ملک زاره طوشش کهنار و دوه صد کرده و عرضش سه صد و سی کرده پای تختش نیکسی است پادشاه و مردم آنجا بت پرستند ملک زارند ملک نیکگر که ملک شودان گویند جنوبا ریه واقع طوشش کهنار و یکصد کرده عرضش چهار صد و بیست کرده پای تختش نیکگر نام دارد پادشاه و مردم آنجا بت پرستند زنگبار طوشش هفتصد کرده و عرضش یکصد و هفتاد کرده نام پای تختش نیکگر است پادشاه و مردم آنجا بت پرستند ملک منو ما نیا شمال مشرق کفاریه واقع است و پادشاه و مردم آنجا بت پرستند و سی کرده و نام پای تختش نیکگر است پادشاه و مردم آنجا بت پرستند و پادشاه و مردم آنجا بت پرستند

پادشاه و مردم آنجا بت پرستند ملک منو ما نیا شمال مشرق کفاریه واقع است و پادشاه و مردم آنجا بت پرستند و سی کرده و نام پای تختش نیکگر است پادشاه و مردم آنجا بت پرستند و پادشاه و مردم آنجا بت پرستند

و بچاه کرده عرضش سه صد و سی کرده پادشاه و مردم آنجا بت پرست اند ملک سفله طوش در صد
 ذریه آن کرده و عرضش یک یه رو بچاه کرده بت بنام پاپی تخت خود مشهور پادشاه و مردم آنجا بت
 ملک طر او طاطال طوش سه صد کرده عرضش یک صده و هفتاد کرده اکثر جا در یکستان است
 و کتر آباد پادشاه و مردم آنجا بت پرست اند دیگر سهای کلان ملکهای افریقه نیست سنگال فران
 اناگا تکبکوه در آنجا که آنکوله طاطان ننگوله سابع مؤذینق و موممی اول آنجا در آنجا
 سفی خانه که از نودان در یای او قابل سفر و مخالفت آب و هوا و حال شدن یک جان باسی
 طویل و عریض می آید حال اکثر جای افریقه چنان که باید دریافت نشد **فصل هفتم**
 در میان جزائر افریقه کلان جزائر افریقه مدگاشگر و ایشیش و بونورین که در
 بحر هند واقع است و مدیونه و گری صنی جزائر خالدهات و زورنس و سٹا بلینه مدگاشگر
 بسیار کلان از زرخیز است در قری افریقه واقع و از گرمی هوا باشند کان آنجا سیاه فام
 باشد در سابق جاہل مطلق بودند مگر با استعمال از ترغیب و تعلیم با در بیان انگر نیز پادشاه آنجا در
 تربیت و تعلیم رعایا بسیار سعی مینماید و پادشاه آنجا دین محمدی دارد جزیره ماریه
 و بونورین بسیار زرخیز و آبادان و کلان تجارت گاه اند جزیره موریشش در عمل انگر دست
 و بونورین در حکومت فرانس جزیره کبری هفت جزائر است آنرا جزائر خالدهات میگویند
 در بحر اوقیانوس غربی واقع در عمل پادشاه اسپین در آن جزائر غله و شراب میوچا
 ما فرا طبعید میشود قسمی از طبل آنجا است که بسیار مشهور و نهایت خوش آواز است و در جزیره
 مشرف از جمله هفت جزائر کوهی آتش نشان آنقدر بلند است که از فاصله هشتاد و یک مایل
 می آید جزائر آن در فرانس در شمارند در عمل بزیکتر زمین آنها بسیار حاصل هوا
 خوشگوار و جزیره مدیونه در عمل بزیکتر است و هوا خوشگوار دارد و شراب مجانده است
 با طرف عالمی بر بند سٹا بلینه اگر چه خرد است و درش فقط بست و پنج کرده لیکن بسیار
 در آنجا چهارات کلکت و لندن بوقت آمد رفت در همین جزیره لنکر میگیرند و بونورین
 سنای فرانس و روس و جرمن و اکثر ملکهای فرنگ گرفته بود انگر زبان او را شکستبار داد
 این جزیره مجوس که در آنجا میوه ما در آن جزیره خوب پیدا میشود و دیگر ماکولات از مشهور

می آید باب چهارم در بیان اشطال اشد من برد و فصل اول

در احوال اشطال اشد من برد عبارتست از میزده جزائر کلان که در اقیانوس جنوب و مشرق
اشیاء واقع اند از جمله نوکانش است که از همه جزائر بزرگتر است که در اقیانوس جنوب و مشرق
است لهذا آنرا اهل جزایر بسیار نام نیز گفته اند و جزیره نوکانشی به جنوب شمال و نوزده
طرف غرب تو مالند واقع اند و این دو جزائر نیز بسیار کلاه میسند باشند و در این جزیره خوشی
و مفرور اند و از وحشی مزاجی حال ایشان دریافت نشده زیرا که مثل حشریان از مردم هیچ
گرنیزان میباشد ناخدا یا آنکه قرب بساکن اماکن ایشان نگذرد و در جزیره تحقیق و ملائمت ظاهر
ست که این قوم زیاد از دست نزار میسند و حال انتظام و سیاست ایشان تا حال معلوم نشده
اگر نیزان در نوکانش شهر آباد کرده اند و مجوسان جرم سنگین را در آن شهر بامید ستند و از
ایشان شقیهای صفائی صحرا آبادی زراعت میگیرند درین باب از ترقی آبادی و بدیش حاصل
اکثر اهل جزیره و تجارت پیشه نیز زراعت آبادی شوند زمین اشطال بسیار زرخیز است و آب و زمین
و خوشکوار و آب هوای آن گله مشابهت میدارد و از ایشیا و اسپان و موشی مثل آن گله پیدا میشوند
و کیفیت حاصل اشطال اشد من برد در آنجا جانوران درنده و موزی پیدائی شود و قسام جانور
که در اقالیم دیگر نیستند در آنجا است از جمله جانور است که اهل اشطال اشد من برد گویند
صورت مثل گله می دارد و قدش از قد آدمی زیاد و بلای شکمش انبانی از پوست میباشد که چهار
وقت خوف کرخه در بهمان انبان پنهان می شوند و جانوری دیگر است که چهار پا دارد و رویش مثل
روی بطمی باشد حکیم الهند گوید که در کتب قدما نوشته است که در جزیره بعض جزائر اند که باشند گان
انجا شکل اسپ دارند و از مردم میگزیند احتمال که عبارت از جانور قسم اول است و نیز قوم است که در
بعض جزائر قومی اند که چهار پا پر میدارند گاهی بد و پامیر و گاهی چهار پا و گاهی می پرند شاید که عبا
از جانور قسم دوم است حکیم الهند تقریباً حیوانات و انتهای غریب انخلقت را که در کتاب انخلقت
که در حجم بسیار شهر و نزد علمای اسلامی هند و فارس بنیاید اعتبار دارد می نویسد منظور
ظاهری بر قدرت صانع مطلق طلای حاصل نمایند و نزد حکمای الهی انسان جامع اکثر صفات
صغیری است و از جمله مخلوقات کلامی تراست و اگر چه نسبت ذات الهی نبردترین درجه افتاد اهل

راهی دارد که متصل ذات خالق شود فصل دوم در بیان اعمم تجلیه منبها امته در
شمال و مشرق که از آنجا بروج و ما جوج کوبند شمار ایشان از حد برید نیست بالای ایشان برابر نصف
قامت مردان بود و انبیا ج اند و شکل با سندان سابق در مکنهای مردمان آن نومی و ظلم و خرابی بسیار
کردنی است که در دو قرن سدی اینرا کرد و ایشان از آمدن بازدهشت منبها امته در نهایت مشرق
و ایشان آگوش چون نیل باشد یک گوشش آغوشش زرد و بران خستند و دیگری از احاف سلاطین
چنانکه نظامی بیان این کرده در اسکندریه کرده است منبها امته نزد سده است که روسکن ایشان
در کوه است قد هر یکی از ایشان پنج شبر بود و در ایشان عریض بود و جل ایشان سیاه و بران سیاه
نقط سفید و زرد و خوی ایشان بسام ماند و از مردم متوحش باشند و در آنجا درخت بسیار بود و در
روز نماز عدد و المیر باشند حکیم الهند گوید غلب که باشند گان آنجا طبع هستند که در کش در فرنگ گذشت
منبها امته در جزیره زانج که در بحر چین قصای بلاد هند است و نهایت از رخیز و لقب ملک آنجا
مهرج میباشد و باشند گان آنجا شکل انسان هستند و کلام ایشان از نهایت سرعت فهم می شود
و ماکول و مشروب ایشان مثل ماکول و شرب می است و لون ایشان سپید و سیاه و سبز بود
ایشان را جناح بود و بدان می پرند و گاهی بدو پا میروند و گاهی بیچاره پا و آنجا نوعی است از طولی که سبز
و سرخ و سفید و زرد میباشد و هر چه شنود باز گرداند و مرغی دیگر است که آنرا حواری گویند زرد
و سیاه بال سفید شکم و سرخ پا صبح تر از طولی است و درخت کافور آنجا بسیار باشد حکیم الهند گوید
که جزیره زانج در کتب بسیار نامدار و اکثر احوالش نوشته است لهذا در حقیقت که نام جزیره باشد
منبها امته در جزیره قصر که در بحر هند است درین جزیره قصری است سپید که از در ظاهر می شود
اصحاب اکب چون آنرا میندشاد شوند زیرا که دلیل سلامت بود در چهار ذوالقرنین است
که درین جزیره رسیده آنجا قومی دیدن ایشان همچون آدمی و سر ایشان همچو سر گان در قصری
دید چون نورس انبغ از بلور صاف تر انقوم از آنجا بیرون می آمدند درین جزیره درختهای بسیار
بود و خورد اگر حیوانی باشد آنرا نیز خوردند و ایشان را سنگ را میگویند منبها امته
ت آدمی باشند و صورت ایشان در غایت خوبی باشد در بدن ایشان استخوان نبود و چون
بر زمین میروند و ایشان را دوال پای گویند اگر کسی را پسیند پیشش آید نه نشیند و ناگاه

بر کردن او چند پایبای بر کردن او نهند و اگر رنگس خواهد که از گردن خود بیند ز در روی او را سحر کنند
 و فخر بیکه بگر کنند چنانکه آدمی با دایه منهای امته سرهای ایشان سر مردم است و ابدان ایشان با ابراک
 حیات منهای امته در جزیره جاوه که در بحر هند است با لون اشقر و ابدان ایشان را سر نو و روی
 و دهن و چشم ایشان بر سینه بود حکیم الهند گوید که در بحر هند است در علی نگر زیست اس قوم آنجا هستند
 و آنکریان جاوه را جاوه گویند چنانکه بالدیب را مالدیو و جزیره جاوه بسیار کتان است و جناس هم
 آنجا بسیار پیدا شود و خصوصاً طفل سیاه و کبابی و اکثر ماش در ابدای و صاف که در بیان حال
 قتلگان که بر چین دست یافت نوشته است منهای امته از روی ایشان چون روی انسان
 و بدن ایشان چون بدن کشف و سری دراز دارند منهای امته که ایشان را شناس می گویند
 مثل آدمی بود که او را از فوق پاش مستگاه بد و پاره کنند یک نیمه سرد دارد و یک نیمه روی و یک چشم
 و یک است و یک پای چند جتنی اندید و آنرا در بعض جزایر چین و اطراف یمن باشند و با طوق
 باشد و در حدائق الاقالیم است که تنگم زبان تازی هستند چنانکه در بیان یمن در باب جزیره هند
 حکایت او گویند که یکی را درین گرفتند و تنده تا خورد یکی از صیادان گفت که این منهای
 فریه است شناس دیگر بردختی بود گفت او پیوسته چیزی نمی خورد و در این از درخت زیر آوردند
 و گرفتند صیادی گفت که این سخن کفنی که بقار نشدی شناسی دیگر بردخت بود گفت من
 باری سخن نمی گویم تا که بقار نشوم او را نیز گرفتند و فصل سوم در بیان حیوانات عجیبه
 منهای امته در بحر چین آنرا دایه شک گویند از آب بیرون بر سال دقتی معلوم بر شکل آب
 باشد و دو ناب دارد مثل ناب فیل و خوک مردم آنرا صید کنند سره او مشک باشد منهای امته
 در بحر چین رویش شمال روی خضر باشد و بر روی فلسی نبودنش یک طبقه از لحم و یک طبقه
 از شحم بود و فرجش شمال فرج زنان منهای امته در بحر چین بمقدار یک گز چون از آب بیرون
 آید سنگ سخت از آن محل سازند منهای امته در جزیره چین از جزایر بحر هند اصفه اللوان
 بر شکل فیل بود بر سر او قرنی سیاه و نامش معراج است هر سباع که آنرا بیدار
 منهای امته در بحر هند رویش مثل روی آدمی باشد و بر آن نقطه نای سیاه باقی تن
 تن نای منهای امته طیارة این نای سیاه رنگ باشد و شب زور بیا بیرون می

می پردنخل مرغ و گیاه مسجورد و پنجاهم طلوع آفتاب ریارد و حکیم الهند از مروان چهار یک از گلگت و نیک
 آن گرفت میدارند و سیر ایشان بر دریا می بندند می باشد حال ماهی پرند برسد کفخته که جنوب خط
 است و در بحر هند این ماهی با فراط است و لحش نهایت لذت می باشد و از برای خود تا چهار چهار
 صد که مالامی برد منها سمکه در بحر هند از آب بیرون می آید و گیاه خورد و آتش از بینی او دمانش
 بر می آید و جای که گیاه خورد که اگر سوخته باشد مردمان دهند که آن جامی مرتع آن ماهی است منها
 سمکه در بحر قزم چون آنرا صید کرده که از نده تا خشک شود مثل منبه باشد و سینه از آن جامه یافتند
 و جامه ها که از آن ماهی حاصل شود و عزیز و گران بها باشد و آنها را سکی گویند منها سمکه در بحر
 زنج آنرا بال گویند در بلندی و جسمت مثل کوه باشد و در طول چهار صد و پانصد که کلان تر از جالو
 در بحر باشد حکیم الهند گوید اگر نیران بال خورد را صید کرده از روغن حاصل می کنند و در حشر بود
 اگر نیران هب رود عن در چرخ می سوزد منها حیوان عجیب در بحر زوم زرد رنگ
 می باشد و سری دارد مثل سر خرگوش و پنج عضو مثل بار که بغیر کفچه و دنباله با سه متصل است
 بقدر که در بغایت نرم بود و کار و بر او کار نمی شود و پوست آن از پوست لصل تنگ تر و نرم
 چون لحم و نیت حکیم الهند گوید که از قدرت صانع کل بعید نیست که چنین حیوانات آفریده باشد
 سابق حکیم الهند که بعضی سخنها خلاف قیاس می شنید باور نمی کرد لیکن از وقتیکه بران سخنها یقین
 کلی شده هر چه خلاف قیاس می شنود ظن میکند از قدرت صانع باشد از جمله در فسانه می شنید
 که شخصی سفر کرد بجایی رسید که آنجا یک در برابرش ماه و یک شب نیز برابرشش ماه می شود و مردم
 آنجا از قبیل دیو باشند با خود گفت که محض فسانه باشد و قابل اعتبار نیست لیکن هر گاه کتب برین
 مطالبه کرد یقین شد که زیر قطب شمالی و جنوبی که قصای زمین است آنجا در تمام سال یک روز
 و شب می باشد و مردمان آنجا وحشی صفت هستند چنانکه در خامه ضمن تقسیم ارض اعتبار ظل
 مرقوم است و از آن جمله در روایات می شنید که تحت زمین نیز مردمان آبادان هستند و یقین میکند
 که آن زمین یک صد سال میگذرد که بر چهار سو اکرشته جانی رسیده که مغرب مشرق و مشرق
 مغرب کرده و آنجا ملکها و آبادی بسیار یافتند چنانکه میان ملکهای سطح تختانی زمین که معروف است
 از است در مقاله دوم خواهد شد از آن جمله از سنودان می شنید که در قمر و مشتری و در جمله ستاره

مردمان هستند سخن فصد پنداشته اعتبار میکرد لیکن فرنگیان از دورین ساخته خود کوه در برادر
 و آبادی مستدار یا خصوص قمر عطار دوزیره و فریتند انشاء الله تعالی حکیم الهند احوال سیارات
 ثوابت در کتابی که درین فن تالیف خواهد کرد بتوضیح و تفصیل ملام خواهد نوشت از آنجمله در بعض
 کتب فسانه مطالعه کرده که سیاحی در مشرق روانه شده چه می بیند که دیواری از عرض دوازده
 و ارتفاع نه دست و در طول بی نهایت قائم است و اگر کسی بالای دیوار برآمده آن طرف نگاه بکند
 باغات و عمارات و انبار و مردمان خوبصورت و دیگر اسباب عیش دیده خود را بر زمین می اندازد
 حکیم الهند از قبیل فسانه می پنداشت لیکن در باقت شد که چینیان دیواری در عرض دوازده دست
 و ارتفاع شانزده دست و در طول اشش صد گز و میان چین که ولایت نهایت آبادی و باغات
 و عمارات میدارد و تا آنکه هم مرست مردم آنجا وحشی صفت هستند بنا کرده اند تا مردمان تا آن
 را ویران سازند و علی بنده القیاس و غیره مقاله دوم در بیان محمود از نصف
 آخر سطح زمین که دنیای تو عیارت از است نامتس را مریکه گویند
 مشتمل بر دو باب مخفی مانند که دنیای تو عیارت است از ملکهای نصف دیگر سطح زمین که نسبت
 ماسطح تختانی باشد و اطرافش بحر عظیم احاطه دارد شمال دنیای تو بحر شمالی و جنوبش بحر هند و شرقش
 اقیانوس غربی و غربش باسنگ که بحر الکابل گویند و تا هتان باشند اسکات از تواریخ
 فرنگ ترجمه کرده در کتاب خود می نویسد پیش ازین قریب صد سال فرنگیان از راه آمدند و
 هندوستان براه دریای عمان که اکنون سلوک است وقف نمودند لیکن فرنگیان سوداگران را
 خشکی مابین کشند ریه و مصر بر دریای احرر رسیده و از تحائف همراه آورده تجاران عرب
 که در آنوقت سوداگر می هندوستان بدست ایشان بود خرید و فروخت میکردند چنانچه هر سال
 بهای مسین جماع سوداگران فرنگ با تجاران عرب بنا بر آوردن ایشیا که طرفین را مطلوب است
 می شد و از طرف فرنگیان ساکنان دو شهر یکی دینیس دیگر جنوه از شهرهای اطالیه کار
 تجارت در دست خود میداشتند و دیگر کرده فرنگیان را دقل در امر تجارت خصوص هندوستان
 نمی دادند و فیما بین قول قرار مینمودند فرنگیان مذکور مال و ایشیای هندوستان که می آوردند
 به قیمت که میخواهند میفروختند و منفعت سه چندان و زیاده بران میکردند در آنوقت یکبار

ابریشم خام هموزن زر بر چشند سالها می دراز برین منوال گذشته از جهت ایشان بسیار معمول
 و مالدار شده و فرنگیان دیگر بر ترقی احوال ایشان حسدی بر نند و حیرت بخوردند تا وقتیکه حسب
 اتفاق در سنه یک هزار و چهار صد و هشتاد و سه عیسوی گلشن نصیر کاف تازی و فتح لام و سکون
 میسر و فتح بای موحده و سین مهله در آخر باشند و جنوه مضاف بطایفه که عالم و فاضل بود در علم
 نجوم و طبیعت و هند و احوال دنیا و فوئی تمام داشتند و اول کسی است که بر خواص سنگ مقناطیس
 وقف گشت قطب نما ساخت و حق آنست که قطب نما شخصی دیگر ساخته و گلشن جیه از این مستفید
 شده و در دریا جهات چار گانه را در روز و شب ابر و تاریکی مشتاسا شده و راه رفتن چنان
 دانست قیاس کرده که البته راهی باشد که از طرف مغرب بسواری چهار جنوب شده در هندوستان
 می توان رفت لهذا منصوبات خود را با دلائل قوی بر اثبات دعوی خود بر نگاشته و نوشت
 سرداران جنوه که زنده بود در خوشت چند چهار سوید و خرج برای رفتن خود دهند و بستان نمود
 سرداران بی وقوف نا فهمیده که از ان امر گاهی قیاس نکرده بودند تصدیق نکرده در خوشت
 بسبکتمین جبر در ساختند گلشن بر نادانی قوم تاسف خورد و نزد دیگر سلاطین و بزرگان وقت بعضی
 تصدیق نکرده و بعضی از بخل و خوشت گلشن پذیرا نکرده و تا آخر گلشن از سفرهای بسیار و خرج بسیار
 و نذر از آمد و رفت نرس سلاطین و فرنگ بی زور و پرتیان حال گشته نزد پادشاه اسپین رفته
 هشت سال در خدمتش ماند و نشان که عاقله بود دلائل گلشن فهمیده از شوهر اجازت گرفته
 جوهر خود را فروخته چند چهار سوپاه بگلشن در روان شدن گلشن بتلاش
 هندوستان گلشن با چهار سوپا در پی مقصود روان شد بعد چند روز مردمان بهرایی
 که گاهی کناره را از نظر نگه داشته بودند ناگاه خود را در میان سمندر که زیرش بحراب و بالایش
 سواهی آسمان ندیدند و ساحل زمین از ایشان ناپدید گشت و از جهات خبر نداشتند که بگذریم
 سمت میر ویم و طوفان باد و تلاطم امواج هویدا می شد بیدل و بهر سان گشته با گلشن گفتند
 که ما را باز در ملک نارسائی و الا ترا بدریا خواهیم انداخت گلشن گفت که از مرگ نمی ترسم اگر چنین
 گنبد گنبد که شمارا بوطن شمارا ند باید که روزی چند صبر کنی آخر مردمان بهرایی اندیشیده
 طوعا و کرها قبول کردند گلشن روانه پیشتر شعله اول جزیره انزلی نامه یافت مردم آنجا سیاه خام

و عمریان بودند کلمنس حیران شده و گفت که این جزیره باهندستان برای آن محنتی کشید
 نسبتی ندارد بعد از آن در جزیره پشپانوله از جزایر غرب الهند که بیانش می آید رسیده اند
 بسیار آبادان و زرخیز یافت و شاد گشت و نسبت که عنقریب پسندستان خواهم رسید
 و تحائف بخاک گرفته در خدمت پادشاه اسپین آمد و حرام یافت بار دیگر با بعهده جهاز دیگر و پانصد
 مردم روان شد اول در جزیره پشپانوله رسید و سه صد مردم آنجا گذاشت و چند قلعه برای استقامت
 و حفاظت مردم بنا کرد پس از آن بطرف جنوب نشسته جزیره گو به رسید آن جزیره بسیار آباد و
 معدن ذر آنجا دید باشند کان آنجا بغیر جنگ مطیع او شدند و چند کسان خود را آنجا گذاشته باز
 با پشپانوله رفت درین حال دشمنانش او را بخود رانی و خود سری متهم ساختند پادشاه
 جاسوسان نزدش فرستاد کلمنس خیر یافته مزاج پادشاه مطمن ساخت و حسب الحکم پادشاه
 با پشپانوله رفت و دیگر سال بر جهاز سوار شده به بعهده شباروز سمت مغرب رفت و دو سه جزیره
 یافته آخر کنار امریکه رسید مردمان آنجا سفید پوست مائل سرخی و خوب صورت بودند و حلقه زر
 با مروارید پر دو گوش میداشتند و زنان آنجا حلقه زرد در بینی نیز میداشتند و بادب توابع بودند زر
 و مروارید پیش کلمنس آوردند کلمنس نیز تحائف فرنگ بایشان داد و کلمنس بعد چند ماه به پشپانوله برگشت
 درین اثنا پادشاهان دیگر احوال کلمنس شنیده جهاز نامی خود بتلاش جزایر و دنیای نو فرستادند چنانکه
 مردمان پرتگال ملک برازیل و انگریزان از ترکیه شمالی و انگریس نام شخصی سوداگر ملکه های آن ترکیه جنوبی
 پیدا کرد و کلمنس که با تقدیر محن اولی ملکه های نو پدید آمد و مخالفان او باز بجهت پادشاه از جهت
 باز برگشته رفتن کلمنس در جزیره پشپانوله بهوس ریاست و خود سری متهم پادشاه او را طلبیده
 بزندان فرستاد کلمنس در سینه کپه ارد و پانصد و شش عیسوی در حبس و از تدبیر صاحب آن همه
 جزایر بی قتل و جنگ در تصرف پادشاه اسپین آورده بود بعد از واکمان دست ظلم بطبع زر و
 حکومت بر سکنه پشپانوله دراز کردند و در چهار پنج سال شش لک مردم آنجا کشتند و از جانوران
 و سنگان نکاری باشند کان پشپانوله را اشکار کردند تا آنکه ویران شد بیان تسخیر و نیای
 بعد از آن از طرف پادشاه اسپین شخصی فرمانده کار نام شش صد بیاده و پهنه سوار و چند ضرب
 توپ بدست نامزد شده در آن ترکیه برای تسخیر ملک نکسکو که از گرانترین و خوب ترین ملکهای آنجا

رسید و از جهاز فرود آمد ملک دیلسیر کلان بنیاد آبادان در عراق وسط شهر عمارت پادشاه و رعایت
 متابعت و آراستگی تعمیر یافته دست و پنجه میسازد همه از شکستش کونگون ساخته و کعبه های و منارهای
 آن کاخ از بیخ کاری مطلقاً و غشای نگارنگ و تصاویر عجیب و غریب با نهایت زینت آراسته
 آید پادشاه آن ملک پادشاهی بود آفتاب پرست با نهایت خشم و شوکت صد هزار سپاه هر وقت
 بیاساز می حراست و قیام داشتندی و هنگام سواری بر تخت مرصع کاری سواری می شد دومیران
 عالیقدر درش بر دوش خود می بردند و با عیال و قمار می نشستند و آن پادشاه را جلوس می نمودند و بیجاوت
 و عدالت القاصد داشت و در شجاعت کوی از پادشاهان عصر خویش برده و اکثر نگارهای اطراف آن
 از در و در و یک تسخیر کرده خلاق در ظل عاطفت آن پادشاه با سوذگی در فاه میگردیدند و سلطه
 افواج آن ملک تیر و کمان که پیکان تیر از سنگ یا خارهای ساخته در تیر تعبیه میکردند دیگر نیزه و
 برجهی باشد از فی و چوب که سر آنرا باریک نموده هنگام برزم آنرا بر مخالف می انداختند و از این
 شمشیر دیگر اسلحه ساختن یعنی داشتند و از باروت و کله سرب و توب و تفنگ مطلق خبر داشتند
 و اسپ در بان ملک نبوده و کاسی بنظر آن قوم نیامده القصه فرمانده کار با فوج قلیل که از حرم
 توب تفنگ و علم قواعد جنگ یک مردم فرنگی زیاده از صد مردم آن ملک بود در توابع مسکو
 رسید اول چند کس از باستانگان آنجا بتواضع و خلق پیش آمدند و حساب ضروریات از مالک
 و بلوس و غیره حاضر آوردند رئیس فرنگی نیز با اینها تواضع و مدارا کرد و چندی آنجا سکونت فرزند
 با انجاعت اخلاط پیدا کرد چندانکه بزبان ایشان آشنانگشت و احوال ملک مسکو پرسید مردمان
 آنجا کیفیت ملک مسکو و شهر آنرا از کثرت آبادی و زرخیزی و لطافت آنجا بود و خود شیبان
 کردند از استماع آن فرمانده کار را خواستش تسخیر آن ملک در دل از یکی صد شده و مردمان آنجا از آمدن
 مردمان نوسفید بویست بگوشش در دل خود جانوران مهیب لشکر قیاس میکردند و نیزه اطراف
 و اخلاق فرنگیان که مشاهده میکردند با پادشاه خود گفته فرستادند که آنچه ماسینه بسینه از
 شنیده می آیم که این ملک بردست کسانی که پسران آفتاب خوانند بود مسخر خواهد گشت بهمانا که
 این مردم پسران آفتاب اند که با این شکل و صورت با خلاق پندیده متصف اند و چون مردمان
 کاسی جهاز و صورت چنین مردمان ندیده بود و ندانند باینس خویش می گفتند که چهار جانور است عظیم

زنده بر روی آب و آن آن که ۵۰ از شکم آن جانور با این صورت هبب بود اندوخت سردا و آن
 توب که هنگام صبح و شام موافق ضابطه سر میدادند بر عم خویش میگفتند که این جانور عجیب است
 که در هر چهار پاس شعله آتش با صداعی مهیبت شکم خود بیرون برمی آورد و که چنان آب کبابی بنظر آید
 نرسیده بود و لذت هر گاه سوار بر سپ میدیدند حیران شده میگفتند که این مردم عجیب است که مثل دیو
 چهار پا و دیگر اعضا میارند چه آنجا که سوار در سپ ایگی سید استند و همچنین از دیگر حرکات فرنگیان بسیار
 متعجبند و در اینهمه سنیت پادشاه نویسنده فراموش فرماید که در دو سه ماه در توان کسکو بماند
 پیش پادشاه آنجا که پای تخت او بود و مشتافت و باز پادشاه که مونی رومیه نام داشت ملاقات کرد و در
 ظاهر دوستی و اتحاد است حکم نموده آخر ریزی تسخیر ملک کسکو پادشاه را بد غایت کرد و ساکنان آنجا که دعا
 او و حبس پادشاه خبر یافته جنگ پیش آمدند و برای خلاصی پادشاه سعی بسیار کردند لیکن بدست آن
 مطلوبان حرب بجز تیر و سنگ نبود پس از گله توب صد ما پیریدن و از تفنگ سنگین هزار پاکت
 و خسته کشتن آغاز شد درین گیر دار پادشاه آن قوم که بر ما بم نزد آنجا مقام داشت و بصحن با هم
 استاده تاشای از زم بنیو و ناگاه سنگی بر سرش رسید و از آن گشته شد و بسیاری از آن قوم بقتل
 رسیدند و بقیه اسیر منبزم گشتند فرماید که از طرف ریفت و خویشان و فرزندان مونی رومیه از
 پادشاهایی بی دخل کرده تمام ملک کسکو بصر خویش آورد و باندیشد آنکه ساکنان آنجا که سر کشی
 قتل عام نمود و بعضی مردم خبر قتل شنیده در جنگها کز خنده و حال از جنگها یافته میشوند و هر گاه فرماید که
 و دیگر در آن اسپین ملک از ساکنان اصلی صاف کردند و عایا و اهل حرفه از اسپین طلبیده شهر
 و آبارها بطور خود ساخته آنجا مقیم گشتند **بیان احوال ملک کسکو و باشندگان**
 آنجا کسکو در طول کهنه کرده و عرضش صد کرده ملک مهت خویش آب هوا ز رعیت و میوهای فرنگ
 دهند در آنجا خوبی پیدا میشود و آتش آنار و ترنج و لیمو و خوبانی و سیب نارچین آنجا نادر است و شکر
 در آنجا بسیار کلان و کند و در شیر و بغایت نرم و شیرین میباشد و معدن نای نر و کیم در آنجا بسیار
 است و عقیده مردمان اسپین با نر نر رسیده در ملک کسکو و پیر و از دیگر ملکهای امریکه آبادی بسیار یافتند
 و پادشاه هر دو ملک طمحه بود و بارونی و شوکت بسیار و همه ایشان آفتاب پرست بودند و بعضی مردم شهر
 و شتی نیریت نای عجیب و غریب می پرستیدند و در میان ایشان خط و کتابت نبود و لیکن کتب تصاویر

میدهند و هر گاه نوزند احوالی میجوهند تصویر تمام احوال از صبح بر تخت می کشیدند و بر پای ننگ نک
 زیزه کرده بران می انداختند و اکثر باشندگان هر دو ملک کنندم رنگ نائل بسرخ و دانه لایت احشاق
 تو اخر اند و لباس ایشان از پارچه های پنبه و چرمهای نفیسه و زبر برای خوشترنگ که باز در جواهر مثل
 مار جوب نر در در می ساختند و غذای ایشان اکثر از گوشت جانوران شکاری بود و باشندگان اطراف
 آنکسکه مثل مردمان عرب تا مار یکجا نماده خانه بدوشش بودند و رنگ ایشان سیاه تر و علم درشان مطلق
 نبود و مالک بدی که فارسیان آهر من کوبند می پرسند و می گفتند که مالک نیکی پرستش نمخواستند پس
 از مالک بشتر میترسم او پرستش میکند تا مار از از زبانش لباس ایشان از پوست جانوران شکاری
 که گوشت او را می خوردند و گوشتکاری کنندم نیز میگردند و خانه های ایشان از چوب و نی بوده و میان
 آنکه که شمالی و جنوبی خاکسای لختی زمین کم عرض در از که موسوم بیایمه است واقع شده و یکی را با
 دیگری متصل کرده طول امریکه از جنوب تا شمال سه هزار و ششصد کرده و عرضش از شرق تا
 غرب و هزار و ششصد کرده **باب اول در بیان آنکه شمالی متضمن بر چهار فصل**
فصل اول در احوال آنکه شمالی شمال امریکه شمالی گرین کند که در عمل آنکارک است و سوای کوه و
 بیخ جانوری اینجا نیست مردم گرین کند گپست بد شکل لیکن جسم دماغ هستند و غذای ایشان ماهی و گری
 جانوران بجز نیست و دیگر صوب جاتی که در عمل آنکریست شمال امریکه شمالی واقع و در وسط امریکه شمالی
 صوب جات متحده و جنوب کسکو و کلفورنیه و گواناکو و غربی امریکه شمالی که مسکن باشندگان اصلی است
 با روس اتصال میدارد و نام کلان دریا های امریکه شمالی استظلامارنس و دسین و دلا و در سبسی است
 و خلیجهایش برین پنج است شمال امریکه خلیج بفسن و دسین استظلامارنس و جنوبش خلیج کسکو و کلفورنیه
 و خلیج صوب جات متحده و کاناد و در وسطش خلیج غدیر است که در دست و عمق بی مثلند **فصل**
دوم در بیان صوب جات آنکه شمالی در امریکه شمالی کاناد و نو برنسوک و نو اسکوشیه
 و زبریه و نو فین و میدال و خلیج بفسن و دلا و در عمل آنکریست کاناد و شمال صوب جات متحده هر دو
 طرف دریا های استظلامارنس واقع طولش شرقا غربا چهار صد میل و عرضش از جنوب تا شمال یکصد و سیاه
 میل منقسم بدو قسم است شمال را کاناد و جنوبی را کاناد و نو برنسوک و نو اسکوشیه در استان سمر
 بسیار میشود و در وی افتد باشندگان آنجا در از اینها تخته های آهنی بجای غلطک نصب می کنند از آن

جهت عرابه بر برف بسرعت تمام میرود و در تابستان گرمی با فراط بد بود خلیج یاوغدیر در کانادوسیا
 است تختهای خوب برای اجازت و شکار و پوستین آنجا قابل تجارت است و کلان شهرهای آنجا کانادوسیا
 است و در کانادوشیب یازک که بره و در نظر آنست واقع سابق ملک کانادوسیا عمل فرانس در آنجا
 آباد کرده بودند اکنون در حکومت اکثر زیر است و حاکی از طرف پادشاه انگلند در کانادوسیا ماند و بوضع
 انگلند در آنجا دیوان عام خاص مقرر است در مقدمات فوجدهاری توأمین انگلند در معاملات دیوانی
 آئین فرانس جاریست در آنجا بر کشتوک و نو است که شیب و نو فیند کشت سر بسیار
 و کوهستان محض است از رعیت بسیار کم و از شوره دریا که اطراف این ملکهاست قسمی از بای می که
 با فراط میشود شکار کرده و نمکسود ساخته ذخیره میدارند و سایر امور نیز در زمین اطراف خلیج پارس
 که از بسیار وسیع است آنجا سر زیاد از ملکهای هندو میباشد و پوستین آنجا بسیار نفیس یافته میشود
 لهذا چند کوشیهای تاجران آنجا هستند و صواب چند قبیله اصلی دیگر آنجا سکونت نمی کنند فصل
سوم در بیان صوچیات متحده صوچیات متحده در ابتدا ای حال زیر حکومت پادشاه
 انگلند بود و هرگاه توالد و تقاضا نشان کثیرت از حکومت انگلند تا خوش نشسته در سینه کبزار
 و مقصد و سفار و دو عیسوی بانایان شاه انگلند جنگی عظیم کرده غالب شدند و با وجود جنگها متوجه
 یاز محکوم و مغلوب نگشته شمال صوچیات متحده کانادوسیا و شرقی بحیر اقیانوس جنوبی خلیج کسکو و جنوبی
 رود پیستی و در وقت عمل انگلند صوچیات متحده سیزده بودند اکنون است و چهار شدند زیرا که هرگاه
 جنگی قطع شده آباد میشود صوابه تو قرار یافته شمال صوچیات متحده میکرد و بر همین وضع شمار
 صوچیات متحده زیاد خواهد شد و حکومت صوچیات متحده اجتماعی است باشند کان آنجا شخصی
 عاقل مدبر را از میان خود برای انتظام تا چهار سال مقرر میکنند و بعد که ششتم میعاد دیگری را
 تجویز مینمایند و دو دیوان یکی اعلی دوم ادنی مقرر کرده اند طریق آن هر دو دیوان با دیوان عام
 و خاص انگلند مشابست میدارد و مردم هر صوبه حکومت حسب ای نمود میکنند یعنی یک حاکم
 دو دیوان در هر صوبه برین شرط مقرر میسازند که مخالف شرط هر است ملک و ملت ایشان
 نباشد و خود متفق شده آئین و قوانین مللدارای که موجب فاه کل باشد تجویز کرده می نمایند
 و هر یک منافع و مفاسد ملک را از نظیر و قلمبر نگاه میدارد و از جهت بسیار خوش در مرفه حال باشند

و در کثرت لسل و مال در شایسته ترقی دارند حکیم الهند گوید که در طریق پادشاهی صوبجات متحده بر دست
 وزیر دست نمائند لهذا نظم و انظام موقوف شده باعث عدل آبادی ملک گشت بخلاف پادشاهی صحن
 و در ملکها که اکثرا و محکومی آنجاست لهذا از برستان برزیرستان انواع ظلم و بدعت می سازند
 و ملکها و ایران میشوند و باشند کان صوبجات متحده هیچ ندهد در دینداری سبقت در تعلیم و تربیت
 اولاد و صرف آزادی و متکبر و خندت کش و مزد دوست بر تجارت و مسافرت بسیار مایل و در ساختن
 کلبها و نجیق نام دارند چنانکه از قبیل نجیق قوی استخراج کرده اند که بغیر آتش و بارود کواشش تا
 مسافت دراز کار می شود و شکل آن برین پنج است که بر غلطکی نالی نهاده اند و از یک طرف و نالی کوله
 می اندازند و غلطک را میگردانند پس از حرکت غلطک گزند بر کوله میرسد و کوله از زمانه نالی برآید
 میشود و از همین قبیل شخصی باشند اگر از ملکهای هندوستان تفنگی ایجاد کرده که بغیر آتش و بارود
 از اندک حرکتی کوله از دمان نالی جرمی آید و بهر که میرسد زخمی کند آب هوای صوبجات متحده شب
 آب هوای انگلند است لیکن هوای جزویش مائل حرارت است و زمینش رخی غله و میوه و نمناک و غنی
 و سبب جویت و داب با فراطیپه میشود و کلان نهرهایش به حسن و سویکست و میوه و نمناک و غنی
 نهرهای بسیار در آنها پیوسته و نیز چند نالهای عمیق برای آمد و رفت سوداگران کنده اند و خلیجها
 و غدیهای بسیار است نام دارا محکومت صوبجات متحده در سنگ گران است اگر چه در آنجا حمل و نقل
 و عمارات بلند نیست مگر برای سکونت مردم خاص و عام مکانات صفا و نقوش بسیار اند و شتاب راه وسیع
 و زیست ساخته اند بسیار **ملک لوسیان** لوسیان نامی است که در غرب و جنوب شرقی
 نیکسکو واقع اول در عمل زمین بود بعد از آن در عمل فرانس آمد و از سنه یک هزار و هشتاد و سی عیسوی
 با رضای اهل زمین و فرانس در صوبجات متحده داخل است و نام کلان شهرش لوزان است
فصل چهارم در بیان نیکسکو و کلیفونزیه و گوانگله نیکسکو سابق در عمل زمین بود
 اکنون نیکسکو و کلیفونزیه در حکومت پادشاه مستقل است و گوانگله نیز حاکم علیحه میدارد ملک کلیفونزیه
 یک جزیره است در بحر الکابل مغرب جنوب نیکسکو و شهرش بحر الکابل است و گوانگله نیز جزیره است
 غرب کلیفونزیه و جنوب نیکسکو واقع شده لهذا برای ارباب تجارت بسیار مناسب است آب هوای
 بر سه ملک اکثر جانفشوار است و زمین سیر حاصل اقسام غله و انواع انار و ترکاری با فراطیپه میشود

مخصوصا بوار کلان لکو و مصری و در ملک گسکو شیم با فراط است سیم که در فرنگ صرف میشود از گسکو
 می آید و نام پامی تختش نیز گسکو است و یکی از کلان شهرهای آن و از آن پرورست که بر خلیج گسکو
 واقع و کلان تجارت گاه است باب دوم در بیان امریکه جنوبی مشتمل بر
فصل اول در احوال امریکه جنوبی اجانب شرقی امریکه جنوبی ملک برازیل و بونوس
 و غربیش چلی و پیرو و شمال گویینه و گویینه و جنوبیش باطاکوئید واقع سواهی برازیل که در عمل
 گویینه که در عمل چند حکام فرنگستان بوده باقی اینهمه ممالک وسیع زیر حکومت اسپین بودند و اکنون
 از عرصه میل باشند کان آنجا خود را از حکومت غیر آزاد کرده مستقل شدند و محکوم دیگری نیستند و بر
 چهار قسم اندازل فرنگ و اولاد ایشان و باشند کان اصلی و دو گله در ابتدای ظهور امریکه جنوبی را
 از پیشمدگان قدیم معمور یافته بودند و آنها از نوشت خواند بهره نداشتند لیکن از هنر و صنعت و تمدن
 لوازم عیش و آفت بودند از ظلم اسپین و بر کمال که بفریب زبردستی اینهمه ملک گرفت باشند کان
 را قتل کردند آنقوم خوار و گشتند اول باشند کان قدیم امریکه جنوبی بت پرست بودند لیکن اهل
 اسپین و بر کمال که ذهب عیسوی بر طریق کاتولک و می داشتند بشفقت بسیار ندهد خود را
 چنان رواج دادند که در عرصه قلیل اکثر مردم آنجا قبول کردند و امریکه جنوبی انو پنجهت شهرت پیدا
 که بمر بایش چنان عریض و طویل و عمیق هستند که برابر آن هنری بر تمام کرده ارض نباشد و جبال
 نیز بسیار بلند و زمینش سیر حاصل کان طلا و نقره و جوهرات بسیار دارد و از کلان رودهایش
 یکی آمازون است که از تحت خط استوا رفته در بحر اقیانوس ملحق شده دیگر بیلماطه و کلان جبال امریکه جنوبی
 که در پیشش که از جنوب تا شمال مجاومی بحر الکابل است و بر سطح زمین سواهی جهال که کوهی دیگر از آن بلند
 نیست چنانکه طول انهار و بلندی جبال ازین دولج در ریانت میشود **فصل دوم در بیان**
برازیل برازیل سابق در حکومت پرتگال بود بعد از آن یک شهزاده از همانان بر تالان تجارت یافته است
 که در عمل خود آورد ملکیت وسیع بر ساحل اقیانوس واقع طولش یک هزار دو صد پنجاه کرده سوس
 سیه و پنجاه کرده شهر عیش اقیانوس غربی و شمالی آن بحر شمالی و جنوبش دریای آمازون و غربش
 ملک بیلماطه کانیهای الماس و طلا و دیگر فلزات بسیار میدارد و از داشتن کانیهای جواهر و فلزات
 بسیار شهرت و الماس و طلا و دیگر جواهرات بسیار از تجارت می آید و زمینش سیر حاصل تر است

و آنجا بسیار قسام چو پدید میشود و باشندگان بر آن زمین در چهار قسم هستند که هر یک در قسمش ایشان هستند
 که از اول تقیه برای گندان معادن آورده آید کرده اند و باشندگان اصلی که از کاهلی و سستی و یا بقصود
 اینکه نوع یقین انکس و طلا یکبارگی استمول خواهیم شد بر دشت کشکاری نمی سازند لهذا منجلس
 پریشان حال میباشد نام از سلطنت بر آن زمین است **فصل سوم در بیان ملک**
 کینا ط که بونیوس آیرس که در ملک است سبع جنوب غرب بر آن زمین واقع طولش از شرق تا غرب
 یک هزار و با نصد میل در عرضش از شمال تا جنوب چهار هزار و سیصد و پنجاه و هفت است و در آن
 آنجا است سیدانش مسطح و در زمین سرور غش قسام غله و تنباکو و نیشکر بسیار بیشتر و در زمین غیر سرور
 چراگاه خوب است برای اسبان و گاو ان که اهل اسپین از فرنگ آورده بودند و حالاً آنقدر از فراط جاذبان
 مذکور شده که نقطه برای چرم از بند و میزنند و بعضی میدان آن شوره زل و بعضی نمک از خدر تا
 بسیار واقع که اطرفش انسام درندگان ازاع پرندگان میباشدند و در بونیوس آیرس قسمی از دشت
 است که برکش از چاهی خطای بهتر میفهمند و هم با فراط معادن آنجا بر می آید و معدنی که بسیار
 است سابق داخل پیر بود اکنون در بونیوس آیرس شمرده میشود و نام گلان رود بازش بسیار است
 و سوامی آن رودهای دیگر اند که بارود مذکور پیسته اند و نام دار السلطنتش نیز بونیوس آیرس
 بسیار مشهور است و بر رود و کینا طه واقع **فصل چهارم در بیان چلی چلی** ملک است که
 در میان بحر الکمال و کوه آندیش واقع طولش چهار هزار و صد میل عرضش بعضی جا صد میل بعضی
 یکصد میل شمال شرق چو در جنوب بونیوس آیرس واقع و زمینش بسیار سیر حاصل و هوایش معتدل
 و خوشگوار است و در چلی طلا و سیاه با فراط و سیم و مس آهن و سرب نیز بر می آید و سابق در عمل اسپین
 بود و از عرصه تبیل باشندگان آنجا منتقل شده اند و نام دار الحکومتش جا کو است و باشندگان آنجا
 اسپین و نسل ایشان و باشندگان اصلی و قوم حبشی هستند که اهل اسپین برای گندان معادن
 آنجا آورده بودند **فصل پنجم در بیان ملک پیر و ننگ پیر** شمال چلی تبیل بحر الکمال
 واقع طولش هفتصد و سه عرضش دویست و پنجاه کرده و نام دار السلطنتش کینه است پیر و یک قطعه زمین
 بر لب ریاه که آنجا بارش کاهی نمی شود و از شبنم زمینش سیراب میماند و آنجا قسمی از مرغ آبگیت که از
 نقش زمین قابل زرع است و سیر حاصل میشود و در شتهای آنجا نیکو و انناس و موز و توتوه و پسته

و انواع اغار بالیده و لذیذ و خوش مزه حاصل میشود و در ساسک که در هستان کوه این زمین بسیار بافته
 و جانب شرقیش اقسام نباتات میرود و دیگر از گرس و بخارات زمین آب هوای آنجا ناموافق است اکثر
 در ملک پیر و زلزله می آید چنانچه در ۱۲۳۲ کبکهار مقصد و سی و هفت علمی شهر لقمه که باه نخستن بود از جمله
 زلزله منقلب گردید پیر و سابق ز عمل اسپین بود اکنون از چند سال مستقل گشته **فصل ششم**
در بیان توگرا ناله و مرف کبک و لقمه شمال گونیه لقمه و مرف کبک و لقمه شمال گونیه و شرقش ملک گونیه
 و جنوب رود امان و غربی بحر کابل و دستهار که در این زمین است که محاصس هر ملک آنجا با فراطمی شود
 و در میدانهاش اقسام ترنا و انواع میوهای گرم سیر و در زمین بلندش اغار سرد و سیر حاصل میشود
 و اصل مولد آنکه قسمی از ترکاریست همین ملک است و کوه کوی آنجا از جمیع ملکهای ام که بهر میشود
 اوده و تاقه سفید و نافع آنجا سیر وید و در کوه کبک به قسمی از دانه بهر سد که تنه ارض را بجای سیاهی
 استعمال میکند بسیار ساه و خوب دان میباشد و دیگر سیرانات هر ملک از قسم درندگان و برنده
 بسیار است و سپان و ملیشان و خوک که از فرنگستان آورده بودند اکنون در ملک گونیه انفت
 با فراط شده که غول در غول در میدانها میچرخند و کسی نمی آید بسیار و سیاه نیز حاصل می شود
 نام دار آنجا کوشس سانسانی است و دیگر شهرهای آباد بسیار می آید **فصل هفتم در بیان طرافه ما**
 و دیگر ملکها طرافه مالکیت وسیع طولش مقصد کرده عرضش سه صد و پنجاه کوه نام دار است طرافه
 پانزده است آب هواش کوار و کانهای سیم و طلا بسیار می آید در کوشسکار آنجا خوبی میشود گونیه علی
 وسیع شمالی آنرا که جنوبی برکناره بحر اقیانوس واقع متضمن دو ملک است یکی شهر نام دیگر کین آباد
 که دارد در عمل بر یک کوه و آنکیز و درج و فرشته و اسپین است زمینش سیر حاصل کرباب و بهر آنجا
 بیشک و مریخ وینیه در کوه قسمی دانه است از آن رنگ سرخ حاصل میکنند بسیار می آید و با طرافه
 ملکیت در آنهای جنوبی امریکای جنوبی و بسیار بار دهن است و آنجا همیشه با دانه و طم فایان می آید و در چند
 باشند کان مسی و دیگر آنجا سکونت خستیا می کنند و نام طران شهرش جلیان است **فصل هشتم**
در بیان جزیره اترام که بیان غریب الهند غرب الهند عبارتست از جزایر بسیار که در میان
 اترام که شمالی و جنوبی در سنج مسکو واقع و طران تران آنها پنج جزیره اند گوب و استبان که و دکنگو و چینگه
 و یار توگ و باقی جزایر خود هستند مثل جزیره مار کاشنه و جزیره بار با و جزو آنها را غرب الهند از جهت

گویند که گنجین چنان است که در طرف مغرب کرده ازین کشته بند وستان می توان رسید چنانچه
 بسه طرف دریا روانند و در جزایر آنجا که طرف غربی بند وستان یافتیم بند انام
 آن جزایر مغرب بند بنام بعد و فاش میگردانند می گویند حکیم بناده بود بجای کشته آن جزایر
 را بغرب بند شهر بساختند و شهرت آن جزایر آنست که بسیار سیاه اصل اند و بشکر و قهوه و پنجه
 و معراج کرم در آنجا با فراط میشوند چنانچه مای مذکور که در جزایر آنجا در صورت کرم در جزایر سیاه
 آن جزایر بسیار کرم است از آن جهت که آنست که در آنست که در آن جزایر کرمی نشود
 بر این کشته کاری کرده کرده و جشیمان را گرفتار کرده می زند و از ایشان کار سخت میگیرند لیکن از عرض
 قیام از منع پادشاه از کشته مردمان از فرقیه مردم فرود شدی با حرام دانسته از خرید و فروخت جشیمان
 مجتنب شده اند مگر بر کسانیکه از پیشتر در غلام گرفتار آمد و بسیار ظلم است صدقات از آنجا
 در آن جزایر بسیار واقع میشوند جزیره کوبه باز نور گو در عمل اسپین اند و در آنجا سابق در تحت قیام
 بود مگر از سندن کبیر از پیشتر عیسوی قوم جشیمان دو گلایه کشی و جنگ کرده عمل و دخل خود با آنجا
 کردند جنگ و دیگر جزایر در عمل انگریز است قوم گچ و کوشن اهل آنجا که نیز در آنها شرکت میدارند
 جزیره کوبه طوش سه صد و پنجاه کرده عرضش سی و پنج کرده بود فورآبادی معروف است طفلان
 و در از دینش کرده و بنا کو آنجا بسیار است و فراوان پیدا میشود جزیره اسپانوله طوش دو صد و
 بیست پنج کرده و عرضش هفتاد و پنج کرده شهر مایش بسیار آباد و آب و هوایش نهایت سالی است
 دینش کرده و بنیل و بنا کو خوب پیدا میشود جزیره پانژو که طوش پنجاه کرده عرضش بیست کرده
 اگر چه خرد است لیکن بسیار آبادان جزیره جیشیک طوش هفتاد کرده عرضش شصت کرده ساکنان
 آنجا از فروختن کرم مردمان فرنگ متمول هستند جزیره مار کا طیه طوش بیست کرده عرضش
 یازده کرده ساکنان آنجا از دریای شوره صدف مروارید بسیار می یابند و میفروشند جزیره باز پانژو
 طوش بیست و یک کرده و عرضش چهارده کرده مردمان آنجا از تجارت بنشکر درنجیبیل و بنیه بسیار فایده
 بسیار جزایر کوشیکه عبارتست از جزایر مینار که در بحر الکابل با بیجا متفرق هستند اگر چه
 فاصله در میان آن جزایر بسیار است لیکن باشند کان آبنما در صورت و زبان و نه سبب و عادت
 چنان متفق اند که از یک فرقه معلوم میشوند از آنها پیلو و کارکنان بنشکر و سانه و ج و لا در آن که شامل خط

استواست و بطرف جنوب فریضه می یعنی جزایر دوستی و سطحی این جزایر شده فی دوتو که در کنار کوهی
مشهورترین جزایر توپولوتسیه هستند و از سلاطین عربی کسی درین جزایر داخل نکرده و بخردن غنای آن
کسی را بخانه نرفته زیرا که چیزی قابل تجارت آنجا نمی شود مگر جہازات برای آوردن آب شیرین میوه
میروند و عوض میوه هستند کان آنجا را لکینها شده بود بدوق و کولی و بارود میوه هستند مردمان آنجا دین
تفصیح آری هستند درین جزایر است و در سینه از بر سنگدل داده و عوارض و طفلان غرور بعد ولادت می
و عطفان آنجا در جزایر سیسی جزایر شامه و چون مندرک که در سینه بلای آنجا آمدنی در از عمل برین
و وعظایا در بیان نساخند آخرا چند سال طریق پا در میان جهت یا بقصر حکم صرف تعلیم هستند و از روی کمال
را می چها یک تب سیدارند پا در میان را برای یقین دیگران نیز میفرستند حق تعالی هر کسی را بنده حق
را نام طایفه حکمت عطا کرده اند خاتمه در تقسیم ارض و بعضی احوال استخراجات
حکیم الهی سیدارونی باعبدا اختلاف اوضاع احوال بر سه قسم منقسم میشود یکی بلاد و ذوات و
و آن از خط استواست بهر دو جانب تا جایکه عرضش از میل کلی که نسبت دسه درجه است کمتر باشد هر گاه
آفتاب در درجه از منطقه الزوج برسد که مقابل بلد باشد مثل منتهی میشود و الا مثل جانب شمال افتد اگر
آفتاب از آن درجه تجاوز کرده جنوبی شود یا در جنوب اگر آفتاب از آن درجه تجاوز کرده شمالی شود و هم
بلاد ذات ظل و احد و آن از میل کلی است تا تمام میل کلی چه بلادی که در میل کلی هستند یعنی از
خط استوا فاصله نسبت دسه درجه سیدارند ایند هر گاه آفتاب در آن سرطان یا راس جدی آید ظل
متقی شود در الا در جانب مخالف آفتاب افتد و بلا دیکه عرض زیاد از نسبت دسه درجه اگر جانب شمالی است
ظل سایه در شمال افتد و اگر جانب جنوب ارد ظل همیشه در جنوب افتد سوم بلاد ذوات ظل و ایراد آن بلاد
که عرض آنها برابر تمام میل کلی باشد یا زیاد از آن چه در بلا دیکه بر تمام میل کلی هستند هر گاه آفتاب
در راس سرطان یا راس جدی آید مثل راسی گردد در تمام دوره غروب کند لهند از حرکت ظل دائره
حاصل شود و هر قدر که عرض بلد زیاد از میل کلی باشد و ایراد بی الظهور زیاد پدید آشنود و چون آفتاب
در آن دو اثر رسد غروب کند و مثل راسی گردد و مقابل دو اثر ابدی الظهور دو اثر ابدی الظهور
پیدا می شوند هر گاه آفتاب در دو اثر ابد الظهور طلوع نکند و در موضع عرض تعیین در تمام سال یک
برابر هفت ماه و یک شب با بر پنج ماه میشود افزونی یک ماه در مدت روز با اعتبار از زمان خلق و شفق است

لهسیم بیطارض باعتبار قلت و کثرت و حرارت بسبط ارض باعتبار قلت و کثرت
 حرارت بر پنج منطقه منقسم میشود یکی را محترقه و دو را معتدله و دو دیگر را مبرده گویند منطقه محترقه قطب زمین
 مشرق و المغرب است از سنه مرطان تا خط جدی که خط استواء در سطان واقع شده کاپی آفتاب از سر تا
 ساکنان اینجا دورتر نمیرود و منطقه معتدله آن قطعه ^{معتدله} است که در روت است که از خط مرطان
 یا خط جدی تا دایره تمام میل ^{که از سنه الیا جنوبی بود} و آنچه در میان خط سده و آن دایره تمام میل کلی
 شمالی است از منطقه معتدله ^{و آنچه در میان خط جدی و دایره تمام میل کلی جنوبی است منطقه}
 معتدله جنوبیه نامند و منطقه مبر ^{میان است از دایره تمام میل کلی ^{شمالی} یا جنوبی تا قطب شمالی یا جنوبی}
 لهذا شمالی را منطقه مبرده شمالیه و جنوبی را منطقه مبرده جنوبیه گویند پس عرض منطقه محترقه است
 درجه است و هفت دقیقه از هر دو ^{خط استواست که جمل و ششتر در حد و چاه و شش دقیقه}
 و عرض هر یکی از منطقه معتدله ^{جمله} که درجه و شش دقیقه باشد و عرض هر یکی از منطقه مبرده است
 درجه و هفت دقیقه که جمله یکصد و هشتاد درجه باشد بر سطح فوقانی زمین همچنین تقسیم بر سطح تحتانی
 زمین است که جمله صد و شصت درجه باشد امید از ناظرین این رساله است که حکیم الهند اگر چه تا چهار
 پنج ماه آقباس سائل ضروری از کتب مطول که انگریزی و بعضی کتب قدما نموده لیکن از اینجا که اشارات گزیده
 لاحق حال میداشت لهذا اگر سهوی وقوع شده باشد از پریشانی خاطر فاتر خیال سازند و از روی
 انصاف مایل نمایند که حکیم الهند حال چپانی در کتابی بنایت مختصر مرقوم ساخت اگر تصنیفات قدما و
 تالیفات متاخرین در این فن بسیار هستند لیکن در خواسته کمتر ازین مختصر برای طبع همین رساله مطبوعی
 جاری کرده شده بود لیکن از عدم جمع اسباب و دعای مردمان موقوف ماند بیان استخراج
 حکیم الهند حکیم الهند خطی بر وضع نوا استخراج کرده که دروشن در غایت حسن و لطافت است
 و الله اعلم بالصواب نهایت اختصار مطلق التباس نمیدارند از اینجا که خط موصوف از تصور شکل
 آتاب برآورده لهذا نامش در زبان هندی ارب و در فارسی آفتاب و در عربی شمس در انگریزی سسن
 و هر چهار لفظ معنی خورشید است بناد و نیز رساله در بیان قواعد و اتصالات اجزای حرد و خط موصوف
 تصنیف نمود و نیز حکیم الهند در حکام نجوم تکمیلی دارد و کتابی در حکام نجوم گفته که کمکش غلط نمی شود
 آن کتاب حکام را از کتب سحرکت ترجمه کرده است حال حکیم الهند برین پنج بوده که در مکانی خالی تنها

بود آتش میکرد و روز و شب در تحصیل اقسام علوم حکمت مصروف می بود و در خطالمه کتب روز را
و شب از روز میکرد و در عربی تا کتاب شفا که انتهای فضیلت است مطالعه کرده و در علوم حکمیة مثل هندسه
و حساب محاسبه اربعه سنی و مساحت و طب احکام نجوم و فزیت و دیگر علوم که بیانش ماریل است و
نیز در علوم و بییه مثل عروقه و غیره و حساب و حسابات و حسابات و حسابات و حسابات و حسابات
مردمان و دیگر تهفالی میگردید چنانکه در این میان مشهور و کثرت در این منوال تابست و چهار سال
و از تهفالی و کثرت افکار در علوم دقیق و سوسوی بطیله لاحق مطالعه شرح حساب که در علم
حساب بسیار معتبر است میگردید در کتاب ضمنی امراض اربعه رخ بود که حکمای قدما را از وسعت
و کثرت افکار در علوم و ترک مشاغل و ملاهای اجنبی نوشته شده باعث بر باد ی ایشان
شد و تحصیل ابتدای حکایه قدما در کتاب بانند که در این نوشته بود و در مرض که فی الجمله
عظماشان ارض خود یافته و نیز بخمال اینکه از ترک لهو لعب بوی حرصی خواهد ماند و خستیا این امور
باعث تنفر طبیعت ازین امور خواهد شد لهذا این دو سبب تنها نشینی ترک نموده گاهی نشست
مجلسی که قضی رسید بر باغی که بهاری ادا در اختیار کرد و اکنون اگر آن محض شاقه و تنها نشینی از خیال
حیرتی عظیم میرسد زیرا که همه از طاقات بشری دور بوده لیکن بعد مدت قلیل طبیعت ازین امور تنفر
کلی خواهد کرد زیرا که طبیعت بالذات اجمع به تهفانی و مطالعه کتب است و در زمان تنها نشینی اکثر
مطالعه کند تا توارنج که احوال پادشاهان میراد اراده ملک گیری نموده بود و سلاح جنگ استخراج کرده
که مطلبی که ازان سلاح برمی آید از صد صد هزار مردم حاصل نتواند شد حال چون آن سلاح باعث
قتل خلق الله است لهذا اخفا کرد و نیز کتابی در طریق عدالت که نهایت پسند عقل هر خاص و عام
و خالی از لغویات است تصنیف کرده بود و امید بدر گاه خالق مینماید که آن طریق عدالت در تمام
و خلق الله استعمال شود و روزی حکیم الهی بایکی از دوستان خود گفت که تا پادشاه بکدام پنج آن
رسید فرمود که پادشاه را توجبه بموسیقی است لهذا سازی وضع کرد که از کوشن پیچی آواز میدهد
ساز را آن ظاهر میشود لیکن تا حال سازنده کور را عدم توجبه کار گزاران شاهی بنظر پادشاه نگذاشت
و نیز این کتاب که سیمی کشاف مختصر است تا حال بنظر پادشاه زمان نرسید بلیغین امور آفتاب فصل
کمال را آنسانی روز بروز میرسد و در عمل کپسلی انکر نیز علامت عوام مبتذل میباشند که آن

باید که برای نظام ششما حکیمی و اسمعین سازند که فواید طایف نکابدارد و از تدریسات کامله دفع حضرت
 علمی نماید بدو نشان سابق اگر چه بار بودند لیکن بسیار امور بر عقل فاضلان و حکیمان پیدا شدند
 و در این میان بنده ظاهر است که خواججه نصیر الدین طوسی و شیخ ابو علی سیدنا که در دعوت مسلمان
 پیشوای علوم حکمت شده اند مدام مختار کل از طرف ایشان در دودمانه و حلیه پند که با
 فضل و کمال دارد خصوصاً آن استخراج هر چیزی به دست آمد و امر ملکی مثل طرف
 عدالت و تدریسات جدال و وضع چهارتی دارد و کتب این درین امر ضعیف کرده
 لیکن با اینهمه پیش جهال را مبتذل میانه مد و میخوابد که کسانی که در امور علمی آینه بکده
 نزد پارنٹ فرستد و پارنٹ وکیل را به ای ولایت انگریز اند که محله میباشند و یکسر به حیدر
 آباد پارنٹ ظاهر کند اگر پس عقاب است این طایفه جاری بنایند از آنجا که شکایت از این کمال
 عدالتی از قدیم در دعوت طول است لهذا با بر طلب می آید و نیزه کیم الهن کل استخراج کرده که
 تخم از یکبار جنبانیدن آن کل از پوست جدا می شود و چیزی که از استخراجش فایده عظیم بمحقق اللہ تا
 ابد خواهد رسید است که ترازوی آب وضع کرده که از حرکت چوب آن ترازو آب و سه من دکن که از
 کشیدن پنج هفت مردم نم برد بر می آید و این ترازوی آب در موضع سونره که از لکنو بفاصله
 کرده در جنوب غرب واقع وقت تحریر خیال برای انصب ستماده است یقین است که وقت ظاهر
 شدن این ترازوی آب مستفیض شدن بعض خلق شد هزار یا این قسم ترازوی آب تمام خلق
 ساخته خواهد شد خصوص در ملکهای که آب ساینه زرعت از جاه است زیرا که کرده و از ده مردم تمام
 روز یک گشت سیراب نمیشود و از آن ترازو بغیر محنت که اس چهار چرخ گشت سیراب خواهد
 و از علوم ریاضی و طبیعی و دیگر چیزهای عجیب استخراج کرده که عقل مبصران در حیرت آید و بر استخراج
 بر چیزه قادر است الحال قصد تصنیف پنج کتاب میدارد کتاب اول در بیان نفس انسانی و
 ذات خالق که قصی غایبات حکمای الهیست حکیم الهند بر نهی بیانش خواهد کرد که سنا و شمار اعمه اصفا
 ز ما و متاخرین و لغویات متفلسفین رفع شده نهیب واقعی و یقینی و پند عقل ظاهر خواهد شد +
 کتاب دوم در بیان کیفیات شمس و قمر و عطارد و مشتری و جمله سیارات بر طریق حکمای آخر
 و قدما و بنوان که با سبب هم در بیان اسباب علل اکثر کائنات زمین و آسمان و هوا مثل زلزله و غیره

زین عدد و در هیچ و بلدان و برق و شهابی ستمگر کائنات از انحصار او نیست کتاب چهارم
 در علم انتقال که از دیانت آن علم خبرهای عجیب استخراج توان کرد - تا آب خود بخورد مال را در درون
 بغیر حرکت روان نشود کتاب پنجم در علم حساب ازان علم بیان بر استخراج مجهول - قابل درم شود
 دو سه مرتبه استخراج کتاب ششم در بیان است بطریق متین نوشته میشود طریق در بیان
 خاتم که در کرده است - که معلوم کنی که در علم اگر که ام انگشت است بگو که از اسام
 و تا انگشتی که نام از ان باشد شمار و بعد از ان ضمه در آن - و از مجموع نه نه بیاید از او اگر
 ماند در این علم اگر در در حساب اگر در وسطی اگر چهار در این علم اگر پنج
 در ضمیر بود چون خواهی که عددی را که درضی بود معلوم کنی که در مابینه آن عدد بروی افزاید و اگر کمتر
 از آن باشد که در ان برای که یکی را نکاهد از او - باز اگر در در تمام کند و از برای
 که در دو دور را یکبار در دو بگونه سطح کند و از برای هر
 باشی ضمیر کن تا اصل عدد مخفی باشد طریق در یافتن چیزی را از قطاری که شخصی گرفته باشد
 این استخراج حکیم الهند اگر خواهی که از قطاران چیزی را که شخصی گرفته باشد معلوم کنی بگو که از ان
 قطار تا آنچه شمار در در پنج ضرب کرده مجموع را در ده ضرب نماید و بست پنج و بست پنج از حاصل طرح کنند و در
 او بست پنج طرح کنند یکی را که در مجموعاتی یکی را تصصیف کنی و اعداد نصف از ان ابتدای قطار شمار هر چیزی
 انتها شود آنچه گرفته است حکیم الهند در کتب علوم حکمت چهار زبان که بیانش طویل است بهمانی دارد
 لهذا هست که کتابی بس طویل متضمن بکسب علوم تالیف نماید لیکن از آنجا که رغبت مردمان از این
 ضمیر طویل ندیده اند از تالیف کتاب کور در گذشته قصید پنج کتاب مسطور سابق سید ارد حق تعالی

خدا بی نظیر است | از توفیق خود با انجام رساند | حامداً و مصعباً که درین زمان نیست

افزون کتابانی تصانیف علم سیات زمین و جبال آنها و اقالیم و معسکون است استخراج و استنباط آرای ملک را از انایان فرنگ است
 دانش و فرنگ سمی کساق عالم پسندیده هر فردی آدم تالیف لطیف افلاطون دوران ارطویی مان و توفیر مؤثر تمام انکیا
 عمده جزو افلاطون عصر بطلمیوس هر مقدم حکمای نامدار تمام کتابی الا بتار مصدر را حاجب نامتناهی حکم الهند او در
 درین اطلن انکتو مطبع نظامی تصویف مؤلف موصوف تبارخ است و هم ماه جلوه التاسعیه ۱۲۶۵ هجری شمسی که درین
 اعلیای شده برهان عام را افاده عجایب غریب بلا و امصار و خبر ارد و بنا و داد منته المبد و الیه اعاد

